

تخفیف ۵۰٪ برای مسابقات

مطلع الفجر

پیرامون مدت عوامل غیبت امام زمان (عج)

سید جواد معلم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

معلم، سیدجواد، ۱۳۴۹ -

مطلع الفجر / نوشته سیدجواد معلم. - مشهد: عروج اندیشه، ۱۳۷۹.
۲۲۴ ص.

ISBN 964-7244-18-5

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

کتابنامه به صورت زیر نویس.

۱. محم‌دین‌الحسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق. - غیبت.

۲. مهدویت - احادیث.

۳. مهدویت - انتظار - احادیث. الف. عنوان.

۲۹۷/۴۶۲ RP۲۲۴/۴/م۶م۶

کتابخانه ملی ایران

م۷۹-۲۳۸۶۱

مطلع الفجر

سید جواد معلم

چاپ اول: ۱۳۷۹

وزیری ۳۰۰۰ نسخه

ناشر: انتشارات عروج اندیشه

امور فنی و چاپ: شاهد

شابک: ۹۶۴ - ۷۲۴۴ - ۱۸ - ۵

حق چاپ محفوظ است

آدرس: مشهد مقدس، چهارراه شهدا، پاساژ فیروزه، طبقه پایین، انتشارات منتظران

علیزاده. تلفن: ۲۲۱۲۴۷۴، ۲۲۵۷۵۸۹.

قیمت: ۹۵۰ تومان

مطلع الفجر

نوشتہ:

سید جواد معنم

فهرست مطالب

۱۱	مقدمه
۱۵	فصل اول: امام زمان <small>علیه السلام</small> چرا در غیبت به سر می‌برد ۱۶
۱۸	علت اول: از بین رفتن امانت‌های الهی
۱۹	علت دوم: بیعت کسی به گردن آن حضرت نباشد
۲۰	علت سوم: امتحان و آزمایش مردم
۲۱	علت چهارم: اجرای برنامه‌ای مشابه جریان بعضی از انبیاء <small>علیهم السلام</small>
۲۴	علت پنجم: جلوگیری از کشته شدن
۲۵	علت ششم: نافرمانی مردم
۲۶	علت هفتم: تربیت شیعیان اهل بیت <small>علیهم السلام</small>
۳۰	خلاصه مطالب فصل اول
۳۱	فصل دوم: بررسی عوامل غیبت
۳۸	۱- گناه و معصیت
۳۸	۲- جلوگیری از کشته شدن
۳۹	۳- بیعت کسی به گردن حضرت نباشد
۴۰	۴- آزمایش و امتحان مردم
۴۰	۵- از بین رفتن امانت‌های الهی

۴۰ ۶- جاری شدن سنت انبیاء بر حضرت

۴۲ خلاصه مطالب فصل دوم

۴۳ **فصل سوم: سرگذشت پیامبران**

۴۵ حضرت ادریس علیه السلام

۵۴ حضرت هود علیه السلام

۵۵ حضرت صالح علیه السلام

۵۷ حضرت یونس علیه السلام؛ ذا النون

۶۱ حضرت موسی علیه السلام

۶۵ غیبت جمعی از انبیاء و حجج الهی

۶۸ خلاصه مطالب فصل سوم

۶۹ **فصل چهارم: بررسی غیبت انبیا**

۷۱ بررسی علت غیبت حضرت ادریس علیه السلام

۷۲ بررسی علت غیبت حضرت یوسف علیه السلام

۷۵ بررسی علت غیبت حضرت موسی علیه السلام

۷۹ بررسی علت غیبت حضرت یونس علیه السلام

۸۱ بررسی علت غیبت حضرت ابراهیم علیه السلام

۸۲ بررسی علت غیبت حضرت یحیی و عده‌ای دیگر از انبیاء

۸۳ آیا ممکن نیست که این پیامبران استثنا شده باشند؟

۸۴ خلاصه مطالب فصل چهارم

۸۵ **فصل پنجم: نتیجه بررسی غیبت انبیا علیهم السلام**

۸۸ چرا فرموده‌اند اجازه گفتن نداریم؟

۹۴ چرا فرموده‌اند نپرسید؟

۹۶ این احادیث را چه کنیم؟!

● ۷	فهرست مطالب
۹۸	خلاصه مطالب فصل پنجم
۹۹	فصل ششم: بیینیم چه شد ۱۵
۱۰۳	۱- بررسی « حکمت الهی »
۱۰۴	آیا فرج اهل بیت <small>علیهم السلام</small> فقط به دست امام زمان است؟! ..
۱۰۶	۲- بررسی « جلوگیری از کشته شدن »
۱۰۸	مگر می شود شیعیان قاتل باشند؟! ..
۱۱۴	بقیه شیعیان چطور؟ ..
۱۱۴	۳- بررسی « امتحان مردم »
۱۱۷	بررسی دو عامل « بیعت » و « امانات »
۱۲۰	خلاصه مطالب فصل ششم
۱۲۱	فصل هفتم: یک بار دیگر، با دقت بیشتر
۱۲۳	بررسی عامل « گناه و نافرمانی »
۱۳۳	بررسی عامل « تربیت شیعیان »
۱۳۳	تربیت یعنی چه؟ ..
۱۳۸	پیشگوییها از چه کسانی سخن می گویند؟ ..
۱۴۰	خلاصه مطالب فصل هفتم
۱۴۱	فصل هشتم: دروغ گویان کیانند؟ ۱۶
۱۴۳	هر کس وقت تعیین کند دروغ گوست!
۱۴۳	دروغ گویان کیانند؟! ..
۱۴۸	ظهور امام زمان <small>علیه السلام</small> حتمی است
۱۵۰	تاریخ گواهی می دهد
۱۵۱	چگونه در ظرف یک شب کارهای ظهور انجام می شود؟ ..
۱۵۲	خلاصه مطالب فصل هشتم

مطلع الفجر	۱۵۳
فصل نهم: راههای خروج از غیبت در عصر ما	
۱ - پناه بردن به خدا	۱۵۶
۲ - عمل کردن به سنت اهل بیت <small>علیهم السلام</small>	۱۵۶
۳ - محبت اهل البیت <small>علیهم السلام</small> و بیزار بودن از دشمنان آنها	۱۵۷
۴ - رعایت تقوی و پرهیزکاری	۱۵۸
۵ - انتظار فرج	۱۵۸
معنای انتظار	۱۶۴
۶ - دعای زیاد برای تعجیل فرج	۱۶۶
۷ - اعتقاد به این که حل مشکلات فقط با ظهور است	۱۶۷
نتیجه گیری	۱۶۹
خلاصه مطالب فصل نهم	۱۷۰
فصل دهم: قضایای پیرامون دعا برای فرج	
قضیه اول: تشرّف حاج محمد علی فشندی <small>علیه السلام</small>	۱۷۳
قضیه دوم: تشرّف آیه الله سید محمد هاشمی گلپایگانی در عالم رؤیا ..	۱۷۴
قضیه سوم: تشرّف آقا شیخ حسین سامرائی	۱۷۵
قضیه چهارم: شفای مفلوج، سفارش به دعای فرج	۱۷۵
قضیه پنجم: سفارش به دعای ندبه	۱۷۶
قضیه ششم: دستور حضرت مجتبی <small>علیه السلام</small> به منبرها	۱۷۷
قضیه هفتم: دعا کنید صاحب این مسجد بیاید	۱۷۸
قضیه هشتم: به شیعه ها بگو برام دعا کنند	۱۷۹
قضیه نهم: نامه محبت آمیز به شیعیان در سالهای اخیر	۱۸۰
قضیه دهم: من صبر می کنم	۱۸۲
قضیه یازدهم: پیام به آیت الله قمی	۱۸۳

● ۹ فهرست مطالب
۱۸۴ قضیه چهاردهم: پیامی به یکی از خانمهای متدین
۱۸۴ قضیه پانزدهم: اگر مؤمن پس از نمازهایش
۱۸۶ خلاصه مطالب فصل دهم
۱۸۷ فصل یازدهم: بالآخره تا کی؟
۱۸۹ نتیجه نهایی
۱۹۲ ظهور خصوصی در غیبت کبری؟
۱۹۴ به پا خیزیم از خواب گران خویش ...!
۲۰۲ خلاصه مطالب فصل یازدهم
۲۰۳ فصل دوازدهم: گلهای دوستانه
۲۰۶ قضیه اول: مردم مرا فراموش کرده‌اند
۲۰۷ قضیه دوم: ما کارگران زیادی داریم
۲۰۸ قضیه سوم: چرا به خضر <small>علیه السلام</small> ...؟! ...!
۲۰۸ قضیه چهارم: اگر روزی سه نفر منتظر باشند...!
۲۰۹ قضیه پنجم: خدایا من چه کسی جز تو را دارم؟! ...!
۲۱۱ قضیه ششم: اهل حله به آداب مقام من عمل نمی‌کنند
۲۱۲ خلاصه مطالب فصل دوازدهم
۲۱۵ خلاصه کتاب
۲۲۳ تشکر و قدردانی
۲۲۴ مدارک

تقدیم:

به تمام کسانی که مردم را به

یاد امام زمان مهربانیشان، و

مهربانیهای آن حضرت

می‌اندازند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَي سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ أَجْمَعِينَ سَيِّمًا مَوْلَانَا وَ
سَيِّدِنَا بَقِيَّةَ اللَّهِ الْأَعْظَمِ الْحَبِجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ رُوحِي وَ أَرْوَاحِ الْعَالَمِينَ لِتُرَابِ مَقْدَمِهِ الْفِدَاءِ وَ لَعْنَةِ اللَّهِ عَلَي
أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ.

شبی از پدرم پرسیدم: «امام زمان ظهور می کنند یعنی چه؟»

در جواب گفتند: «یعنی امام زمان علیه السلام می آیند».

آن وقتها من یازده سالم بود و چون شبهای قبلش از یک منبری
کلمه «ظهور امام زمان علیه السلام» را شنیده بودم و معنایش را نفهمیده بودم،
این سؤال را از پدرم پرسیدم. ایشان هم همین اندازه جوابم را دادند.
من هم بیشتر از این نمی فهمیدم.

اما کم کم فهمیدم که موضوع چیز مهمتری است. یعنی فهمیدم که با

ظهور امام زمان علیه السلام جنگها تمام می شود...

ظلمها خاتمه می یابد...

هیچ قلدر و زورگویی بر مردم تسلط نخواهد داشت...

صلح و صفا تمام دنیا را فرامی گیرد...

همه مردم آزادانه زندگی می کنند...

همه جا امن و امان می شود...

برکات الهی بر مخلوقات سرازیر می شود...

همه کره زمین سرسبز می شود...

آبادانی همه جا را فرا می گیرد...

از آلودگیهای محیط زیست خبری نخواهد بود...

بشر به تمام گنجهای زمین دست پیدا می کند...

همه ثروتهای زمین خرج آبادانی اش می شود...

هیچ فقیری پیدانمی شود...

هیچ گرسنه‌ای وجود نخواهد داشت...

مرزهای بین‌المللی برداشته می شود...

زمین با نور امام زمان علیه السلام روشن می شود...

راههای آسمان به دست بشر فتح خواهد شد...

کسرات آسمانی یکی از جاهای دیدنی و تفریحی زمینی‌ها

می شود...

داروی تمام امراض کشف می شود...

عمر مردم طولانی می شود...

قرنهای متمادی را هر نفر در دنیا زندگی می کند...

پیشرفت علوم چند برابر می شود...

همه مردم از دانش و استعداد سرشاری برخوردار می شوند...

نیروهای روحی انسان به کار می افتند...

بشر به عالم ملکوت راه پیدامی کند...

و خلاصه هزاران هزار فائده‌ای که ظهور امام زمان علیه السلام دارد و ما

الآن به خاطر غیبت آن حضرت از تمام آنها محرومیم، و به دلیل همین

محرومیت، روزانه در مصائب و گرفتاریهای زیادی دست و پا می‌زنیم. ظلم و ستم بی‌حد دشمنان بشریت را با چشم خود می‌بینیم؛ ولی هیچ کاری نمی‌توانیم بکنیم.

غارت چپاول‌گران را مشاهده می‌کنیم و از دستمان کاری ساخته نیست.

با این توصیف آیا تا به حال از خود پرسیده‌اید که: «این دوران سیاه غیبت، کی به پایان می‌رسد و در چه زمانی امام‌زمان علیه‌السلام ظهور می‌کنند؟»

آیا می‌دانید که اصلاً چرا امام زمان غائب هستند؟
آیا می‌دانید چه چیزهایی باعث شده که آن‌حضرت در غیبت به سر
برند؟

آیا می‌دانید این عوامل تا کی ادامه دارند؟
آیا باور می‌کنید که ممکن است امام‌زمان علیه‌السلام در همین روزها
ظهور کنند؟!

آیا خبر دارید که شما می‌توانید نقش مهمی را در ظهور حضرت
داشته باشید؟!
شاید بگویید: «نه!»

پس این کتاب را بخوانید تا جواب این سؤالات و سؤالیهای زیاد
دیگری را که در این زمینه دارید بدانید.

ما در این کتاب سعی کرده‌ایم با استفاده از مدارک اصیل، و تنها
منابع معتبر؛ یعنی قرآن کریم و احادیث خاندان عصمت علیهم‌السلام به این
پرسشها پاسخ دهیم.

البته در بعضی از موارد، کلمات بزرگان عالم تشیع را به عنوان

شاهد مدعايمان نقل مي كنيم.

ناگفته نماند كه اين كتاب در اصل مقاله مختصري بوده كه در حدود سال ۱۳۷۴ آن را براي سميناري كه در شهر «زاهدان» و درباره ابعاد مختلف شخصيت آقا امام زمان عليه السلام برگزار شده بود، ارسال کرده ام و در اين جا با شرح و بسط مباحث آن به اين شكل در آورده ام.



در پايان ذكر چند نكته را لازم مي دانم:

۱ - در ترجمه آيات قرآن و احاديث و كلمات بزرگان از «ترجمه آزاد» استفاده کرده ام.

۲ - براي آنكه مطالب بهتر در ذهن خواننده بماند كتاب را به ۱۲ فصل تقسيم کرده و خلاصه هر فصل را در آخر همان فصل آورده ام. ضمن اين كه در پايان كتاب خلاصه تمام فصلها ذكر شده است.

۳ - خصوصيات مدارك مورد استفاده را در آخر كتاب آورده ام.



اميدوارم توانسته باشم با نوشتن اين كتاب قدمي را در راه مولايم حضرت بقيه الله - روي فداه - برداشته باشم و خوانندگان محترم با خواندن آن تلاشي را در جهت ظهور امام زمان عليه السلام به كار برند.

۱۱ ذی قعدة الحرام ۱۴۲۱

مشهد الرضا عليه السلام - سيد جواد معلم

اماہ زمان علیہ السلام چرا در غیبت

بہ سر می برند؟

همین‌که اولین نفر از افراد بشر چشمان خود را در این دنیا بازکرد، متوجه پیامبران الهی و حجّت‌های پروردگار شد. اینها کسانی بودند که با خدای خالق و حکیم ارتباط داشتند و تکالیف انسان را همیشه از طرف او ابلاغ می‌کردند، و هیچ زمانی نبوده که این امر تعطیل شده باشد.

یقیناً دلیل این موضوع آن است که، خدا روی لطفی که به بندگانش دارد می‌خواهد آنها بدون معطلی و وظائفشان را بشناسند و به آنها عمل کنند، و به این وسیله سریعتر به کمالات انسانی و مقام خلیفة‌اللهی برسند.

این قانون الهی مسلماً هیچ‌گاه تعطیل نخواهد شد، و خدا در هیچ زمانی دست از لطف بر بندگان نمی‌کشد. اما می‌بینیم که بشریت در زمان ما با سانحه خطرناکی روبه‌رو شده‌است، و دستش از این حجّت‌های الهی کوتاه‌شده، و یقیناً این امر اگر همچنان ادامه پیدا کند عوارض آن روزبه‌روز خودش را بیشتر به ما نشان می‌دهد. و بلکه صریحاً عرض کنم که:

«ما با ادامه این مصیبت، هر روز در باتلاق‌های جدیدتری فرو می‌رویم و راه گریزی از آنها هم نخواهیم داشت.»

پس باید ببینیم این حادثه اسفناک از کجا شروع شده و علت آن چیست و بالأخره تا

کی ادامه خواهد داشت؟ آیا تا قیام قیامت باید ما در این حریق سوزان آتش بگیریم، یا زمانی خواهد رسید که اوضاع به حالت عادی خود برگردد و بشریت دوباره شاهد ارتباط خود با پروردگار مهربان و مقتدر باشد.

پاسخ این سؤال را اگرچه می‌توان با دقت در رفتار انسانها با آن حجتهای الهی فهمید، اما بهتر است که از خود آن بزرگواران، و آنهایی که از اسرار جهان مطلعند، و خبرهای آسمانی را می‌آورند بپرسیم و به حقیقت مطلب دست پیدا کنیم. لذا به آیات قرآن و احادیث خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام مراجعه می‌کنیم تا از رمز و راز غیبت امام زمان علیه السلام اطلاع پیدا کنیم.



با تحقیق در روایات و بررسی احادیث متوجه می‌شویم که برای غیبت عوامل و علل مختلفی بیان شده است. این عوامل عبارتند از:

علت اول:

از بین نرفتن امانت‌های الهی

یکی از عواملی که برای غیبت بیان شده این است که خدا می‌خواسته امانتهایی را به این وسیله از طریق کفار به این دنیا منتقل کند. به این معنا که گروهی از کافران در نسلشان افرادی از اهل ایمان هستند، لذا خدا به آن کفار مهلت داده تا فرزندان مؤمنشان به دنیا بیایند و آن وقت دیگر وجودشان بی‌فایده خواهد بود و به طریقی از دنیا می‌روند که یکی از آن راهها این است که حضرت بقیه الله ارواحنا فداه آنها را از بین ببرند.

این مطلب را در روایت این طور می‌خوانیم که:

عن محمد بن أبي عمير عن ذكره عن أبي عبد الله عليه السلام قال:

قلت له، ما بال أمير المؤمنين عليه السلام لم يقاتل مخالفيه في الأول؟

قال علیه السلام: لآية في كتاب الله تعالى: «لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَاباً أَلِيماً»^(۱) قال: قلت و ما يعنى بتزاييلهم؟ قال علیه السلام: «ودائع مؤمنون في أصلاب قوم كافرين، و كذلك القائم علیه السلام لم يظهر أبداً حتى تخرج ودايع الله عزوجل، فاذا خرجت ظهر على من ظهر من أعداء الله عزوجل، فقتلهم»^(۲).

محمّد بن ابی عمیر با واسطه‌ای از حضرت صادق علیه السلام نقل می‌کند که از حضرت پرسیدم: چرا امیرالمؤمنین علیه السلام از همان ابتدا با مخالفانشان جنگ نکردند؟ حضرت فرمودند: «به خاطر یک آیه از قرآن کریم که می‌فرماید، هرگاه از همدیگر جدا شوند ما کافران آنها را با عذابی دردناک عذاب می‌کنیم».

پرسیدم: منظور از جدا شدن چیست؟ فرمودند: «مؤمنانی که در اصلاب کفار به امانت بودند و باید از آنها متولد می‌شدند».

همین‌طور حضرت قائم علیه السلام تا آن امانتهای الهی متولد نشوند، ظاهر نمی‌شوند و وقتی هم که ظهور کردند دشمنان خدا را از بین می‌برند».

علت دوم:

بیعت کسی به گردن آن حضرت نباشد

عامل دوم آن است که امام زمان علیه السلام به خاطر آنکه مثل پدرانشان مجبور به بیعت با

(۱) - سوره فتح، آیه ۲۵.

(۲) - «کمال الدین»، ج ۲، ص ۶۴۱ و ۶۴۲، و با مختصری تفاوت «علل الشرائع» ص ۱۷۶، باب ۱۲۲.

طاغوتها نشوند، به فرمان خدا از چشم مردم مخفی شده‌اند. که به این موضوع در تعدادی از روایات به این صورت تصریح شده است که:

عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «صاحب هذا الأمر
تعمى ولادته على هذا الخلق، لئلا يكون لأحد في عنقه بيعة إذا
خرج^(۱)».

حضرت صادق عليه السلام فرمودند: «صاحب این امر (حضرت
ولی عصر ارواحناده) ولادتش بر مردم مخفی است تا بیعت
هیچ کس به گردنش نباشد».

و در حدیث دیگر ادامه می‌فرمایند که:

«وقتی حضرتش قیام کند بیعت هیچ کس به گردنش
نخواهد بود^(۲)».

و احادیث دیگری هم هست که این معنا را تأیید می‌کنند^(۳). از جمله در روایتی از
امام حسن مجتبی عليه السلام هست که آن حضرت می‌فرمایند:

«همه ما امامان معصوم عليهم السلام بیعتی از طاغوت زمانمان
به گردن داریم مگر قائم عليه السلام که عیسی بن مریم عليه السلام به او اقتدا
می‌کند و پشت سرش نماز می‌خواند...^(۴)».

علت سوم:

امتحان و آزمایش مردم

سومین چیزی که باعث غیبت آقا امام زمان عليه السلام شده این است که خدا طبق سنتی که
از همان ابتدای خلقت داشته، می‌خواسته که مردم را به این وسیله آزمایش کند تا خوب

(۲) - «کمال الدین»، ج ۲، ص ۴۷۶، ح ۲.

(۴) - «کمال الدین»، ج ۱، ص ۳۱۶، ح ۲.

(۱) - «کمال الدین»، ج ۲، ص ۴۷۹، ح ۱.

(۳) - «کمال الدین»، ص ۴۸۰.

فصل اوّل / امام زمان علیه السلام چرا در غیبت...؟! ● ۲۱

و بد از هم جدا شوند. همان طوری که در این حدیث می خوانیم که:

آقا امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

عن أبي عبد الله جعفر بن محمد عن آبائه عليهم السلام قال: «زاد الفرات على عهد أمير المؤمنين عليه السلام، فركب هو و ابناه الحسن و الحسين عليهما السلام فمَرَّ بثقيف، فقالوا قد جاء على يرد الماء، فقال على عليه السلام، أما والله لأقتلن أنا و ابناي هذان، و لبيعثن الله رجلاً من ولدي في آخر الزمان يطالب بدمائنا، و ليغيبن عنهم تمييزاً لأهل الضلالة، حتى يقول الجاهل ما لله في آل محمد من حاجة^(۱)».

«... آگاه باشید! به خدا قسم من و دو پسر من (امام حسن و

امام حسین علیهما السلام) کشته خواهیم شد و خدا در آخر الزمان

مردی از فرزندانم را برمی انگیزد که انتقام خون ما را بگیرد. او

از دیده مردم غائب می شود به خاطر آن که گمراهان شناخته

شوند و طوری می شود که افراد نادان می گویند خدا با

آل محمد صلوات الله علیهم کاری نداشته است و زیاد برایش مهم نبوده اند

که هیچ اثری از آنها نیست».

علت چهارم:

اجرای برنامه‌های مشابه جریان بعضی از انبیاء

و اما دلیل چهارم غیبت امام زمان علیه السلام آن است که خدا چون بنا به مصالحی انبیای

گذشته را برای مدتی از بین مردم مخفی می کرده، پس خواسته که این موضوع را درباره

ایشان هم پیاده کند تا ایشان آخرین غیبت را انجام دهند و پیمانۀ غیبت را به این وسیله

(۱) - «مکیال المکارم»، ج ۱، ص ۱۳۱، ح ۳۰۵، از «غیبت نعمانی»، ص ۱۴۰، ح ۱. و بسیاری احادیث دیگر بر این مطلب گواهی می دهند. به کتاب پر ارزش «اصول کافی» ج ۱، ص ۳۳۷، باب فی الغیبة، ح ۵، مراجعه شود.

پر کنند. و البته این که آن بزرگواران چرا غائب می شده‌اند سرّی دارد که ظاهراً بنا نبوده آن را به ما بگویند. این موضوع را می توان از حدیث زیر به خوبی فهمید که:

عن حنان بن سدير عن أبيه عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «ان للقاء من غيبة يطول أمدها». فقلت له: ولم ذاك يا بن رسول الله؟ قال: ان الله عزوجلّ أبى الا أن يجرى فيه سنن الأنبياء في غيبتهم. وانه لا بد له يا سدير من استيفاء مدد غيبتهم؛ قال الله عزوجلّ: «لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ»^(۱) أي سننا على سنن من كان قبلكم^(۲).

سَدِیر می گوید: امام صادق عليه السلام فرمودند: «برای قائم ما غیبتی هست که مدّتش طول می کشد».

عرض کردم: چرا یابن رسول الله صلی الله علیه و آله؟

فرمودند: «خدای متعال منظوری از این کار ندارد جز آن که روش و برنامه‌ای را که نسبت به بعضی از پیامبران انجام داده (غیبت نمودن) در ایشان پیاده کند. و برای آن حضرت حتمی است که مدّت غیبت آن پیامبران را تکمیل کند».

همین طور در روایت دیگری هم امام صادق عليه السلام همین مطلب را فرموده‌اند که:

عن عبد الله بن الفضل الهاشمي قال: سمعت الصادق جعفر بن محمد عليه السلام يقول، «ان لصاحب هذا الأمر غيبة لا بد منها، يرتاب فيها كل مبطل». فقلت له: و لم جعلت فداك؟ قال عليه السلام: «لأمر لم يؤذن لنا في كشفه لكم». قلت: فما وجه الحكمة في غيبته؟

قال علیه السلام: «وجه الحكمة في غيبته وجه الحكمة في غيبات من تقدّمه من حجج الله تعالى ذكره؛ ان وجه الحكمة في ذلك لا ينكشف الا بعد ظهوره، كما لا ينكشف وجه الحكمة لما أتاه الخضر عليه السلام من خرق السفينة و قتل الغلام و اقامة الجدار، لموسى عليه السلام الا وقت افتراقهما. يابن الفضل ان هذا الأمر أمر من أمر الله و سرّ من سرّ الله و غيب من غيب الله، و متى علمنا أنه عزّوجلّ حكيم، صدقنا بأن أفعاله كلها حكمة، و ان كان وجهها غير منكشف لنا^(۱)».

عبدالله بن فضل هاشمی می گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که فرمودند، «به درستی که برای صاحب این امر (حضرت ولی عصر روحی فدا) غیبتی هست که از آن گریزی نیست و هر کس که ایمان واقعی نداشته باشد در آن غیبت به شک و دو دلی می افتد».

عرض کردم: فدایت شوم غیبت برای چه؟

فرمودند: «به خاطر چیزی که اجازه نداریم آن را به شما بگوییم».

عرض کردم: پس حال که علت غیبت معلوم نیست بفرمایید چطور چیزی را که ما نمی دانیم بگوییم خدا روی حکمت انجام داده است و غیبت چه اثری دارد؟

فرمودند: «همان حکمتی که در غیبت بعضی از حجج الهی بود، این جا هم هست. و کشف هم نمی شود مگر بعد از

(۱) - «علل الشرائع»، ج ۱، ص ۲۸۷، باب ۱۷۹، علة الغيبة، ح ۸.

ظهور حضرتش؛ همان طوری که حکمت کارهای خضر علیه السلام برای موسی علیه السلام کشف نشد مگر وقت جدا شدن این دو از یکدیگر.

«ای فرزند فضل! به درستی که این امر (غیبت) امری است از کارهای مهم خدا، و سری است از اسرار الهی و مطلب غیب و پوشیده‌ای است از مسائل غیبی پروردگار. و وقتی که ما بدانیم خدای تعالی حکیم است پس تصدیق می‌کنیم که کارهایش همگی روی حکمت و صحیح هستند اگر چه علت آن برای ما معلوم نباشد.»

علت پلجم:

جلوگیری از کشته شدن

این عامل هم از عواملی است که در این باره نقل شده است؛ یعنی حضرت به خاطر آن که آخرین حجت الهی هستند و بناست که عدالت را در سراسر عالم پیاده کنند و اگر بخواهند که به طور عادی و مثل اجداد بزرگوارشان در بین مردم زندگی کنند خیلی زود به دست افراد ظالم و درنده خو شهید می‌شوند، لذا خدا غیبت را برایشان قرار داد که به این وسیله تا وقتی که قرار است، محفوظ بمانند و با استفاده از سلاحهای لازم قیام کنند. برای روشن شدن این موضوع در این حدیث دقت کنید که:

زرارة می‌گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود:

عن زرارة قال: قال أبو عبد الله عليه السلام، «يا زرارة! لا بد للقائم

من غيبة». قلت: و لم؟ قال: «يخاف على نفسه» - و أوماً بیده

الی بطنه (۱).

«به درستی که برای قائم علیه السلام غیبتی هست!»

پرسیدم: برای چه؟

حضرت فرمودند: «بر جان خویش می ترسد».

علت ششم:

نافرمانی مردم

عامل بعدی آن است که حضرت به خاطر گناه و نافرمانی مردم برای مدت زمانی از پیش چشم آنها مخفی هستند و در غیبت به سر می برند. همان طوری که در این حدیث هست که مولای متقیان امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند:

عن أمير المؤمنين عليه السلام «... و اعلموا أن الأرض لا تخلو من حجة لله و لكن الله سيعمى خلقه منها بظلمهم و جورهم و اسرافهم على أنفسهم...» (۲).

«... بدانید که زمین هیچ گاه از حجت الهی خالی نخواهد ماند ولی به زودی خدا مردم را به خاطر ظلم و ستم و اسراف می کند که بر خود روا می دارند نسبت به آن حجت کور و نابینا می کند».

همچنین در توقیع شریفی که حضرت بقیة الله ارواحنا فداه به شیخ مفید رحمته الله داشته اند این مطلب گفته شده است که:

(۱) - «کمال الدین»، ج ۲، ص ۴۸۱، ح ۷. و نزدیک به این معنا احادیث دیگری را می توان در کتابهای مختلف دید. برای نمونه به کتاب «کمال الدین» شیخ صدوق رحمته الله ص ۴۸۱ مراجعه شود. و از مجموع اینها به دست می آید که یکی از علل غیبت حضرت این است که اگر خود را به مردم معرفی کنند، مردم ایشان را مثل پدران و اجداد طاهربنشان به شهادت می رسانند.

(۲) - «بحار الأنوار»، ج ۵۱، ص ۱۱۳، سطر ۲.

«و لو أن أشياعنا وفقهم الله لطاعته على اجتماع من القلوب في الوفاء بالعهد عليهم، لما تأخر عنهم اليمن بلقائنا و لتعجلت لهم السعادة بمشاهدتنا على حق المعرفة و صدقها منهم بنا، فما يحسبنا عنهم إلا ما يتصل بنا مما نكرهه و لا نؤثره منهم...»^(۱)

«اگر شیعیان ما - که خدا آنان را در اطاعت و فرمانبرداری موفق کند - همگی برای وفای به عهد و پیمانی که با ما بسته‌اند (اطاعت آن حضرت)، با هم یک‌دل می‌شدند، برکت زیارت و ملاقات ما اصلاً برایشان تأخیر نمی‌افتاد و حتماً سعادت مشاهده و دیدارمان نصیبشان می‌شد به طوری که ما را کاملاً بشناسند.

پس تنها چیزی که باعث مخفی بودن ما از آنهاست کارهای ناپسندی است که انجام می‌دهند و خبرش به ما می‌رسد...»

عنت هشتم:

تربیت شیعیان اهل بیت علیهم السلام

عامل آخری که برای غیبت به دست آوردیم آن است که خدا می‌خواسته شیعیان سطح پایین تربیت شوند و به حدّ مطلوبی از لحاظ معرفت و استعداد برسند؛ همان طوری که این مطلب را می‌توانیم از این حدیث بفهمیم که:

... علی بن یقطين قال: قال لي ابو الحسن عليه السلام,

«الشيعة تربى بالأمانى منذ مأتى سنة».

قال: و قال يَقْطِين لابنه علي بن يَقْطِين، ما بالنا، قيل لنا فكان
و قيل لكم فلم يكن؟ قال: فقال له علي، ان الَّذي قيل لنا و لكم
كان من مخرج واحد، غير أن أمركم حضر فأعطيتم محضه، فكان
كما قيل لكم، و ان أمرنا لم يحضر، فعللنا بالأمانى، فلو قيل لنا ان
هذا الأمر لا يكون إلا الى مأتى سنة أو ثلاثمائة سنة لقست القلوب
و لرجع عامة الناس عن الإسلام، و لكن قالوا ما أسرعه و
ما أقرببه، تألفاً لقلوب الناس و تقريباً للفرج (۱).

علی بن یقطین از امام موسی بن جعفر علیه السلام نقل می کند که
فرمودند: «شیعیان با آرزوها تربیت می شوند».

پدرم یقطین (که از هواداران بنی عباس بود) به من گفت:
چرا آنچه راجع به سلطنت بنی عباس به ما گفته شده بود
انجام شد ولی آنچه که به شما راجع به فرج اهل بیت
گفته شده بود انجام نشد؟

به او گفتم: آنچه که به ما و شما گفته شده بود هر دو از
یک جا صادر شده است نهایت این که وعده ای که به شما داده
شد سر رسید اما وعده ما چون زمانش حتمی نبود هنوز
نرسیده است. در عین حال ما را با ایجاد امید و آرزوی آن
دوران تربیت کردند، چون اگر از همان اوّل به ما می گفتند که
فرج اهل بیت علیهم السلام تا سال دویستم یا سیصدم انجام می شود
هر آینه مردم قساوت قلب می گرفتند و عموم آنان از اسلام
بر می گشتند؛ اما همیشه به ما گفته اند که به همین زودی و با

سرعت این کار انجام می شود تا قلبهای مردم حفظ شود و فرج را نزدیک بدانند.

اینها علل و عواملی بود که در احادیث اهل بیت علیهم السلام برای غیبت امام زمان ما بیان شده است؛ یعنی تنها چیزی که باعث شده آن حضرت از بیش از هزار سال پیش در غیبت باشند همین هاست و هیچ دلیل دیگری ندارد و تا زمانی که اینها وجود دارند غیبت هم هست و هر زمان که از بین رفتند - ولو همین هفته هم که باشد - حضرت ظهور می فرمایند و دنیا را با آن نیروی الهی که در اختیار دارند، پراز عدل و داد می کنند و تمام مردم در صلح و صفا و صمیمیت زندگی می کنند.



فصله مطالب فصل اول

عوامل غیبت امام زمان علیه السلام هفت مورد هستند:

- ۱- از بین ترفتن امانت‌های الهی.
- ۲- نبودن بیعت کسی به گردن حضرت.
- ۳- امتحان و آزمایش مردم.
- ۴- جاری شدن سنت انبیاء گذشته بر حضرت.
- ۵- جلوگیری از کشته شدن.
- ۶- گناه و معصیت مردم.
- ۷- تربیت شیعیان.



فصل دوم

بررسی عوامل غیبت

بررسی عوامل غیبت

با مشخص شدن عوامل غیبت - چه آنهایی که برای ما بیان شده و چه آنهایی که بیان نشده می‌توانیم آنها را به دو دسته تقسیم کنیم:

دسته اول: آنهایی که ناشی از اراده و مشیت خداست؛ یعنی او خواسته که غیبت را جزء برنامه‌های معصومین علیهم‌السلام قرار دهد و تا مدتی مردم را از دسترسی به آنان محروم نماید، که این عوامل عبارتند از:

الف) از بین نرفتن امانت‌های الهی.

ب) امتحان و آزمایش مردم.

ج) جاری شدن سنت انبیاء گذشته بر حضرت.

دسته دوم: عواملی که ناشی از نحوه رفتار و اعمال اختیاری مردم است و بنای خدا بر این است که در برطرف کردن آنها هیچ‌گونه اعمال قدرتی نکند و هر زمانی که مردم تصمیم بگیرند که به آن حدی که مطلوب خداست خودشان را برسانند، او هم به امام علیه‌السلام دستور ظهور را بدهد.

این دسته از عوامل نیز عبارتند از:

الف) نبودن بیعت کسی به گردن حضرت.

ب) جلوگیری از کشته شدن.

ج) گناه و معصیت مردم.

(د) تربیت شیعیان.

طبیعی است که همان دسته اول هم که ناشی از اراده الهی می‌باشند، همیشگی نیستند و قرار نیست که تا قیامت خدای مهربان امام عصر علیه السلام را در پس پرده غیبت نگه‌دارد، چون او پیامبران و حجّت‌های خود را روی لطف به مردم و برای راهنمایی آنها از گرفتارشدن در راه‌های انحرافی می‌فرستد و یقیناً آنها اگر تماماً از بین مردم بروند، بشریت در درّه‌های بدبختی ساقط می‌شود. بنابراین اگر هم گاهی غیبتی پیش می‌آید روی مصالحی است و آن مصالح هم موقتی خواهند بود و فقط تا زمانی خاص ادامه پیدامی‌کنند و بعد از آن وقتشان سر می‌رسد و باید ظهور شود؛ حال در آن زمان اگر دسته دوم، که ناشی از نحوه عمل مردم است، ادامه داشته باشند، تنها مانع ظهور همانها خواهند بود و در این صورت است که حتی خدا هم دیگر منتظر خواهد ماند که آن موانع برطرف شوند و ظهور امام زمان ارواحنا فداه واقع شود و دنیا شاهد حکومت حق بر بشریت گردد.

حال ما می‌خواهیم یکایک عوامل غیبت امام زمان علیه السلام را بررسی کنیم و پس از آن بدانیم که کدام یک از آنها در زمان ما وجود دارد و کدام وجود ندارد. اگر توانستیم این موضوع را بفهمیم سریعاً می‌توانیم بدانیم که آیا از دسته اول است، یعنی آنهایی که خدا آنها را خواسته یا از دسته دوم که مربوط به مردم است. و چنانچه از دسته اول باشند باید بفهمیم که تا چه زمانی ادامه خواهند داشت و خودمان را برای آن زمان مهیا و آماده کنیم.

و اگر از دسته دوم باشد؛ یعنی آن علل و عواملی که مربوط به مردم است، با یک تصمیم‌گیری همگانی و برنامه‌ریزی دقیق جهت رفع آن موانع، زمینه‌ساز ظهور حضرت باشیم. و یقیناً خدای تعالی هم اگر این زمینه‌سازی را از طرف ما ببیند به مولا یمان فرمان ظهور را خواهد داد.

پس می‌بینید که موضوع اهمّیت زیادی دارد و با تحقیق دقیق ما را به نتیجه بسیار

فصل دوم / بررسی عوامل غیبت ● ۳۵

مهمی می‌رساند و در واقع سعادت ما و بلکه تمام مردم دنیا به آن بستگی دارد و مسلماً با روشن شدن این موضوع اولین قدم را برای پایان دادن هرگونه بدبختی و سیه‌روزی برداشته‌ایم. زیرا با پایان غیبت امام‌زمان علیه السلام دنیا شاهد اجرای عدالت و روزگار خوش خود خواهد شد.

پس موضوع مورد نظرمان را با بررسی عوامل غیبت تعقیب می‌کنیم.



همان طوری که گفتیم عوامل غیبت در مجموع هفت مورد هستند که عبارتند از:

۱ - محفوظ ماندن امانتهای الهی.

۲ - امتحان و آزمایش.

۳ - جاری شدن سنت انبیاء.

۴ - در بیعت طاغوت نبودن.

۵ - جلوگیری از کشته شدن.

۶ - گناه و نافرمانی.

۷ - تربیت شیعیان اهل البیت علیهم السلام

اگر در مجموع این عوامل دقت کنیم در ابتدای امر به نظر می رسد که اینها اکثراً چیزهایی هستند که اگر به حال خود رهاشوند برای همیشه و دائماً وجود دارند و تا قیامت هم به طول خواهند انجامید؛ بنابراین در هیچ زمان و موقعیتی شرائط برپایی حکومت واحد جهانی، که در آن هیچ ظلم و ستمی وجود نداشته باشد و همیشه مردم با صلح و صفا در کنار هم زندگی کنند، فراهم نمی شود و حضرت هیچ گاه از پس پرده غیبت خارج نخواهند شد، همان طوری که این مطلب را بعضی از دانشمندان غربی

معتقد شده‌اند^(۱).

اما به دلیل وجود دلایل حتمی و آیات و احادیث بسیاری که با صراحت تمام به ما می‌فهمانند که امر ظهور انجام خواهد شد، نمی‌توانیم به این مطلب (ظهورنشدن) معتقد باشیم. یعنی به قدری بر حتمی بودن ظهور تأکید شده است که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده‌اند:

عن أبي هريرة قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله، «لو لم يبق من الدنيا إلا يوم واحد لطول الله ذلك اليوم حتى يخرج رجل من أهل بيتي يملأ الأرض عدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً»^(۲).

اگر از عمر دنیا تنها یک روز باقی بماند خدای تعالی همان یک روز را آنقدر طولانی می‌فرماید تا بساط ظلم و ستم توسط حضرت برچیده و حکومت عدل الهی منتشر شود.

ضمن این که ظهور مصلح آخرالزمان امری است که مورد اتفاق مذاهب مهم دنیا و از اعتقادات ضروری آنهاست^(۳).

بنابراین از طرفی یقیناً ظهور حضرت انجام خواهد شد و از طرفی موانعی که برای آن بیان شده در ابتدای امر بنظر می‌رسد که هیچ‌گاه رفع نخواهد شد.

برای روشن شدن این مطلب، یعنی برطرف نشدن طبیعی موانع ظهور در هیچ زمان،

(۱) - برای روشن شدن این موضوع به کتاب «مصلح غیبی» تألیف استاد گرانمایه ام حضرت آیه الله ابطحی مدظله العالی مراجعه کنید.

(۲) - غیبت شیخ طوسی، ص ۱۸۰، ح ۱۳۹ و ۱۴۰، و غیر از این دو حدیث احادیث دیگری هم در این زمینه هست که در «بحار الأنوار» می‌توان به آنها مراجعه کرد.

(۳) برای تحقیق در این موضوع می‌توانید به کتاب «مصلح آخرالزمان» تألیف استاد بزرگوارم حضرت آیه الله ابطحی مدظله العالی مراجعه کنید. این کتاب در اصل مقاله‌ای بوده که در سال ۱۳۶۹ در یونان و در میان مسیحیان خوانده شد و در همان‌جا مقاله ممتاز شناخته شده و مورد استقبال پرشور آنان قرار گرفت.

همه عوامل را بررسی می‌کنیم:

۱- گناه و معصیت

برای هر کسی واضح است که تا دنیا به همین وضع پیش می‌رود، افراد بشر به سمت گناهان جدیدتری قدم برمی‌دارند و معصیتهای تازه‌تری را مرتکب می‌شوند، و اساساً ظهور امام زمان علیه السلام به خاطر برچیده شدن بساط همین گناه و نافرمانیهاست؛ حال اگر بنا باشد که این برنامه تا زمانی به تأخیر بیفتد که مردم دست از گناهان خود بردارند پس هیچ وقت این امر تحقق نخواهد یافت، چون تا حضرت نیایند و بساط گناهان را جمع نکنند که مردم دست از خلاف کاریهایشان برنمی‌دارند، و از طرفی هم تا مردم این کاره هستند حضرت نمی‌توانند تشریف بیاورند. بنابراین همیشه باید حضرت منتظر این باشند که مردم از گناه و معصیت دست بکشند. و معلوم است که نتیجه‌اش همان می‌شود که گفتیم؛ یعنی این که این مشکل به طور طبیعی تا قیامت ادامه پیدا کرده و هیچ وقت برطرف نخواهد شد.

۲- جلوگیری از کشته شدن

این مورد هم مثل مورد قبلی است. با این توضیح که، اگر غیبت حضرت برای جلوگیری از کشته شدنشان است مسلماً این کار توسط افراد معصیت‌کار خواهد بود. حال اگر قرار باشد که ایشان تا وقتی که احتمال کشته شدنشان می‌رود ظاهر نشوند پس باید تا زمانی غائب بمانند که هیچ اهل گناهی باقی نمانده باشد و الا همان شخص ممکن است که این کار را بکند. از طرفی اگر چنین زمانی برسد که هیچ معصیت‌کاری وجود نداشته باشد پس دیگر ترس از کشته شدن معنادار دارد چون کسی نیست که این کار را بکند و خود به خود این مورد از بین رفته است.

بنابراین تا زمانی که معصیت‌کاران هستند حضرت باید منتظر از بین رفتن آنها باشند، درحالی که این کار را هم کسی جز خودشان انجام نمی‌دهد؛ یعنی فقط خودشان هستند که می‌توانند این کار را انجام دهند.

خلاصه این که ما با قرارداد این دو عامل اول و دوم در کنار هم، می توانیم به این مطلب برسیم که این دو با هم ارتباط مستقیمی دارند و بلکه اصلاً یکی هستند و آن «گناه و معصیت» است، یعنی این مسأله بوده که باعث غیبت آقا شده است، چون شهید کردن امام هم یکی از گناهان است، و این که ما بگوییم که «حضرت به خاطر وجود گنهکاران غائب شده اند.» خودش شامل این مورد که «جلوگیری از کشته شدن» است هم می شود. و لذا اگر بساط گناهان جمع شود، خودبه خود این مسأله هم که یکی از گناهان است بساطش جمع شده است.

بنابراین هر زمان که مورد قبلی که «نافرمانی» بود حل شد، این مورد هم حل می شود و تا وقتی که آن یکی وجود داشته باشد این هم هست.

و ما هم در آن جا گفتیم که اگر آن مورد را به حال طبیعی خود رها کنیم، هیچ وقت رفع نمی شود. پس همان طوری که درباره گناهان گفتیم که «حضرت باید منتظر بمانند تا وقتی که مردم دست از آنها بردارند، در این جا هم همین را می گوئیم که «مولایمان باید منتظر بمانند تا امنیت جانی را برای خودشان احساس کنند.» و این هم که به طور طبیعی تا قیام قیامت شدنی نیست و هیچ وقت حل نخواهد شد.

۳ - بیعت کسی به گردن حضرت نباشد

اگر به دو مورد قبلی، که در واقع یکی است نگاه کنیم، متوجه می شویم که چون آنها به طور عادی تا آخرین فرد در روی کره زمین ادامه دارند، پس تا همان زمان هم ظهور نخواهد شد؛ با این حساب تا همان زمان هم حکومت دنیا در دست اهل گناه و معصیت باقی می ماند، همانهایی که حضرت نخواسته اند بیعتشان را به گردن بگیرند. دلیلش هم آن است که حضرت هنوز تشریف نیاورده اند تا حکومت را از دست آنان بگیرند.

بنابراین تا همان زمانی که گنهکاران و قاتلان هستند، چون حکومتها در دست ایشان است، مشکل بیعت با آنها وجود دارد و تا همان زمان هم حضرت نباید ظاهر شوند، به خاطر این که اگر ظاهر شدند مجبورند با آنان بیعت کنند؛ در حالی که ایشان مثل

اجدادشان نیستند که اجباراً بیعت ظالمان را به گردن داشته باشند.
پس این موضوع هم به طور طبیعی تا قیام قیامت ادامه پیدا می کند و آن مطلبی که گفتیم ثابت می شود.

۴ - آزمایش و امتحان مردم

مسلم است که تمام مردم دنیا به خاطر آزمایش و امتحان خلق شده اند، بنابراین تا آخرین فردی که روی کره زمین قدم می گذارد این برنامه بدون وقفه ادامه دارد و هیچ وقت تعطیل نمی شود، با این حساب، حالا که بناست که تا آخرین نفری که به دنیا می آید این امتحانات وجود داشته باشند پس تا همان زمان هم نباید ظهور انجام شود، چون همان طوری که قبلاً گفتیم یکی از علتهای غیبت امتحان مردم است و قرار است که به این وسیله از آنان امتحان به عمل آید و این کار هم که تا آخرین نفری که به دنیا می آید ادامه دارد پس باید تا همان وقت هم ظهور نشود تا این امتحان از آن نفر هم گرفته شود. لذا این عامل هم به طور طبیعی تا قیام قیامت ادامه دارد و تا همان زمان هم نباید ظهور انجام شود.

۵ - از بین رفتن امانتهای الهی

بعداً درباره این مورد توضیحاتی داده خواهد شد؛ یعنی چون برای فهمیدن مدّت آن، نیاز به دانستن مطالبی هست، ما هم پس از بیان آن مطالب روی این مورد بررسیهایی خواهیم داشت.

۶ - جاری شدن سنت انبیاء بر حضرت

همان طوری که گفته شد یکی از علل غیبت امام زمان علیه السلام آن است که خدا خواسته به همان دلیلی که بعضی از انبیاء را غائب کرده، ایشان را هم غائب کند.

البته این نکته لازم به ذکر است که منظور احادیث از غیبت انبیاء و حجج الهی «کوتاه بودن دست مردم از آنان است به هر شکلی که باشد» که گاهی این موضوع به خاطر متولد نشدن آن پیامبر بوده، و گاهی خارج شدن او از بین قومش بدون هیچ

دلیل، و گاهی به فرمان خدا و به خاطر نزول عذاب بوده است. لذا اگرچه در نگاه اول می بینیم که شکل غیبت امام زمان علیه السلام با آن غیبتها فرق می کند، ولی با تأمل بیشتر متوجه می شویم که نتیجه همه آنها یکی است و آن «در دسترس نبودن حجت الهی» است.

حال برای این که بدانیم غیبت انبیاء چه خصوصیتی داشته و ممکن است چه شباهتهایی بین حضرت ولی عصر علیه السلام و آنها از این جهت وجود داشته باشد، لازم است از علل و عوامل و داستان غیبت آنان به طور دقیق اطلاع داشته باشیم تا بعداً بتوانیم این مورد از عوامل غیبت امام عصر علیه السلام را هم بررسی کنیم و زمان و محدوده آنرا تعیین کنیم.

لذا داستان غیبت انبیاء را از زبان معصومین علیهم السلام، که غالباً آنها را از کتاب «کمال الدین» شیخ صدوق رحمته الله برداشت کرده ایم نقل می کنیم و آنگاه به بررسی آنها می پردازیم^(۱).



(۱) - به دلیل آن که ایشان در ابتدای این کتاب شریف فرموده اند که:

در عالم رؤیا حضرت ولی عصر علیه السلام را زیارت کردم. آن حضرت فرمودند راجع به غیبتشان چیزهایی بنویسم. عرض کردم: مطالبی را در این باره نوشته ام.

فرمودند: «نه، کتابی بنویس و در آن داستان و قضایای غیبت انبیاء گذشته را نقل کن».

«کمال الدین»، ص ۳، سطر ۱۵.

فصل مطالب فصل دهم

اکثر عوامل غیبت، به طور طبیعی تا قیامت وجود دارند، و اگر وعده‌های حتمی الهی درباره ظهور نبود، هیچ‌گاه امام زمان علیه السلام نمی‌توانستند تشریف بیاورند. برای اثبات ادعایمان این عوامل را بررسی کردیم:

۱- گناه و نافرمانی

۲- احتمال کشته شدن

۳- بیعت طاغوتها

۴- امتحان و آزمایش مردم

۵- اجرای سنت انبیاء بر امام زمان علیه السلام

که سه مورد اول همگی به هم مربوط هستند و در واقع اگر یکی از آنها که «گناه و نافرمانی» است رفع شود دو مورد دیگر هم حل می‌شوند و اگر آن یکی باقی باشد محال است که - به طور طبیعی - دو علت دیگر رفع شوند.

و اما مورد چهارم هم چون سنت الهی بر آن است که تمام مردم در دنیا آزمایش شوند، پس آن هم تا قیامت وجود خواهد داشت.

ولی علت پنجم؛ یعنی جاری شدن سنت انبیاء بر حضرت را در فصل آینده

می‌خوانیم.

فصل سوم

سرگذشت پیامبران ﷺ

سرگذشت پیامبران

حضرت ادریس علیه السلام

در زمان حضرت ادریس سلطان جبار و زورگویی حکومت می کرد. این سلطان ظالم روزی به قصد تفریح از شهر خارج شد. در مسیر عبورش به زمین سرسبز و خرمی که مربوط به شخصی مؤمن بود رسید. این شخص از خوارج بود^(۱).

سلطان که از آن زمین سرسبز و خرم خوشش آمده بود از همراهان پرسید: این زمین مال کیست؟

گفتند: مال یکی از بندگان و رعایای «خارجی» سلطان است.

سلطان او را خواست و گفت: این زمین را به من بده تا از آن استفاده کنم.

مؤمن گفت: خانواده ام از تو به آن نیازمندترند.

سلطان گفت: آن را به من بفروش تا قیمتش را بدهم.

مؤمن گفت: نه می دهم و نه می فروشم؛ حرفش را هم نزن.

شاه خشمگین شد و درحالی که در اندیشه تصرف آن زمین بود به طرف قصر خود

به راه افتاد. وقتی به کاخ رسید، همسرش را که از «آزارقة^(۲)» بود و به او خیلی

علاقه داشت، خواست تا با وی راجع به آن زمین مشورت کند.

هنگامی که زن وارد شد، خشم و غضب را در چهره سلطان دید. به او گفت:

(۱)- کسانی که از مذهب و دین سلطان خارج شده بودند.

(۲)- کسانی که اموال مؤمنین را بر خود حلال می دانستند.

پادشاهها! چه بلا و مصیبتی دیده‌ای که غضب در چهره‌ات ظاهر شده‌است؟
سلطان جریان زمین را با وی در میان گذارد و آنچه را که بین او و صاحب زمین
گذشته بود گفت.

زن گفت: این موضوع کسی را به غم و اندوه و آمی دارد که قادر به تغییر اوضاع و
انتقام‌گیری نباشد. حال اگر از این ناراحتی که بدون دلیل و مدرک نمی‌توانی او را از بین
ببری، من شر او را از سر تو کوتاه می‌کنم و با دلیل و مدرکی که در نزد اهل مملکت هم
عذری داشته باشی مالک زمینت می‌کنم.

سلطان پرسید: چه مدرکی؟

همسرش گفت: من از دوستان خودم کسانی را می‌فرستم که او را نزد تو بیاورند و
علیه او شهادت دهند که از دین تو بیزاری جسته و خارجی است. این جاست که تو
مجاز خواهی بود که او را بکشی و زمینش را تصاحب کنی.

سلطان گفت: این کار را انجام بده.

ملکه بدسیرت، هم‌کیشانی داشت که کشتن مؤمنین خارج از دین خود را جائز
می‌دانستند. پس گروهی از آنها را خواست و وقتی که به نزدش آمدند، دستور داد علیه
آن شخص مؤمن شهادت دهند که از دین سلطان خارج و نسبت به او بیزار شده‌است.
آنها علیه او شهادت دادند. سلطان هم آن شخص مؤمن را کشت و زمینش را
تصاحب کرد.

در این هنگام خدای تعالی به خشم آمد و به حضرت ادریس علیه السلام وحی فرستاد که:

«به نزد بنده جبار و زورگویم (سلطان) برو و بگو: چرا به کشتن بنده من از روی ستم
راضی شدی تا بتوانی زمینش را تصاحب کنی؟! تو خانواده‌اش را نیازمند کرده و آنها را
بعد از او گرسنه کرده‌ای. آگاه باش! به عزت خودم سوگند که انتقام او را از تو خواهم
گرفت و سلطنت را از دستت خارج می‌کنم، شهر و دیارت را ویران و عزت تو را تبدیل
به ذلت می‌کنم و گوشت بدن همسرت را خوراک سگان خواهم کرد! بردباری من تو را

مغرور کرده است که دست به چنین کاری زده‌ای».

حضرت ادریس علیه السلام با این پیام به سوی سلطان، که در مجلس نشسته بود آمد. به او فرمود: «من فرستاده خدا به سوی تو هستم. او می‌فرماید: چرا راضی شدی که بنده مؤمن من از روی ستم کشته شود تا زمینش را تصاحب کنی و خانواده‌اش را نیازمند و آنها را بعد از خودش گرسنه گردانی؟! آگاه باش! به عزتم سوگند که انتقام او را از تو خواهم گرفت و سلطنت را از دستت می‌گیرم و شهر و دیارت را ویران و عزتت را به ذلت تبدیل و گوشت بدن همسرت را خوراک سگان خواهم نمود».

سلطان گفت: خارج شو ای ادریس! تو نمی‌توانی خودت را از دست من خلاص کنی.

بعد هم این خبر را به هم‌ریش داد. او هم گفت: از پیغام خدای ادریس نهراس. من شرش را از تو دفع می‌کنم. کسی را می‌فرستم که او را بکشد و به این وسیله رسالت خدایش و هر چه گفته بود از بین خواهد رفت.

سلطان گفت: این کار را انجام بده!

حضرت ادریس دوستانی داشت که همگی مؤمن و از دین سلطان بیزار بودند. ایشان در مجلس حضرتش جمع می‌شدند و با او انس و الفتی داشتند و او هم با آنان انسی داشت. ادریس علیه السلام به آنها وحی الهی و رسالت او را نسبت به سلطان فرمود. همه مؤمنین نگران وی و نزدیکانش شدند و از کشته شدن آن حضرت ترسیدند.

از طرفی همسر سلطان افرادی را برای کشتن او فرستاد. اینان به مجلسش وارد شدند ولی او را نیافتند، لذا بازگشتند. یاران ادریس که آنها را دیده بودند و متوجه شده بودند که برای قتل حضرت آمده‌اند همگی در طلب او به راه افتادند و او را یافتند. به حضرتش عرض کردند:

مواظب خودت باش! این سلطان جبار و زورگو می‌خواهد تو را از بین ببرد. امروز چهل نفر از ازارقه را فرستاده بود که تو را بکشند. از این شهر خارج شو!

ادریس همان روز به همراه جمعی از اصحابش از شهر خارج شد. سحرگاهان با پروردگار خویش مناجات کرد که:

«پروردگارا! مرا به سوی شخص زورگویی مبعوث کردی. من هم رسالت تو را انجام دادم. این شخص مرا تهدید به قتل کرده و اگر دستش برسد مرا خواهد کشت.»
خدای تعالی فرمود: «از او کناره بگیر و از شهرش خارج شو و مرا با او واگذار. به عزت خودم سوگند آنچه بخواهم با او انجام می‌دهم و آنچه را که به تو گفته بودم در مورد او اجرا خواهم کرد.»

ادریس عرض کرد: «پروردگارا! تقاضایی از تو دارم.»

خدای تعالی فرمود: «بخواه، که حاجتت را می‌دهم.»

ادریس عرض کرد: «خدایا! باران را از ایشان و اطرافشان و آنچه دارند قطع کن.»

خدای تعالی فرمود: «در این صورت شهر ویران می‌شود و اهل آن به گرسنگی و سختی زیادی می‌افتند.»

ادریس عرض کرد: «اگر چه شهر ویران می‌شود و آنها به سختی و گرسنگی می‌افتند. این کار را انجام بده.»

خدای تعالی فرمود: «من حاجتت را به تو عطا می‌کنم و باران را از ایشان قطع خواهم کرد تا زمانی که خودت از من درخواست کنی و من در عمل به وعده‌ای که می‌دهم از همه کس شایسته‌ترم» (چون به تو وعده داده بودم که درخواستت را عملی کنم).

ادریس یاران خود را به آنچه که از خدا خواسته و وعده او آگاه کرد و فرمود:

«ای مؤمنان! از شهر خارج شوید و به شهرهای دیگر بروید.»

مؤمنان که بیست نفر بودند از شهر خارج و پراکنده شدند. ضمناً جریان درخواست

حضرت ادریس از خدای تعالی در بین مردم جاهای دیگر هم منتشر شد.

او از قوم خود کناره گرفت و در غاری در یک کوه بلند و دور از چشم مردم پناهنده شد. خدا هم ملکی را موکل نمود که هر شب غذایش را ببرد. او هر روز روزه

می‌گرفت و آن ملک هم اوّل شب غذایش را می‌آورد. پس از آن خدای قهار سلطنت را از دست سلطان گرفت و او را کشت، شهرش را ویران و بدن همسرش را خوراک سگان نمود.

بعد هم در آن سرزمین شخص معصیت‌کار و زورگوی دیگری ظاهر شد و تا بیست سال قطره‌ای باران نیارید.

مردم به سختی افتادند و مجبور شدند که برای تهیه غذا به شهرهای دور دست سفر کنند. در این زمان بود که عده‌ای از ایشان (که از خواب غفلت بیدار شده بودند) گفتند: این وضعیت ما به خاطر تقاضای ادریس از خداست؛ او گفته است که تا وقتی که خودش درخواست نکرده آسمان بر ما نیارد. حال که او مخفی شده و ما از مکانش هم خبری نداریم، پس بیایید با هم توبه و انابه کنیم تا خدای مهربان ما را مورد لطف خویش قرار دهد و باران رحمتش را بر سرمان ببارد چون او از ادریس به ما مهربانتر است.

با این سخنان، همگی تصمیم گرفتند که توبه کنند و به خدا پناهنده شوند و از او درخواست کنند که باران را بر آن سرزمین ببارد. با این تصمیم لباسهای کهنه به تن کردند و خاک بر سر خویش ریختند، فریاد و ناله‌های خود را در درگاه الهی به توبه و استغفار بلند کردند. آن قدر تضرع و زاری کردند که خدای رؤوف به ناله‌های آنان ترتیب اثر داد و توبه‌شان را پذیرفت و به ادریس وحی فرستاد که:

«ای ادریس! اهل شهر فریاد و ناله خود را به استغفار و توبه در درگاه من بلند کرده‌اند و من خدایی هستم که به همه کس و همه چیز به خصوص مؤمنین، مهربان هستم و توبه را قبول کرده و از بدیها درمی‌گذرم. من آنان را بخشیدم و هیچ چیز باعث نشده که از این به بعد باران را از آنها قطع کنم مگر آنچه که تو قبلاً خواسته بودی، که آسمان بر آنها نیارد مگر وقتی که خودت بخواهی. حال ای ادریس، درخواست کن تا به فریادشان برسیم و باران را بر ایشان ببارم.»

ادریس عرض کرد: «پروردگارا! من این درخواست را نمی‌کنم».
خدای تعالی فرمود: «آیا مگر آنچه تو خواسته بودی من ندادم! پس چرا وقتی من از تو چیزی خواسته‌ام تو انجام نمی‌دهی؟!»
ادریس عرض کرد: «خدایا! من این کار را نمی‌کنم».

این جا بود که خدای تعالی به آن ملک موکل وحی فرستاد که غذای ادریس را برای او نبرد.

شب هنگام شد. ادریس دید غذایی برایش نرسید، ولی صبر کرد. وقتی روز دوم شد و غذایش نرسید اندوه و گرسنگی اش بیشتر شد (ولی باز چیزی نگفت). روز سوم به خاطر نرسیدن غذا، اندوهش زیاد و سختی اش شدت پیدا کرد و صبرش کم شد، لذا به خدا عرضه داشت که:

«خدایا! قبل از آن که روحم را قبض کنی روزی‌ام را قطع کردی؟!»

وحی آمد که: «ای ادریس! به خاطر آن که من ۳ شبانه‌روز برایت غذا نفرستادم به ناله و زاری افتادی؛ اما قومت را که ۲۰ سال است گرفتارند رحم نکردی و آنها را فراموش نمودی و وقتی هم من از تو درخواست کردم که دعا کن تا باران بر آنها بیارد، این کار را نکردی و از دعا کردن بخل ورزیدی! من خواستم تو را با گرسنگی تأدیب و تربیت کنم، در حالی که تو صبرت کم و ناله‌ات بلند شد. از این کوه فرود بیا و رزقت را خودت پیدا کن که من از این به بعد روزی‌ات را به خودت وا گذاشتم، هر طور که می‌دانی تدبیر کن».
ادریس از کوه پایین آمد و به طرف روستایی رفت تا غذایی به دست بیاورد. وقتی داخل روستا شد، نگاه کرد و دید از خانه‌ای دود بلند می‌شود. به سمت آن خانه به راه افتاد. پیرزنی در آن جا مشغول پختن نان بود. به آن زن فرمود:

«ای زن، به من غذا بده که از گرسنگی به سختی افتاده‌ام».

پیرزن که ادریس را شناخته بود گفت: ای بنده خدا! نفرین ادریس برای ما چیزی باقی نگذاشت تا به کسی بدهیم.

و قسم خورد که غیر از دو نانی که مشغول پختنشان بود چیز دیگری ندارد. و به او گفت: از جای دیگری غذا تهیه کن.

حضرت ادریس فرمود: «چیزی بده تا بتوانم خودم را سر پا نگهداشته و به دنبال غذا بروم».

پیرزن گفت: اینها فقط دو قرص نان است، یکی برای خودم و یکی برای پسر. اگر نان خودم را بدهم خودم از گرسنگی می میرم و اگر نان پسر را بدهم او هلاک می شود. نان اضافه ای هم نیست تا به تو بدهم.

ادریس فرمود: «پسر تو کوچک است. نصف نان هم برایش کافی است، آن نصف باقیمانده را بدهی برای من بس است و هر دویمان سیر می شویم».

پیرزن نان خود را خورد و نان پسرش را دو نیم کرد، نصف را به ادریس و نصف دیگر را به پسرش داد. وقتی پسر بچه دید ادریس از نان او می خورد چنان مضطرب شد که همانجا از شدت اندوه دق کرد و از دنیا رفت.

مادرش گفت: ای بنده خدا بچه ام را از غصه کشتی!

حضرت ادریس علیه السلام فرمود: «من او را به اذن خدا زنده می کنم، نگران نباش!»

آن گاه بازوهای پسر بچه را گرفت و فرمود:

«ای روحی که از بدن پسر بچه خارج شده ای! به امر و اذن الهی بازگرد، که من

ادریس پیامبر هستم».

در این هنگام روح پسر بچه به بدن بازگشت و زنده شد.

پیرزن وقتی کلام ادریس که گفت: «من ادریس هستم» را شنید و فرزند خود را دید

که زنده شد گفت: گواهی می دهم که تو ادریس هستی. و از خانه خارج شد در حالی که

فریاد می زد:

ای مردم! مژده مژده! ادریس به روستایتان آمده است.

ادریس هم به راه افتاد تا به جایی رسید که سلطان جبار و زورگوی اول آن جا بود،

ولی با تل خاکی مواجه شد.

گروهی از مردم به دور او جمع شدند و گفتند: ای ادریس! چرا در این بیست سال به ما رحم نکردی؟ در این مدت ما به سختی افتادیم، گرسنگی دیدیم و به بلا دچار شدیم. حالا دیگر از خدا بخواه تا باران رحمتش را بر سر ما ببارد.

ادریس فرمود: «این کار را نمی‌کنم تا وقتی که سلطان جباری که الآن دارید به همراه تمامی اهل شهر پیاده و با پای برهنه بیایند و این درخواست را بکنند».

سخن ادریس به سلطان رسید. او چهل نفر را فرستاد تا او را با ذلت حاضرکنند. آنها آمدند و به ادریس گفتند:

سلطان ما را به سراغ تو فرستاده است.

ادریس نفرین کرد و همه چهل نفر از بین رفتند. خبر به سلطان رسید و این بار پانصد نفر را فرستاد. آنها آمدند و همان مطلب را تکرار کردند.

حضرت ادریس علیه السلام فرمود: «به اجساد و بدنهای دوستانان نگاه کنید و عبرت بگیرید».

آنها گفتند: ای ادریس! بیست سال است که ما را با گرسنگی به کشتن داده‌ای، الآن هم که می‌خواهی نفرین کنی، تو مگر مهر و عطوفت در دلت نیست؟!

فرمود: «من به نزد سلطان نمی‌آیم و از خدا هم نخواهم خواست که بارانش را بر شما نازل کند تا زمانی که آن جنبار و ستمگر پیاده و با پای برهنه به همراه تمام اهل شهر - که قبلاً ایمان نیاورده و در طلب قتل ادریس بودند - بیایند و این درخواست را بکنند».

گروه پانصد نفره به نزد سلطان برگشتند و جریان را گفتند و از او درخواست کردند که با ایشان و اهل شهر پیاده و با پای برهنه نزد ادریس بروند و درخواست باران کنند.

سلطان پذیرفت. پس همگی با حال ذلت به نزد او آمدند و درخواست کردند که دعا کند تا خدا باران رحمتش را بر آنها ببارد.

حضرت ادریس علیه السلام که این موضوع را مشاهده کردند در این هنگام فرمودند: «حالا

شد، الآن دعا خواهم کرد».

و از خدای تعالی درخواست باران کرد که بر آن سرزمین و روستاهای مجاور ببارد. همان جا ابری آسمان را فراگرفت و رعد و برقی جستن کرد و باران به شدت شروع به بارش نمود به طوری که آن جمعیت خیال کردند همه را غرق خواهد کرد. و به منزل باز نگشتند مگر درحالی که از شدت باران سخت مشغول خود شده بودند.



این بود سرگذشت حضرت ادریس علیه السلام و غیبت بیست ساله ایشان، که ظاهراً از اولین غیبت‌های انبیاء و حجج الهی است (۲۱).

(۱) - «کمال الدین»، ج ۱، ص ۱۲۷، ح ۱.

(۲) - به خاطر آن که مبادا با خواندن قضیه غیبت پیامبر بزرگ الهی حضرت ادریس علیه السلام خدای ناکرده مقام مقدس این ولی الهی و معصوم عظیم الشان علیه السلام در نظر پایین بیاید، ذکر یک مطلب ضروری است و آن این که: این کارها از نظر پروردگار متعال فقط در حد ترک اولی هستند، یعنی ترک یک کار بهتر و خوبتر نه ترک یک واجب و ارتکاب گناه؛ با این توضیح که:

ایشان بعد از مدتهای مدیدی که مردم را ارشاد می فرمود و آنان هم نمی پذیرفتند، باز هم وظیفه خویش را انجام می داده و کاری به سلطان و قومش نداشته است. اما وقتی یک مؤمن را بدون هیچ جرمی بکشند و اموالش را تصاحب نمایند و حتی بخواهند به خاطر اعتراض آن پیامبر عظیم الشان او را شهیدکنند، طبعاً این جا هر کس ممکن است چنین تصمیمی را بگیرد، ولو این که عواقب تصمیمش را هم برایش بگویند. یعنی همیشه این طور نیست که اگر عواقب کار انسان را به او گفتند معنایش آن باشد که آن کار را نباید بکند و اگر کرد کار حرامی را مرتکب شده باشد، بلکه گاهی برای آن که شخص بداند چه خواهد شد نتیجه کارش را به او می گویند که اگر خودش خواست تجدید نظری کند از آن مطلع باشد.

پس از نظر طبیعی حضرت ادریس حق داشته که نفرین کند و نزول عذاب را از خدا بخواهد، همان طوری که قوم هود و لوط را خدای تعالی خودش عذاب کرده و هیچ اشکالی هم نداشته است. اما قوم حضرت ادریس علیه السلام گرچه مستحق عذاب بوده اند، ولی پروردگار متعال، به خاطر «ارحم الراحمین» بودنش می خواسته که باز هم فرصت دیگری به آنها بدهد (منظور قوم حضرت ادریس علیه السلام است و الا سلطان و همسرش را خدا خودش فرمود که نابود می کند و حتی سلطنت و دیار آنها را از بین می برد، که این کارها را هم کرد).

همین فرصت را حضرت ادریس علیه السلام می خواسته که خدای مهربان به آنها ندهد. پس خدا نفرین نکردن را در آن زمان بهتر می دانسته نه آن که با نفرین کردن به غضب درآید. لذا درخواست ادریس را قبول فرمود و طبیعی است که اگر این خواسته گناه بود، اصلاً جواب پیامبرش را نمی داد.

حضرت هود عليه السلام

حضرت نوح عليه السلام هنگامی که در بستر وفات قرار گرفت پیروان خویش را جمع کرد و به ایشان فرمود:

«بدانید که به زودی بعد از من غیبتی هست که در آن طاغوتها حکومت می کنند و خدای تعالی به دست قائم از فرزندانم، که اسم او «هود» است فرج و گشایشی برای شما خواهد داشت؛ او دارای آرامش و وقار و هیبت نیک مردان است، از نظر اخلاقی و جسمی به من شباهت دارد و به زودی خدا دشمنان شما را در هنگام ظهورش به وسیله باد سختی از بین می برد.»

پیروان حضرت نوح عليه السلام دائماً منتظر ظهور «هود» بودند. اما چون مدت غیبت به طول انجامید، قلبهای اکثرشان تیره شد. همه از «قائم» خود ناامیدگشتند و بلاهایشان زیاد شد. این جا بود که خدا پیامبر خویش (هود) را ظاهر کرد و دشمنان را به وسیله طوفانی که در قرآن توصیف فرموده: «الرَّيْحَ الْعَاقِمِ» (بادی که همه چیز را نابود کرد) هلاک نمود. و فرموده: «مَا تَذَرُ مِنْ شَيْءٍ أَتَتْ عَلَيْهِ إِلَّا جَعَلَتْهُ كَالرَّمِيمِ»^(۱). این باد به هر چه می رسید آن را تبدیل به گرد و غبار می نمود و هیچ چیز را باقی نگذاشت^(۲).



بنابراین ادریس عليه السلام چون در این مورد از حق دعا کردن خود بدون تطبیق دادن آن با مهربانی زیادتر از حد معمول خدا استفاده کرده است، از طرف او توبیخ می شود (دقت کنید).

و اما این که مردم به حضرتش گفتند «مگر تو عطوفت نداری؟!» این را نمی توان سندی برای نامهربانی ایشان دانست؛ چون این جمله را هر کسی وقتی در ناراحتی بیفتد خواهد گفت، و حتی بعضی به خدا هم می گویند، ولو این که مقصّر خودشان بوده باشند. (همان طور که جهنمیان هم امثال این اعتراضات را در قیامت خواهند داشت).

در مورد انبیاء دیگر هم که بعداً داستان آنها خواهد آمد، مطلب همین طور است که آنان همگی - چه اولوالعزم و چه غیر اولوالعزم - از گناه کردن و انجام مکروه معصوم بوده اند.

(۱) - سوره ذاریات، آیه ۲ - ۴۱.

(۲) - «کمال الدین»، ج ۱، ص ۱۳۵، ح ۴.

بعد از هود باز غیبت دیگری پیش آمد، تا زمانی که حضرت صالح علیه السلام ظهور فرمودند. امام صادق علیه السلام جریان را بدین گونه تعریف می کنند:

صالح علیه السلام مدتی از قوم خویش غائب شد^(۱). در آن زمان او مرد میان سالی بود که اندام زیبا و قد متوسطی داشت و هنگامی که بازگشت، قومش او را نشناختند، چون در آن مدت چهره اش تغییر کرده بود.

در دوران غیبت آن حضرت مردم نسبت به ایشان سه دسته شده بودند: گروهی منکرش شدند و اصلاً قابل برگشت به دین او نبودند. گروهی نسبت به او شک پیدا کردند و گروهی هم به همان یقین خود باقی مانده بودند.

حضرت صالح علیه السلام از گروه شک کننده شروع کرد و به آنها گفت: «من صالح هستم». آنها او را تکذیب نمودند و ناسزا گفتند، حضرتش را از خود طرد کردند و به او گفتند: خدا از تو بیزار است. صالح شکل و شمایلش طور دیگری بود و این گونه که تو هستی نبود؛ او خوش اندام و متوسط بود. تو الآن طور دیگری هستی و حتماً دروغ می گویی.

صالح به سوی دسته ای که منکرش شده بودند آمد. ایشان هم سخنانش را قبول نکرده و از او شدیداً دوری جستند.

در این هنگام نزد گروه سوم آمد که نسبت به او یقین داشتند. به ایشان فرمود:

«من صالح هستم».

گفتند: به ما چیزی بگو تا نسبت به تو شکي نداشته باشیم. ما مطمئنیم که خدای تعالی خالق است و می تواند صورتها را به هر طوری که بخواهد دگرگون کند؛

(۱) - ظاهراً غیبت ایشان بعد از هلاکت قومش بوده که آنها ناقه اش را پی کرده و کشتند. پس وقتی عذاب آنها نازل شد حضرت غائب شده و بعداً به نزد افرادی که مؤمن و نجات پیدا کرده بودند برگشت. این مطلب را مرحوم علامه مجلسی رحمته الله در «بحار الأنوار»، ج ۱۱، ص ۳۸۷، سطر ۸، ح ۱ فرموده اند.

یعنی قدرت دارد چهره و اندام تو را (اگر صالح باشی) تغییر داده و به حالت فعلی ات درآورد. ما علامات قائم خویش (حضرت صالح عليه السلام) را می شناسیم و بین خودمان بازگو کرده ایم و می دانیم که وقتی ظهور کند چه نشانه هایی دارد. بنابراین وقتی سخنان تو را می پذیریم که خبری آسمانی برایمان بیاید و تو را تأیید کند.

حضرت صالح عليه السلام فرمود: «من صالح هستم؛ همان که برای شما ناقه آورد».

گفتند: راست می گویی، این همان چیزی است که ما بین خود بازگو می کرده ایم. بگو علامت آن ناقه چه بود؟

فرمود: «برای شما یک روز و برای او یک روز سهمیه آب بود»^(۱).

عرض کردند: ما به خدای عالی و آنچه شما می فرمایید ایمان آوردیم و ادعای تو را قبول کردیم.

لذا خدای متعال در قرآن کریم می فرماید:

«قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتُضِعُوا لِمَنْ
آمَنَ مِنْهُمْ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحاً مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ
مُؤْمِنُونَ قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِي آمَنْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ»^(۲).

... اهل یقین (به مستکبرین) گفتند: ما به آنچه صالح
برای آن مبعوث شده ایمان آوردیم.

کسانی که کبر ورزیدند (شک کنندگان و منکرین) گفتند:

ما به آنچه شما اهل یقین ایمان آورده اید، کافر هستیم.

زید شحام (راوی حدیث) می گوید: از حضرت صادق عليه السلام سؤال کردم:

آیا قبل از آمدن صالح و در زمان غیبتش، مردم عالم و فقیهی داشتند که او را بشناسد
و اوصافش را برای مردم بیان کند تا وقتی که ظهور کرد نشانه ای از او در دست

(۱) - این مطلب را به خاطر طولانی شدن دوران غیبت ایشان، کسی غیر از خدای تعالی نمی دانست و از اخبار آسمانی به شمار می رفت.

(۲) - سوره اعراف، آیه ۷۵ و ۷۶.

داشته باشند؟ حضرت فرمودند:

«خدا عادلتر از آن است که زمین را بدون عالم و فقیهی که مردم را به سوی او راهنمایی کند رها کند.

«باقیمانده قوم (عذاب دیده) صالح بعد از خارج شدن او و نزول عذاب، فقط هفت روز رهبر و پیامبرشان صالح را نمی شناختند، در عین حال، در این مدت (هفت روز) دین الهی را از آنچه که قبلاً شنیده بودند به یاد داشتند. بعد از هفت روز خدای تعالی عالم و فقیهی برایشان فرستاد و تا زمانی که حضرت صالح ظهور کرد و همگی به گردش جمع شدند، همان جا بود.

«و مثل قائم (حضرت بقیة الله ارواحنا فداه) مثل صالح است»^(۱).



مضرت یونس عليه السلام؛ ذا النون

امام صادق عليه السلام فرمودند:

خدای تعالی عذاب را از هیچ قومی بر نداشت مگر از قوم یونس. او قوم خود را به اسلام دعوت می کرد، ولی آنها نمی پذیرفتند. لذا تصمیم گرفت آنان را نفرین کند. در میان قوم او دو مرد بود، یکی عالم به نام «روبیل» (که از خاندان انبیاء بود) و یکی عابد به نام «ملیخا» یا «تنوخوا» که تنها این دو نفر به حضرت ایمان آورده بودند. ملیخای عابد از یونس می خواست که بر قومش نفرین کند، ولی روبیل عالم او را از این کار نهی می کرد و می گفت:

(۱) - یعنی خصوصیات ایشان را مردم می دانند و وقتی که تشریف آوردند همگی به گرد ایشان جمع می شوند. «کمال الدین»، ج ۱، ص ۱۳۶، ح ۶.

نفرین نکن، چون خدا نفرین تو را مستجاب می‌کند و آنان را از بین می‌برد، در عین حال هلاک بندگان را هم دوست ندارد^(۱).

یونس گفته عابد را قبول و سخن عالم را رد کرد و بر قوم خویش نفرین نمود. خدای تعالی وحی فرستاد که: «عذاب در روز چهارشنبه در فلان سال و ماه و هفته نازل می‌شود».

وقتی زمان نزول عذاب نزدیک شد، یونس علیه السلام به همراه ملیخای عابد از شهر خارج شد؛ ولی روبیل عالم در بین مردم ماند.

روز موعود آثار عذاب ظاهر شد. این‌جا روبیل عالم به قوم خود گفت:

از این عذاب به خدای مهربان پناه ببرید، شاید به شما رحم کند و آنرا از شما بردارد.

قوم یونس که متوجه عذاب الهی و اشتباه خویش شده بودند گفتند: الآن چه کاری از دست ما ساخته است؟

فرمود: همگی جمع شوید و به بیابان و کوهها و درّه‌ها بروید. بچه‌ها را از مادرهایشان جدا کنید؛ حتی این‌کار را با حیوانات هم انجام دهید. بعد گریه و زاری و دعا کنید و از خدای مهربان طلب آمرزش نمایید.

قوم یونس این‌کار را کردند و ضجه و ناله و زاری و توبه نمودند. خدای تعالی ایشان

(۱) - در احادیث بسیاری که از خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام رسیده است، این مطلب به چشم می‌خورد که عالم و فقیه ارزش بسیار زیادی داشته، و درجاتی عالی برای او در نظر گرفته شده است، و در مقایسه با افرادی که فقط عبادت می‌کنند (یعنی فقط اعمال واجب، از قبیل نماز و روزه و غیره را بدون علم و یا حتی با داشتن علم کم انجام می‌دهند) همیشه عالم را رجحان داده‌اند. مطلب به قدری واضح و مسلّم است که از توضیح بیشتر آن خودداری می‌کنیم؛ ولی برای نمونه یک حدیث را نقل و برای اطلاع بیشتر می‌توان به کتاب «اصول کافی»، ج ۱، باب صفة العلم و فضله و فضل العلماء، ص ۲۴، مراجعه کرد.

عن أبي حمزة عن أبي جعفر عليه السلام قال: «عالم ينتفع بعلمه أفضل من سبعين ألف عابد».

امام باقر عليه السلام فرمودند: عالمی که مردم از علمش استفاده می‌کنند هفتاد هزار برابر از عابدی که (علم ندارد) با فضیلت‌تر است.

«اصول کافی»، ج ۱، ص ۲۵، ح ۸.

را رحم کرد و عذاب را از آنان برداشت، ولی چون عذاب به نزدیکشان رسیده بود آنرا بر کوههای اطراف نازل کرد.

از طرفی یونس به سمت شهر آمد تا ببیند مردم به چه وضعی از بین رفته‌اند و هلاک شده‌اند؛ اما با کمال تعجب مشاهده کرد که کشاورزان در زمینهای خود مشغول کارند. از ایشان پرسید: «قوم یونس چه شدند؟»

ایشان که او را نشناخته بودند گفتند: یونس آنها را نفرین کرد. خدا درخواست او را قبول کرد و عذاب را بر آنها نازل نمود. ولی آنها همگی جمع شدند و گریه و زاری و توبه کردند و از او درخواست کردند که توبه و انابه آنها را قبول کند و عذاب را از ایشان بردارد. خدا هم به آنان رحم کرد و عذاب را برداشت و بر کوهها نازل نمود. الآن هم قوم یونس به دنبالش هستند تا به او ایمان بیاورند.

یونس خشمناک شد و همان طوری که خدای تعالی فرموده:

«وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ (۱)».

... هنگامی که یونس از میان قوم خود خارج شد

درحالی که خشمگین بود، پس گمان کرد که ما بر او سخت

نمی‌گیریم که قوم خویش را ترک گفته است.

علت غضبش هم آن بود که بر خلاف نظرش عذاب از قومش برداشته شده بود؛ لذا از آنان کناره گرفت و به سوی دریا به راه افتاد. وقتی به ساحل رسید به کشتی‌ای برخورد کرد که پر از مسافر و آماده حرکت بود. یونس هم سوار شد و کشتی به راه افتاد. در وسط دریا خدای تعالی ماهی عظیم‌الجثه‌ای را مأمور کرد تا جلوی آنرا بگیرد. یونس وقتی این منظره را دید وحشت‌زده شد و به طرف انتهای کشتی رفت. ماهی بزرگ آنرا دور زد و به طرف او آمد و دهان خود را باز کرد. اهل کشتی که از جریان خبر نداشتند گفتند:

(۱) - سوره انبیاء، آیه ۸۷، با مراجعه به «تفسیر برهان» ذیل آیه شریفه.

حتماً در بین ما گنهکاری هست؛ باید قرعه کشی کنیم، هر کس که قرعه به نامش افتاد او را به کام ماهی بیندازیم.

بعد از قرعه کشی مکرر که در هر بار به نام یونس می افتاد، او را در دریا انداختند. ماهی عظیم او را بلعید و به راه افتاد. از دریاهاى مختلفی گذشت و در همان جا یونس متوجه اشتباه خود، یعنی خارج شدن از قومش گردید، لذا استغفار نمود و خدای تعالی هم او را از شکم ماهی نجات داد و بالأخره به سوی قوم خویش بازگشت و همه مردم به او ایمان آوردند^(۱).

حال این که چه مدت از قوم خود دور بود، بنا به روایتی چهار هفته می شد. گرچه بنا به اقوال و نقلهای دیگر ممکن است کمی اختلاف باشد، ولی نهایتاً در همین حدود بوده است.

اما روایتی که بر غیبت چهار هفتگی ایشان دلالت دارد، حدیثی است که در «تفسیر عیاشی» از «ابى عبیده حذاء» از امام باقر^(ع) نقل شده است. این حدیث راجع به قضیه حضرت یونس و قومش می باشد و به خاطر تفصیل زیادی که دارد از نقل همه آن خودداری می کنیم. ولی آنچه مهم است این که در انتهای حدیث راوی از امام باقر^(ع) سؤال می کند که:

چه مدت یونس از قوم خویش غائب بود که وقتی برگشت به او ایمان آوردند و تصدیقش نمودند؟ حضرت فرمودند:

«چهار هفته؛ هفت روز رفتن به سوی دریا، هفت روز

برگشتن به طرف قومش، هفت روز در شکم ماهی و هفت

روز روی ساحل زیر بوته کدویی که خدا برای حفاظت او

کنار بدنش رویاند^(۲)».

(۱) - «بحار الأنوار»، ج ۱۴، ص ۳۸۰، ح ۲.

(۲) - کُلّ حدیث در «بحار الأنوار»، جلد ۱۴، ص ۳۹۲ تا ۳۹۹، ح ۱۲ می باشد؛ ولی مقداری که خلاصه اش



حضرت موسی علیه السلام

حضرت یوسف علیه السلام هنگام وفات خود، شیعیان و اهل بیت خویش را جمع کرد و بعد از حمد و ثنای الهی از فشارهایی که بر آنها وارد خواهد شد مطالبی بیان کرد و فرمود:

«در آن فشارها و مصائب مردان کشته می شوند و شکم زنان باردار دریده می شود و نوزادان پسر را سر می برند، تا زمانی که خدای تعالی حق را به دست قائم (حضرت موسی علیه السلام) که از فرزندان «لاوی بن یعقوب» است آشکار خواهد نمود. این شخص خصوصیات دارد، از جمله این که او مردی گندمگون و قد بلند است.»

و خلاصه مقداری از خصوصیات ایشان را آن جا بیان فرمود.

وقتی که یوسف علیه السلام وفات کرد غیبت انبیاء و حجج الهی شروع شد و فشارها و مصائب بر بنی اسرائیل آغاز گشت. آنها هم در انتظار قیام قائم خود، حضرت موسی علیه السلام بودند و می دانستند که تا چهارصد سال بایستی فشارها را تحمل کنند تا فرجشان برسند. حدود ۱۱۰ سال گذشت، در این هنگام موسی به دنیا آمد و بنی اسرائیل به واسطه عالمی که داشتند، خبردار شدند که ایشان متولد شده است و علائم ظهور حضرتش را دیدند و در جستجویش برآمدند، اما چون در خانه فرعون پرورش می یافت اثری از او نمی یافتند. از طرفی وقتی فرعون متوجه شد که بنی اسرائیل منتظر پیامبرشان هستند، بر فشار و اذیت آنان افزود و حتی در صدد دستگیری فقیه و عالمشان برآمد؛ لذا او هم خود را مخفی کرد.

در این هنگام که بلاهای بنی اسرائیل شدت پیدا کرده بود و از ایشان چون بردگان کار می کشیدند، بنی اسرائیل با عالم خود ارتباطی برقرار کردند و پیام دادند که ما همیشه در

سختیها خودمان را با کلمات و سخنان تو تسکین و آرامش می‌دادیم، حال که مخفی شده‌ای و برایمان «حدیث» نمی‌گویی چه کنیم؟

قرار گذاشتند که به بیابان مشخصی بروند و در آن‌جا مجلسی تشکیل دهند و ایشان راجع به موسی علیه السلام برایشان سخن بگویند. در آن مجلس که در شبی مهتابی برگزار شد، آن فقیه اوصاف حضرت را بیان می‌کرد و از نزدیک شدن ظهورش خبر می‌داد. در این بین موسی علیه السلام که جوانی ۲۸ ساله بود، سوار بر استری که رویش پوست خنز بود، به نزدشان آمد. او که به همراه جمعی از فرعونیان برای تفریح از کاخ سلطنتی خارج و خودش را از آن جمع کنار کشیده بود، به طرف بنی اسرائیل آمده بود.

وقتی آن عالم ایشان را دید، حضرتش را شناخت؛ لذا از جا برخاست و خود را بر پاهای او انداخت و آنها را بوسید و عرضه داشت:

«خدا را شکر که از دنیا نرفتم و شما را زیارت کردم».

بنی اسرائیل تا این منظره را دیدند، دانستند که آن شخص همان قائم آنهاست، پس خود را در درگاه الهی به خاک مذلت انداخته و سجده نمودند و او را شکر کردند. در این‌جا موسی علیه السلام فقط فرمود:

«امیدوارم خدای تعالی فرج شما را تعجیل فرماید».

و از چشم آنها مخفی شد. این اولین غیبت حضرت موسی از اهل و قومش بود که ۲۸ سال طول کشید.

از این به بعد غیبت دوم آن حضرت شروع شد و حدود ۴۵ سال به همین منوال گذشت. در این زمان که سن ایشان به حدود ۷۰ رسیده بود روزی یک «قبطی^(۱)» را که با یک اسرائیلی درگیر شده بود کشت و این قضیه روز بعد برای او گرفتاری درست کرد، به طوری که مجبور شد از آن‌جا فرار کند و به «مدین» برود. در آن‌جا ۱۰ سال در خدمت

(۱) - همان فرعونیان که از قوم او هستند.

«شعیب» بود و پس از آن به سمت مصر بازگشت.

از طرفی در این مدّت فشارها بر بنی اسرائیل بیشتر شد و اوضاع بر آنها سخت تر می گذشت، به طوری که دوباره آن شخص فقیه مخفی شد.

باز بنی اسرائیل سراغ او رفتند و گفتند: «ما نمی توانیم مخفی بودن تو را تحمل کنیم». این بار هم به بیابانها رفتند، او هم آنان را با کلمات خویش آرامش داد، ولی تصمیم گرفتند که ۴۰ روز در درگاه الهی گریه و زاری کنند تا خدا برای آنان فرجی برساند. این کار را تا ۳۹ روز انجام دادند، در شب چهارم آن فقیه به آنان اعلام کرد که خداوند می فرماید که: «چهل سال دیگر فرج خواهد رسید^(۱)».

تمام بنی اسرائیل به خاطر این نعمت بزرگ و فرج و گشایش الهی که موجب شده بود بیش از ۱۵۰ سال از غیبتشان کم شود، خدای را شکر و سپاس گفتند و زبانشان به حمد او گویا شد.

خدای متعال توسط آن فقیه وحی فرستاد که: «من به خاطر این سپاسگزاری و شکر بنی اسرائیل، ده سال دیگر از مدّت غیبت را کم کردم و فرجشان تا سی سال دیگر می رسد^(۲)».

این بار بنی اسرائیل در مقام سپاسگزاری گفتند: هر نعمتی که به ما می رسد از ناحیه خدای مهربان است.

باز خدای تعالی وحی فرستاد که: «به ایشان بگو، من ده سال دیگر از آن مدّت را کم کردم و فرجشان بیست سال دیگر می رسد».

بنی اسرائیل مجدداً عرضه داشتند: هیچ کس جز خدای منان نمی تواند به کسی

(۱) - منظور از فرج بنی اسرائیل، در این جا ظهور حضرت موسی علیه السلام بوده است.

(۲) - ممکن است این فقیه خود نبی بوده باشد؛ یعنی در خصوص احکام الهی از طرف پروردگار به او وحی می شده است. و ممکن هم هست که نبی نبوده، بلکه همان طوری که به مادر حضرت موسی علیه السلام وحی شد، به ایشان هم گاهی وحی می شده است.

خیری برساند.

این بار هم مورد لطف پروردگار قرار گرفتند و وحی آمد که: «من مدّت باقیمانده را فقط ده سال قرار دادم».

در این هنگام بنی اسرائیل که طبعاً از شدّت شوق و شادی صدایشان به گریه و زاری بلند شده بود عرضه داشتند: بدیها را هیچ کس غیر از خدا نمی تواند رفع کند.

وحی رسید که: «ناراحت نباشید؛ من همین الآن اجازه دادم که فرجتان برسد».

این جا بود که حضرت موسی عليه السلام با سنّی نزدیک ۸۰ سال، سوار بر الاغ، از دور ظاهر گردید. در آن زمان ایشان تازه از مدین برگشته بود. وقتی که به جمعیت رسید، سلام کرد. آن فقیه حضرت را شناخت، اما می خواست بنی اسرائیل هم به ایشان شناختی پیدا کنند، لذا عرض کرد:

اسم شما چیست؟

فرمود: «موسی».

عرضه داشت: فرزند که هستی؟

فرمود: «پسر عمران».

پرسید: کدام عمران؟

فرمود: فرزند «قاهت بن لاوی بن یعقوب».

عرض کرد: برای چه تشریف آورده اید؟

فرمود: «من الآن با رسالت الهی آمده ام و مبعوث شده ام».

در این جا آن فقیه با معرفت و وظیفه شناس از جا برخاست و دست حضرت را بوسید و ایشان هم وارد جمع بنی اسرائیل شد و نشست و با حضور خود و فرمایشات خویش آنان را خشنود کرد و دستورات لازم را داد.

بعد هم به آنها فرمود: «متفرّق شوید».

و از همین زمان ظهور حضرت موسی آغاز شد، که البته فرج نهایی بنی اسرائیل

زمان غرق شدن فرعون بود که پس از ۴۰ سال اتفاق افتاد و تا آن وقت باز هم بنی اسرائیل در فشارهای فرعونیان بودند، ولی به خاطر حضور موسی این فشارها کمتر شده بود... (۱).



این است ماجرای غیبت و ظهور حضرت موسی علیه السلام که در خود درسهای بسیار آموزنده‌ای دارد و ما در آینده بعضی از آنها را بیان خواهیم کرد.



غیبت جمعی از انبیاء و حجج الهی

در بین انبیاء و حجج الهی تعداد دیگری هم با مدتهای متفاوت به انحاء مختلفی غیبت داشته‌اند. از جمله می‌توان نام این بزرگواران را ذکر کرد:

- ۱ - حضرت ابراهیم علیه السلام.
- ۲ - حضرت خضر علیه السلام.
- ۳ - جناب ذوالقرنین.
- ۴ - حضرت سلیمان علیه السلام.
- ۵ - آصف برخیا (وصی سلیمان علیه السلام).
- ۶ - حضرت دانیال علیه السلام.
- ۷ - حضرت یوسف علیه السلام.
- ۸ - حضرت عزیر علیه السلام.

و بعد از ایشان باز هم حجج الهی غائب می‌شده‌اند، تا زمان ظهور حضرت یحیی علیه السلام رسید که ایشان فرمودند:

(۱) - ماجرای غیبت و ظهور حضرت موسی علیه السلام را از کنار هم گذاشتن چند آیه و حدیث به این صورت درآوردیم. مدارک این آیه و احادیث از این قرارند: «کمال الدین»، ج ۱، ص ۱۴۵، ح ۱۲. و ص ۱۵۲، ح ۱۴. سوره هود، آیه ۷۲. «بحار الأنوار»، ج ۵۲، ص ۱۳۱، ح ۳۴ از «تفسیر عیاشی»، ج ۲، ص ۱۵۴.

«محن الصالحین انما کانت لذنوب بنی اسرائیل^(۱)».

«مصائب و بلاهای صالحان، جز به خاطر گناهان

بنی اسرائیل نبود».



این بود سرگذشت بعضی از انبیاء و حجج الهی که مدتی از قوم خویش فاصله گرفتند و از دیده آنان غائب شدند.

و علت نقل آنها این است که، اولاً بدانیم که امر غیبت موضوع تازه‌ای نیست و در امتهای گذشته وجود داشته، جز این که گاهی صدها سال طول کشیده و گاهی کمتر و همان طور که گفته شد، حضرت یونس علیه السلام تنها چهار هفته غیبت داشته‌اند.

ثانیاً همان طوری که قبلاً گفتیم، بدانیم که این بزرگواران چرا غائب شده و امت خویش را ترک کرده‌اند؟ چون اگر این مطلب معلوم شود، می‌توانیم بفهمیم که خواسته خدا از غیبت امام زمان علیه السلام چیست.

به عبارت واضحتر آن که، ما قبلاً گفتیم که یکی از علت‌های غیبت امام زمان علیه السلام این است که خدا می‌خواسته به همان دلیلی که انبیای گذشته را غائب کرده، ایشان را هم غائب کند، و امام صادق علیه السلام هم فرمودند که: «این برنامه خدا بر انبیاء، سرّی داشته که اجازه ندارند آن را به ما بگویند.» حال اگر ما خودمان داستان غیبت آنها را بدانیم و دلیل غیبت آنان را کشف کنیم، آن سرّ الهی را فهمیده‌ایم؛ یعنی متوجه شده‌ایم که چرا خدا آنها را غائب کرده است^(۲).

وقتی این مطلب را فهمیدیم، آن جاست که معلوم می‌شود که خدا چرا امام زمان ما را هم غائب کرده است و یکی از دیگر از علت‌های غیبت برایمان واضح می‌شود.

(۱) - «کمال الدین»، ج ۱، ص ۱۵۸، سطر ۱۵.

(۲) - درباره این که این سرّ الهی، آیا از اسراری است که نباید به هیچ کس گفته شود، یا از افراد خاصی باید مخفی بماند، در آینده بحث خواهیم کرد.

فصل سوم / سرگذشت پیامبران علیهم السلام ● ۶۷

پس باید همان قضایا را با دقت بیشتر و بررسی کاملتری مرور کنیم و علت را به دست آوریم.



فصله مطالب فصل سوم

از بین پیامبران الهی تعدادی از آنان مدّتی را در غیبت به سر برده‌اند، که بعضی از آنها عبارتند از:

۱- حضرت ادریس علیه السلام ۲۰ سال

۲- حضرت هود علیه السلام

۳- حضرت صالح علیه السلام

۴- حضرت یونس علیه السلام ۴ هفته

۵- حضرت موسی علیه السلام دو غیبت حدود ۸۰ سال

۶- حضرت یحیی علیه السلام و جمعی از پیامبران بنی اسرائیل.

وقتی که حضرت یحیی ظهور کردند فرمودند:

«عَلَّتْ مَصَائِبُ شَمَا وَ غَيْبَتْ بِيَامِرَانْتَانِ گناهانی بوده که انجام می‌دادید».



فصل پھارم

بزرسی غیبت انبیاء علیہم السلام

بررسی غیبت انبیاء

بررسی علت غیبت حضرت ادریس علیه السلام

با دقت در قضیه حضرت ادریس علیه السلام، می بینیم که ایشان غیبتش به خاطر آن بوده که سلطان ظالم تصمیم بر قتلش گرفت. ضمن این که اکثر مردم هم به حضرتش ایمان نیاوردند، پس به آن کوه مرتفع رفت و مشغول عبادت شد.

لذا اگر چه این کار را به اذن خدا انجام داد، ولی علتش همان عملکرد مردم - اعم از سلطان و دیگران - بوده است و تا زمانی مخفی بود که مردم توبه کردند و وقتی توبه کردند، خدا به او فرمود که دعا کند تا باران ببارد. و مسلماً دوران غیبتش هم تا همان زمان بوده، چون شروعش به خاطر بی توجهی آنها به او بوده است. بنابراین زمانی که به حضرتش روی آوردند دیگر غیبت معنایی نداشت.

شاهدمان این است که وقتی آن پیرزن او را به مردم روستایش معرفی کرد و آن حضرت هم به مکان سابقش برگشت، خدا به او فرمود که چرا ظهور کردی و از غیبت خود خارج شدی، بلکه اصلاً خود او باعث ظهورش شد؛ یعنی قبلاً به ملک موکل فرمود: «غذای ادریس را نبر.» تا او به میان مردم برگردد.

پس معلوم می شود که غیبت این پیامبر هر علتی که داشته، مربوط به مردم می شده است، نه آن که خدا آن را به یک دلیلی که برای ما نامعلوم است خواسته باشد و به فرموده امام صادق علیه السلام به همان دلیل نامعلوم امام ما غائب باشند و حتی باید این

دلیل تا زمانی نامشخص بماند که حضرت ظهور کنند^(۱).

پس اگر بخواهیم بگوییم که امام زمان علیه السلام به همان دلیلی غائب هستند که ادریس مخفی بوده، علت غیبت ایشان هم مردم خواهند بود نه خدای تعالی، ولو فرموده باشند که اجازه بیان علت غیبت ادریس علیه السلام را (چون یکی از انبیاء است) ندارند و به ما هم نخواهند گفت.

با این حساب هر زمان که مردم تصمیم بگیرند که دست از مخالفت خدا بردارند و به آن حضرت رو بیاورند و ایشان را کاملاً اطاعت کنند، پروردگار متعال هم دستور ظهور را صادر می کند.

و این جاست که ما می فهمیم که این عامل از عوامل غیبت، اگرچه به فرمان خدا بوده، اما مربوط به او نبوده و از آن دسته عواملی است که دست بشر در آن دخالت مستقیمی دارد^(۲).



بررسی علت غیبت حضرت یوسف علیه السلام

اگر چه قبلاً درباره غیبت حضرت یوسف علیه السلام صحبتی نکرده ایم، ولی از لابلاي مطالب بعدی موضوع کاملاً روشن می شود.

ایشان به دو دلیل از پیش چشم پدر و برادران غائب شد و نزدیک ۲۰ سال در فاصله ای نه چندان دور، در مصر زندگی کرد. آن دو علت از این قرارند:

اول: توجه بیشتر یعقوب به یوسف، نسبت به برادران دیگر. همان طوری که در قرآن کریم به این مطلب تصریح شده است، آن جا که می فرماید:

... برادران یوسف به یکدیگر گفتند: یوسف و بنیامین

(۱) - اشاره به حدیث «عبدالله بن فضل هاشمی» از امام صادق علیه السلام که قبلاً در علت چهارم غیبت آن را نقل کردیم.

(۲) - ممکن است کسی بگوید که: «غیبت حضرت بقیة الله ارواحنا فداه هیچ ارتباطی با غیبت این پیامبر و انبیای دیگری که آنها را ذکر کردیم ندارد، و این دو نباید با یکدیگر مقایسه شوند». جواب این اشکال را بعداً خواهیم داد.

نزد پدرمان از ما محبوبتر هستند، درحالی که ما دیگر برادران
تعدادمان زیادتر است (و بیشتر به درد پدرمان می خوریم)
به درستی که او در گمراهی آشکاری است؛ یوسف را بکشید
یا در جایی بیندازید که چشم پدر به او نیفتد و بعد از این کار
مشغول اعمال نیک و شایسته و از صالحین شوید^(۱).

دوم: رد کردن فقیر مؤمن از در خانه، همان طوری که در روایت آمده است.

«ابی حمزه ثمالی» از امام سجاد علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمودند:

یعقوب هر روز یک گوسفند ذبح می کرد و خود و
خانواده اش از آن می خورد و مقداری از آن را هم
صدقه می داد. شب جمعه ای مؤمن فقیری که روزه دار بود و
در نزد خدا منزلتی داشت هنگام افطار از کنار منزل او رد شد
و تقاضا کرد که از مازاد غذایشان به او بدهند، و این
درخواست را هم خیلی تکرار کرد، ولی حقش را نشناختند و
به او چیزی ندادند.

آن مؤمن فقیر شب را گرسنه گذراند و نزد خدا شکایت
برد. از قضا همان شب «آل یعقوب» سیر خوابیدند و از
غذایشان هم مقداری اضافه آمد.

صبح روز بعد خدای متعال وحی فرستاد که: «ای
یعقوب! تو بنده مرا خوارشمردی، و با این کار غضبناکم
نمودی، پس باید تأدیب شوی و جزای این کار را ببینی و
آزمایش و بلای مرا نسبت به خود و فرزندانت شاهد باشی.

مطلع الفجر

ای یعقوب! به درستی که از انبیاء آن را بیشتر دوست دارم که
 بندگان فقیرم را بیشتر رحم کند و به خود نزدیکتر گرداند و
 آنها را سیر کند و پناهگاه آنان باشد. چرا بنده فقیرم را
 رحم نکردی؟ آن بنده‌ای که در راه عبادت من زحمت می‌کشد
 و از ظاهر دنیا به مقدار کم قناعت می‌کند. شب گذشته هنگام
 افطار، وقتی به در منزل تو آمد شما را صدا زد که: سائلی
 غریب را که از این جا عبور می‌کند و به مقدار کم هم قانع
 است غذا بدهید، شما به او چیزی ندادید. او برگشت و گریه
 کرد و شکایت آنچه برایش اتفاق افتاده بود نزد من نمود و
 شب را گرسنه و درحالی که حمد مرا به جای می‌آورد،
 گذراند و صبح هم روزه‌دار برخاست و تو ای یعقوب! با
 فرزندان سیر بودید و در حالی صبح کردید که از غذای شما
 مقداری اضافه آمد.

ای یعقوب! آیا نمی‌دانی که عقوبت و مصیبت به سوی
 اولیاء و دوستانم، زودتر از دشمنانم می‌آید و این به خاطر
 حسن توجه من نسبت به دوستان و مهلت دادن به دشمنانم
 است.

آگاه باش! به عزت خودم سوگند! حتماً بلا را بر تو نازل
 می‌کنم و حتماً تو و فرزندان را در معرض مصائبی که
 برایتان مهیا کرده‌ام قرار می‌دهم؛ پس آماده بلاها باشید و به
 قضای من راضی و در مصائب صبر کنید».

«ابو حمزه ثمالی» (راوی حدیث) می‌گوید: از حضرت سجاد علیه السلام پرسیدم، فدای

شما کردم، یوسف چه زمانی خواب دید؟^(۱)

حضرت فرمودند: «همان شبی که یعقوب و آل او سیر

خوابیدند و آن مؤمن گرسنه بود...»^(۲).

حال با توجه به این دو علت که برای غیبت حضرت یوسف علیه السلام بیان شد، واضح می شود که غیبت آن پیامبر هم هر علتی که داشته مربوط به مردم - اعم از یعقوب یا برادران یوسف - می شده است، نه آن که خدا آن را به دلیلی که برای ما نامعلوم است خواسته باشد و به فرموده امام صادق علیه السلام به همان دلیل نامعلوم امام ما غائب باشند و حتی باید تا وقتی نامشخص بماند که حضرت ظهور کنند.

لذا در این جا هم اگر بخواهیم بگوییم که امام زمان علیه السلام به همان دلیلی غائب هستند که یوسف مخفی بوده، پس علت غیبت ایشان هم خدا نخواهد بود، ولو فرموده باشند که اجازه بیان علت غیبت یوسف علیه السلام را (چون یکی از انبیاء) است ندارند و به ما هم نخواهند گفت.

با این حساب، در این جا هم چون خدا دخالتی در غیبت ندارد، هر زمان که موانع توسط مردم برداشته شوند و خودشان تصمیم بگیرند که آنها را رفع کنند، خدا هم دستور ظهور را صادر خواهد کرد.



((رسی علت غیبت حضرت موسی علیه السلام))

همان طوری که گفته شد حضرت موسی علیه السلام نزدیک ۸۰ سال از بنی اسرائیل مخفی بود و قوم ستمدیده او منتظر ظهورش بودند. ناگفته نماند که بررسی حکایت غیبت ایشان هم کمک زیادی به ما خواهد کرد، به خصوص که اولاً در بعضی از احادیث آمده

(۱) - همان خوابی که خدای متعال در قرآن کریم از زبان او به یعقوب نقل کرده است، که عرض کرد: «ای پدر! در خواب دیدم یازده ستاره و خورشید و ماه همگی برای من سجده می کنند».

سوره یوسف، آیه ۴.

(۲) - «علل الشرائع»، ج ۱، ص ۶۱، باب ۴۱، ح ۱.

است که تمام اتفاقاتی که در بنی اسرائیل واقع شده است، در امت اسلامی هم به وقوع خواهد پیوست، «حَذُّو النَّعْلَ بِالنَّعْلِ^(۱)» (بدون هیچ کم و کاستی).

ثانیاً در انتهای قضیه بنی اسرائیل، که حدیث آنرا در همین فصل خواهیم خواند، امام صادق علیه السلام ما را به بنی اسرائیل تشبیه کرده و فرموده‌اند که:

اگر شما شیعیان هم، مثل بنی اسرائیل در درگاه الهی
ضجّه و زاری کنید، خدای تعالی فرج ما را می‌رساند.

پس در این مورد فوایدی هست که در موارد دیگر نیست. لذا باید با دقت بیشتری
آنرا بررسی کرد.

امام صادق علیه السلام در ضمن حدیثی علت غیبت حضرت موسی علیه السلام را این طور بیان
کرده‌اند:

أوحى الله الى ابراهيم عليه السلام «أنه سيولد لك». فقال لسارة.
فقالت: «ءَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ^(۲)» فأوحى الله اليه: «أنها ستلد و يعذب
أولادها أربعمأة سنة بردّها الكلام على».

قال عليه السلام: «فلما طال على بنى اسرائيل العذاب، ضجّوا و بكوا
الى الله أربعين صباحاً، فأوحى الله الى موسى و هارون يخلصهم
من فرعون. فحطّ عنهم سبعين و مائة سنة».

قال: فقال أبو عبد الله عليه السلام، «هكذا أنتم، لو فعلتم لفرج الله عنّا،
فأما اذ لم تكونوا فان الأمر ينتهى الى منتهاه^(۳)».

خدای تعالی به ابراهیم وحی فرستاد که: «به زودی
صاحب فرزندی خواهی شد». ابراهیم این مطلب را به

(۱) - «بحار الأنوار»، ج ۲۸، ص ۱۴، ح ۲۲ و ص ۳۰، ح ۳۷.

(۲) - سوره هود، آیه ۷۲.

(۳) - «بحار الأنوار»، ج ۵۲، ص ۱۳۱، ح ۳۴، از «تفسیر عیاشی»، ج ۲، ص ۱۵۴.

همسرش ساره فرمود. ساره گفت:

آیا من فرزندی بیاورم، درحالی که پیرزنی بیش نیستم
(مطلب به نظرش حتی برای خدای تعالی هم غیر ممکن
رسید).

خدای تعالی فرمود: «به زودی فرزندی به دنیا می آورد و
فرزندان او (بنی اسرائیل) تا ۴۰۰ سال معذب خواهند شد^(۱)،
به خاطر این که کلام مرا رد کرد (به این که فرزند آوردن را در
این سن، حتی برای خدای قادر نیز غیر ممکن تصور نمود).
وقتی عذابها بر بنی اسرائیل طولانی شد، چهل روز
ضجّه و زاری کردند، پس خدای تعالی به موسی و هارون
وحی فرستاد که: «آنها را از دست فرعون رهایی می بخشد.»
و صد و هفتاد سال از عذاب چهارصد ساله آنها را
تخفیف داد.

همین طور هستید شما شیعیان، که اگر این کار را بکنید
(گریه و ناله و زاری در درگاه الهی) خدای تعالی فرج ما را
می رساند. و اما اگر این کار را نکنید، امر غیبت تا آخرین
مدّت خود به طول خواهد انجامید.

با دقت در این حدیث معارض می شود که مطلب در این جا هم مثل جریان ادریس و
یوسف است؛ یعنی هیچ دلیلی را که برای ما نامعلوم است خدا برای غیبت موسی علیه السلام
در نظر نداشته است، مخصوصاً با توجه به این که حضرت صادق علیه السلام در آخر حدیث
فرموده اند:

(۱) - طبیعی است بنی اسرائیل هم با این عذاب و شکنجه هایی که می دیدند، درجات و مقاماتشان بالامی رفت.
و اساساً به این وسیله به رشد و ترقی می رسیدند.

اگر شما شیعیان هم مثل بنی اسرائیل در درگاه الهی ضجه و زاری کنید، خدای تعالی فرج ما را می‌رساند.

پس علت غیبت موسی علیه السلام متولد نشدن ایشان بوده نه چیز دیگر. لذا اگر بخواهیم بگوییم که امام زمان علیه السلام هم در حال حاضر به همان دلیل غائب هستند، مطلب صحیح نیست، چون ایشان بیش از هزار سال پیش متولد شده‌اند و این که حضرت صادق علیه السلام فرموده‌اند که اجازه بیان علت غیبت موسی را که امام ما هم به همان دلیل غائبند ندارند، مشکلی ایجاد نمی‌کند.

البته ذکر این نکته لازم است که چون حضرت موسی غیبت دومشان از سن ۲۸ سالگی شروع شد و علت آن معلوم نیست، ممکن است تصور شود که به همان دلیل نامعلوم امام ما هم غائبند.

در جواب عرض می‌کنیم که: این مطلب ضرری به ما نمی‌زند، چون به ما فرموده‌اند که «شما هم اگر دعا کنید، خدا فرجتان را می‌رساند.» که معلوم می‌شود که دلیل آن هر چه بوده با دعای آنها رفع شده است و برای ما هم موضوع به همین صورت است. پس علت آن خدا نبوده، بلکه هر چه بوده به خودشان برمی‌گشته و با درخواست خودشان هم از بین رفته است.

بنابراین چون خود بنی اسرائیل در رفع غیبت موسی علیه السلام اثر مستقیمی داشته‌اند پس غیبت امام ما هم باید به همان دلیل باشد که با درخواست ما شیعیان برطرف خواهد شد.

پس معلوم می‌شود که خدا هیچ دلیل نامعلومی برای غیبت موسی در نظر نگرفته است که نخواهد آن را به ما بگوید، و بر فرض هم که این طور باشد، ما خودمان آن علت را کشف کرده‌ایم و همان طوری که واضح است، مهم این است که بفهمیم شروع غیبت از کجا بوده، تا الآن در فکر رفعش باشیم.

و در نهایت به دست می‌آید که این عامل هم مربوط به خدا نیست ولو آن که گفته‌اند

از اسرار الهی است.



بررسی علت غیبت حضرت یونس علیه السلام

در قرآن علت غیبت این پیامبر به وضوح بیان شده است، یعنی این خود یونس بود که به خاطر معذب نشدن قوم خویش غضبناک شد و به طرف دریا رفت و غیبت خویش را آغاز نمود. خدای تعالی هم او را به خاطر این کار سرزنش و گرفتار شکم ماهی کرد. بنابراین هم علت غیبت ایشان معلوم است و هم بی مورد بودن آن. پس چطور می توانیم آن را به خدای تعالی نسبت دهیم و بگوییم که او به خاطر دلیل نامعلومی آن را خواسته است و همان دلیل نامعلوم هم برای غیبت امام ما هست. پس این مورد را هم باید از حدیث استثنا کنیم و بگوییم که هیچ ربطی با غیبت امام زمان ندارد؛ زیرا برای ما معلوم شده است و الا باید - نعوذ بالله - خدا را ظالم تصور کنیم، چون اگر خودش به دلیلی نامعلوم غیبت را بخواهد، ولی بعد به خاطر همان غیبت، یونس را توبیخ کند این عین ظلم است.

مضافاً بر این که در خصوص یونس علیه السلام مطلب دیگری هم هست که در کتاب شریف «بصائر الدرجات» بیان شده و آن مطلب این است که از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می شود که فرمودند:

«ان الله عرض ولايتي على اهل السموات و على اهل الأرض، أقرّ بها من أقرّ و أنكرها من أنكر؛ أنكرها يونس، فحبسه الله في بطن الحوت حتى أقرّ بها^(۱)».

خدای تعالی ولایت (معرفت و مقام عالی) مرا بر اهل آسمانها و زمین عرضه داشت، پس کسانی اقرار کردند و

(۱) - «بصائر الدرجات»، ص ۹۵، باب ۱۰، ح ۱.

کسانی انکار نمودند. یونس آنرا انکار نمود، لذا او را در

شکم ماهی گرفتار کرد تا به مقام من اقرار نمود.

البته لازم به ذکر است که منظور از انکار مقام حضرت توسط یونس، این نیست که اصلاً ولایت را قبول نکرده باشد، چون اگر این باشد که به مقام پیامبری نمی‌رسید؛ همان طوری که در احادیث بسیاری به این موضوع تصریح شده است^(۱)؛ بلکه چون مقام حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فوق العاده عالی و بلند است که هر چه انسان کاملتر شود باز هم تمام آنرا درک نمی‌کند^(۲) پس باید روزبه‌روز معرفت آن حضرت و درجات عالی و مقامات بلند ایشان را بیشتر پیدا کرد؛

حال با توجه به این مطلب می‌گوییم که، به نظر می‌رسد که درجه‌ای از درجات عالی

(۱) - الف - عن حذيفة بن أسيد الغفاري قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله، «ما تكاملت النبوة لنبى فى الأظلة حتى عرضت عليه ولايتى و ولاية اهل بيتى، و مثلوا له، فأقرؤا بطاعتهم و ولايتهم». «بصائر الدرجات»، ص ۹۳، حدیث ۷. «نبوت هیچ پیامبری در عالم اشباح (از عوالمی که انسانها، قبل از عالم فعلی داشته‌اند) کامل نشد، مگر این که اول ولایت من و اهل بیتم بر او عرضه و مقام ما را دید، پس اقرار به طاعت و فرمانبرداری کامل از ما نمود».

ب - عن عبدالأعلى مولى آل سام قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول «ما تنبىء نبى قطّ الا بمعرفة حقنا و بفضلنا عمّن سوانا». «بصائر الدرجات»، ص ۹۴، ح ۳.

حضرت صادق عليه السلام فرمودند: «هیچ پیامبری هرگز به مقام نبوت نرسید، مگر آن که اول معرفت به حق (ولایت) ما و برتری ما بر دیگران را پیدانمود».

ج - عن أبى حمزة الثمالي عن أبى جعفر عليه السلام أنه قال: «ولايتنا و لاية الله، التى لم يبعث نبياً قطّ الا بها».

«بصائر الدرجات»، ص ۹۵، ح ۸.

امام باقر عليه السلام فرمودند: «ولایت ما خاندان همان ولایت خداست؛ همان ولایتی که هیچ پیامبری را خدای تعالی را مبعوث نفرمود مگر به آن».

۲ - در آیه شریفه این طور می‌خوانیم که: «وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَ الْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ؛ اگر آنچه در زمین درخت هست، اینها تبدیل به قلم شوند، و آبهای دریاها هم هفت برابر شوند، و با همه آنها بخواهند کلمات الهی را بنویسند، این کلمات تمام نمی‌شود؛ به درستی که خدا با عزت و حکیم است». در این جا حضرت هادی عليه السلام فرموده‌اند:

«و نحن الكلمات التى لا تدرك فضائلنا، و لا تستقصى». ما آن کلماتی هستیم که فضائلمان درک نمی‌شود، و نمی‌توان همه آنها را فهمید و به حساب آورد.

«تفسیر برهان»، جلد ۶، ص ۱۸۹، ح ۴.

و کمالات اعلای امیرالمؤمنین علیه السلام به یونس گفته شده است که نتوانسته آن را هضم کند و چون این هضم نکردن و انکار، از ایشان توقع نبوده، خدا هم او را گرفتار شکم ماهی نمود.

لذا با توجه به این حدیث است که ادعای ما نسبت به غیبت یونس برای بار دوم ثابت می شود که گفتیم: «علت آن خودش بوده است».

بنابراین این غیبت هم به سه مورد گذشته ملحق شد؛ یعنی علتش معلوم گردید. که اگر همین مسأله دلیل غیبت مولای ما باشد، مشکل حل می شود و می فهمیم که خدا هدف نامعلومی از آن نداشته است، ولو گفته اند که آن را بعد از ظهور به ما می گویند.



بررسی علت غیبت حضرت ابراهیم علیه السلام

اگر بخواهیم غیبتهای سه گانه حضرت ابراهیم علیه السلام را هم که شیخ صدوق رحمته الله در زمره غیبتهای انبیاء شمرده اند، ضمیمه کنیم، ادعای ما قویتر و محکمتر خواهد شد. چون ایشان فرموده اند که:

«حضرت ابراهیم علیه السلام سه غیبت داشته است».

که ما آنها را با ذکر علتشان بیان می کنیم:

غیبت اول: از همان ابتدای انعقاد نطفه تا سنّ رشد که برای محافظت جان ایشان از نمرود بوده است.

غیبت دوم: بعد از نجات از آتش عظیم نمرود، و علتش آن بود که او حضرت را تبعید کرد.

غیبت سوم: برای عبرت گرفتن از دنیا بوده ^(۱) که علت آن هم روشن است.

با این حساب، مطلب درباره ایشان هم واضح خواهد بود که خدا هیچ دلیل مخفی

و راز ناگفتنی برای غیبتش نداشته است که همان را برای امام ما هم در نظر گرفته باشد و نخواهد آن را تا ظهورشان به ما بگوید.

پس ایشان هم غیبتش به چهار پیامبر گذشته ملحق شد و منشأش معلوم گردید.



بررسی علت غیبت حضرت یحیی و عده‌ای دیگر از انبیاء

حضرت یحیی علیه السلام وقتی مبعوث شدند درباره علت غیبت خود و دیگر انبیاء بنی اسرائیل فرمودند:

«محن الصالحین انما كانت لذنوب بنی اسرائیل^(۱)».

مصائب صالحین فقط به خاطر گناهان بنی اسرائیل بوده است.

و شاهد این که حضرت یحیی علیه السلام منظورشان از محنت و مصیبت صالحین، غیبت انبیاء هم بوده این است که، ایشان این جمله را وقتی بیان کردند که ظاهر شدند و به بنی اسرائیل بشارت دادند که با ظهور حضرت عیسی علیه السلام فرجشان می‌رسد و آن مصیبتها تمام می‌شوند و خلاصه پیامشان این بوده:

«در گذشته آنچه بر صالحین، به خاطر نداشتن پیامبر وارد شد، فقط به خاطر گناهان بنی اسرائیل بود و الآن که کفار آنها را دادند، خدا مرا به سوی شما فرستاد تا بشارت فرج را با ظهور عیسی علیه السلام به شما بدهم».

این مطلب را می‌توان با کمی دقت در جمله آن حضرت به خوبی فهمید.

پس این دسته از انبیاء هم مثل انبیایی که ذکر کردیم، علت غیبتشان معلوم است ولو گفته باشند که از اسرار الهی است.



آیا ممکن نیست که این پیامبران استثنا شده باشند؟

ممکن است در این جا اشکالی وارد شود و آن این که:

شاید این انبیایی که ذکر شدند و علت غیبتشان را فهمیدیم، منظور امام صادق علیه السلام در حدیث «فضل هاشمی» نبوده‌اند؛ یعنی منظور حضرت این بوده که تعدادی از انبیایی که غیبت داشته‌اند و علت آن برای شما معلوم نیست، به همان دلیل امام شما هم غائبند، نه اینهایی که مشخصند و علتشان معلوم است.

در جواب عرض می‌کنیم که: اگر بخواهیم این تعداد از پیامبران را با وجود اهمیت زیادی که دارند از حدیث استثنا کنیم و بگوییم که منظور امام صادق علیه السلام نبوده‌اند، طبعاً آنهایی که می‌مانند، همانهایی هستند که چندان مهم نبوده‌اند و شاید به همین دلیل اسمشان برده نشده‌است و علت غیبتشان معلوم نیست.

پس نمی‌توان قبول کرد که این بزرگواران منظور نبوده‌اند.

بنابراین ما می‌توانیم ادعا کنیم که خداوند متعال اگر هم دستور غیبت را به انبیاء داده، دلیل نامعلومی نداشته‌است، بلکه دلیلش یا خودشان بوده‌اند یا مردم؛ ولو فرموده‌اند که علت آن از اسرار است و اجازه بیانش را ندارند، در عین حال ما آن را با تکیه بر احادیث دیگر کشف کرده‌ایم.

و صد البته معلوم است که وقتی می‌گوییم امام‌زمان ما با انبیاء شباهت دارند، منظورمان آن نیست که ایشان هم - نعوذ بالله - خودشان باعث غیبت خود باشند، همان طوری که بعضی از آنها این طور بوده‌اند، بلکه ایشان به دلیل دارا بودن مقام عالی عصمت، فقط در داشتن غیبت با آنان شبیهند نه چیز دیگر.



فصل مطالب فصل چهارم

علت غیبت انبیاء از این قرار است:

۱- حضرت ادریس علیه السلام به خاطر ایمان نیاوردن قومشان به اذن خدا غائب شدند ولی بعداً چون آنها توبه کردند و ایشان باز می خواست این کار را ادامه دهد، مورد توبیخ خدا قرار گرفت.

۲- حضرت یوسف علیه السلام اولاً به خاطر توجه بیشتر پدر به ایشان و ثانیاً به خاطر رد کردن سائل از در خانه غائب شد.

۳- حضرت موسی علیه السلام به خاطر متولد نشدنشان غائب بوده اند (از دسترس بنی اسرائیل خارج بوده اند) که مدت زیادی از این غیبت با دعای بنی اسرائیل کم شد و بنا به فرمایش امام صادق علیه السلام ما شیعیان هم اگر این کار را بکنیم، خدا از باقی مانده غیبت امام زمان علیه السلام صرف نظر می کند.

۴- حضرت یونس علیه السلام روی غضب بی جای خود و نپذیرفتن ولایت عالی امیرالمؤمنین علیه السلام غائب شد و مورد مؤاخذه خدا قرار گرفت.

۵- حضرت ابراهیم علیه السلام دو غیبتش از دست نمرود و یکی اش برای عبرت گرفتن از دنیا بوده است.

۶- حضرت یحیی و جمعی از پیامبران بنی اسرائیل به خاطر گناهان آنان غائب بوده اند.

فصل پنجم

نتیجہ بررسی غیبت انبیاء ﷺ

نتیجه بررسی غیبت انبیاء علیهم السلام

تا به حال دانستیم که عوامل غیبت امام زمان علیه السلام دو نوع است:

الف - چیزهایی که بیان شده‌اند و عبارتند از:

۱ - از بین نرفتن امانت‌های الهی.

۲ - گناهان مردم.

۳ - بیعت به گردن نبودن.

۴ - آزمایش مردم.

۵ - جلوگیری از کشته شدن.

۶ - تربیت شیعیان.

ب - چیزهایی که بیان نشده و فرموده‌اند که مثل جریان انبیاء، خدا خواسته بعد از ظهورشان معلوم شود^(۱).

حال با توجه به ماجرای غیبت انبیاء، که مفصلاً آن را خواندیم، معلوم می‌شود که در آنها هم خدا هیچ دلیل نامعلومی را منظور نکرده است تا بگوییم به همان دلیل نامشخص، امام ما هم غائبند؛ بلکه دلیل آنها همان طوری که مکرر گفته شد، یا خودشان بوده‌اند یا مردم، بنابراین و یقیناً در هیچ دورانی خدا نخواسته مردم را از لطف خویش

(۱) - همان طوری که در حدیث «فضل هاشمی» از حضرت صادق علیه السلام گذشت.

که ارسال حجّتهای خود باشد محروم نماید، بلکه اکثراً این خود آنها بوده‌اند که به خاطر مسائلی موجب می‌شده‌اند که خدای مهربان فرمان غیبت را صادر کند.



چرا فرموده‌اند اجازه گفتن نداریم؟

در این جا اشکالی پیش می‌آید و آن این‌که: «اگر علّت غیبت و آن حکمت مکتوم الهی همین باشد که بیان شد، پس چرا فرموده‌اند: اجازه گفتن آن را نداریم؟ اضافه بر آن اگر مطلب همین باشد که بیان شد، این طور هم نیست که اصلاً آن را نگفته باشند، بلکه در جاهای دیگر به آن تصریح کرده‌اند؛ پس چرا فرموده‌اند که بعد از ظهور علّت و حکمت غیبت واضح خواهد شد؟»

در جواب عرض می‌کنیم: این بیان نکردن علّت غیبت و موکول کردن آن به بعد از ظهور، ممکن است به چند جهت بوده باشد که ما به سه مورد اشاره می‌کنیم:

اول: آن‌که ممکن است راوی این نوع احادیث، چون افرادی بوده‌اند که ظرفیت جوابی غیر از این را نداشته‌اند به این شکل پاسخ گرفته‌اند.

مؤید این مطلب آن است که در احادیث دیگری که افراد با کمال و صاحب سرّی راویشان هستند، علّت صریحاً بیان شده است.

بنابراین چون در بعضی از موارد ناقلان حدیث یا حضّار دیگری که بوده‌اند، گنجایش بیش از این مقدار را نداشته‌اند، در جوابشان به همین اندازه‌ها اکتفا می‌شده است.

زیرا به طور کلی مسلمانان آن وقت و حتّی بسیاری از شیعیان اهل بیت علیهم‌السلام استعداد درک خیلی از حقائق و مطالب عالی علمی و معارف را نداشته‌اند؛ لذا خاندان عصمت علیهم‌السلام بسیاری از مطالب را برای ایشان بازگو نمی‌کرده‌اند و دلیلش هم آن بود که به حوادثی از قبیل حادثه درگذشت «همّام» که یکی از اصحاب نزدیک

امیرالمؤمنین علیه السلام بود دچار نشوند^(۱).

این کم استعدادی را می توان از دو حدیث زیر هم به خوبی فهمید:

۱ - «ابی الجارود» می گوید: امام باقر علیه السلام فرمودند،

«شماها همین طور هر کس که از ما سادات قیام می کند
گردن می کشید و با خود می گوید: لابد قائم ما همین است
ولی باز خدا این کار را نمی کند و او را از دنیا می برد، تا وقتی
برسد که خدا کسی را برای امر ظهور برمی انگیزد؛ این در
حالی است که شما هنوز در آن زمان نمی دانید که آیا به دنیا
آمده است یا نه^(۲)».

که می بینیم با این که تمام خصوصیات حضرت ولی عصر روحی فداه را پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان تا حضرت باقر علیه السلام بیان فرموده اند، باز هم ایشان می فرمایند: «شما حضرت را نمی شناسید و نمی دانید که متولد شده است یا نه!» که اینها ناشی از نداشتن ظرفیت و اطلاعات این نوع روات بوده است. لذا در جواب این افراد فرموده اند: «این امر سرّی از اسرار الهی است.» در حالی که مثلاً به «زراره» فرموده اند: «علّت غیبت ترس از کشته شدن است.» یا به افراد دیگری که شرایط را داشته اند موارد دیگر را فرموده اند.

پس اگر «فضل هاشمی» خودش ظرفیت داشت، یا این که در صورتی که خودش ظرفیت داشته، احتمالاً حضّاری بوده اند که ظرفیت نداشته اند (اعمّ از این که شیعه کم درک باشند یا سنیهایی که باید از آنها تقیّه می کرده اند) اینها گنجایش می داشتند،

(۱) - ماجرای همام در «خطبه متقین» نهج البلاغه بیان شده است، که خلاصه اش این است که: این مرد عابد و دوست حضرت، از ایشان درخواست کرد که اوصاف متقین را برایش بگویند. حضرت به او فرمودند که، «آنچه را که از تقوا بلد است به کار ببندد، همان کافی است. او اصرار کرد، و نهایتاً حضرت اوصاف بسیار زیادی را از متقین بیان کردند. اما متأسفانه در آخر خطبه، همام فریادی از ته دل کشید و همان جا از دنیا رفت. این جا بود که مولای متقیان فرمودند: «از همین موضوع بر همام می ترسیدم...».

(۲) - «بحار الأنوار»، ج ۵۱، ص ۱۳۹، ح ۱۱.

حضرت دقیقاً جواب او را می دادند، همین طور که به بعضی از اصحابشان گفته اند. ولی به خاطر همین کم استعدادی یا تقیّه این کار را نکرده اند و به این صورت جوابش را داده اند.

همین طور می توان کم استعدادی شیعیان آن زمان را از این روایت فهمید که:

۲ - حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به برادرشان جناب «علی بن جعفر علیه السلام» فرمودند:

«اگر پنجمین نفر که از فرزندان هفتمین امام است غائب

شود، پس شما را به خدا دین خود را حفظ کنید که کسی شما را از آن منحرف نکند؛ برادر عزیزم! ناگزیر برای صاحب فرج غیبتی هست که در آن، کار به جایی می رسد که کسانی که قائل به او بوده اند از این قول برمی گردند. این غیبت امتحانی است الهی که مردم به وسیله آن آزمایش می شوند. و اگر آباء و اجداد شما دینی صحیحتر از این دین می یافتند، حتماً همان را پیروی می کردند.

جناب «علی بن جعفر علیه السلام» می گوید: عرض کردم، مولای من! پنجمین نفر از فرزندان امام هفتم کیست؟ فرمودند:

«جان برادر! عقلهای شما کوچکتر از فهم آن است و درکتان از تحمل آن عاجز است؛ ولی اگر زنده بمانید به زودی او را خواهید دید^(۱)».

که می بینیم این جا می فرمایند اسم مولا را هم حتی نمی توانید درک کنید^(۲) (چه

(۱) - «بحار الأنوار»، ج ۵۱، ص ۱۵۰، ح ۱.

(۲) - ممکن است این مطلب، یعنی کم استعدادی را که حضرت فرموده اند، با شخصیت جناب «علی بن جعفر» مشکل به نظر برسد؛ لذا احتمال می رود که در آن جا افراد کم درکی حضور داشته اند، که امام هفتم به خاطر وجود آنها موضوع را بیان فرموده باشند، و به اصطلاح «به در گفته اند که دیوار بفهمد». والله العالم.

فصل پنجم / نتیجه بررسی غیبت انبیاء علیهم السلام ۹۱ ●
رسد به علت غیبت و امثال آن).

پس به خاطر آن که این طور شیعیان - که تعدادشان هم کم نبوده - را بتوانند تربیت کنند، به آنها گاهی سربسته مطلبی از غیبت و ظهور حضرت را می گفته اند تا آنها خودشان را آماده کنند و زمینه پذیرش ایشان را در خودشان به وجود بیاورند. همان طوری که حدیث «علی بن یقظین» از امام موسی بن جعفر علیه السلام شاهد این مدعای ماست که فرمودند:

... علی بن یقظین قال: قال لی ابوالحسن علیه السلام،

«الشیعة تربئی بالأمانی منذ ماتی سنة».

قال: و قال یقظین لابنه علی بن یقظین، ما بالنا، قیل لنا فکان و قیل لکم فلم یکن؟ قال: فقال له علی، ان الَّذی قیل لنا و لکم کان من مخرج واحد، غیر أن أمرکم حضر فأعطیتم محضه، فکان کما قیل لکم، و ان أمرنا لم یحضر، فعللنا بالأمانی، فلو قیل لنا ان هذا الأمر لا یكون الا الی ماتی سنة أو ثلاثمئة سنة لقتت القلوب و لرجع عامة الناس عن الإسلام، و لکن قالوا ما أسرعه و ما أقربه، تألفاً لقلوب الناس و تقریباً للفرج^(۱).

علی بن یقظین از امام موسی بن جعفر علیه السلام نقل می کند که فرمودند: «شیعیان با آرزوها تربیت می شوند».

پدرم یقظین (که از هواداران بنی عباس بود) به من گفت: چرا آنچه راجع به سلطنت بنی عباس به ما گفته شده بود انجام شد ولی آنچه که به شما راجع به فرج اهل بیت گفته شده بود انجام نشد؟

(۱) - «اصول کافی»، ج ۱، ص ۳۶۹، ح ۶. و «مرآة العقول»، ج ۴، ص ۱۷۶، ح ۶.

به او گفتم: آنچه که به ما و شما گفته شده بود هر دو از یک جا صادر شده است نهایت این که وعده‌ای که به شما داده شد سر رسید اما وعده ما چون زمانش حتمی نبود هنوز نرسیده است. در عین حال ما را با ایجاد امید و آرزوی آن دوران تربیت کردند، چون اگر از همان اول به ما می‌گفتند که فرج اهل بیت علیهم‌السلام تا سال دویستم یا سیصدم انجام می‌شود هر آینه مردم قساوت قلب می‌گرفتند و عموم آنان از اسلام بر می‌گشتند؛ اما همیشه به ما گفته‌اند که به همین زودی و با سرعت این کار انجام می‌شود تا قلبهای مردم حفظ شود و فرج را نزدیک بدانند.

و باز می‌توانیم از حدیثی که ذیلاً نقل می‌کنیم، بفهمیم که اگر کسی از اهل سرّ باشد اهل بیت علیهم‌السلام می‌توانند آن را به او بگویند، چون این موضوع از آن اسراری نیست که نباید به هیچ کس گفته شود و همیشه سر بسته از آن صحبت شود.

«احمد بن اسحاق» می‌گوید: روزی خدمت حضرت عسکری علیه‌السلام رسیدم. ایشان مولایم حضرت بقیه الله روحی فداه را به من نشان دادند و روز بعد فرمودند،

«...یا أحمد بن اسحاق! هذا أمر من أمر الله و سرّ من سرّ الله و غیب من غیب الله، فخذ ما آتیتک و اکتمه و کن من الشاکرین تکن معنا غداً فی علیین^(۱)».

«ای احمد بن اسحاق! آنچه دیدی امری است از امر الهی و سرّی است از اسرار او و غیبی است از غیب خدا، پس آنچه به تو نشان دادم بگیر و حفظ کن و کتمان نما و

(۱) - «مکیال المکارم»، ج ۴، ص ۲۸، ح ۳۰۴، از «کمال الدین»، ص ۳۸۴، باب ۳۸، ذیل ح ۱.

شکرگزارش باش، تا این که در بهشت به همراه ما در علّیین

باشی».

پس همان طوری که گفتیم این دو حدیث می توانند شاهی بر این مدّعا باشند که خاندان عصمت علیهم السلام اگر فرموده اند علّت غیبت از اسرار الهی است، این به خاطر آن بوده که سؤال کننده را اهل استعداد نمی دانسته اند و الاّ اگر از این جهت محدودیتی نبود، از ناحیه آنها مانعی برای گفتن وجود نداشت.

دوم: این که شاید خواسته باشند که شیعیان اهل بیت علیهم السلام خودشان مطلب را کشف کنند و به دنبال حلّ آن به راه بیفتند. که در این صورت طبیعی است که اگر به نتیجه ای رسیدند، قدر آن را بهتر می دانند.

سوم: این که ممکن است که منظور از مجاز نبودن در نقل علّت غیبت این باشد که آنها نباید به ما، همه عوامل را با هم و مفصّلاً بیان کنند، ولی اگر گاهی موردی را مجزا و تنها ذکر کنند اشکالی نخواهد داشت، و این ما هستیم که باید همه آنها را کنار هم بگذاریم و به فکر حلّشان باشیم.

مؤید این مطلب هم آن است که، در بعضی از احادیث علّت غیبت بیان شده اما در هیچ کدام از آنها تمام علّتها با هم بیان نشده است.

ولی با تمام اینها، بر فرض که واقعاً هیچ کدام از این سه مورد درست نباشد، باز هم ضرری به اصل مطلب نمی خورد. چون آنچه که برای ما مهمّ است این است که بدانیم علّت غیبت پیامبران چیست و ما هم آن را از کلمات معصومین علیهم السلام فهمیدیم و دانستیم که همان علّت هم - به فرموده - امام صادق علیه السلام در این جا هست و در جایی هم نداریم که ما را از فهمیدن آن منع کرده باشند، بلکه - به عکس - همان طوری که بعداً خواهیم گفت ما را تشویق کرده اند که کاری کنیم که غیبت تمام شود، چه رسد به این که علّت آن را بفهمیم.

چرا فرموده‌اند نپرسید ؟

در این جا اشکالی به نظر می‌رسد و آن این است که: حضرت بقیه الله ارواحنا فداه در نامه‌ای که در جواب بعضی از شیعیان و در همان زمانهای ابتدای غیبت نوشته‌اند، فرموده‌اند:

و أمّا علّة ما وقع من الغيبة، فإن الله عزّوجلّ يقول: «يا أيّها الذّین آمنوا لا تسألوا عن أشياء إن تبدّ لكم تسؤکم»^(۱) انه لم یکن لأحد من آبائی الا و قد وقعت فی عنقه بیعة لطاغیة زمانه، و انّی أخرج حین أخرج و لابیعة لأحد من الطواغیت فی عنقی ...

... فاغلقوا أبواب السؤال عما لا یعینکم و لا تکلفوا علم ما قد کفیتم و أكثروا الدّعاء بتعجیل الفرج فان ذلك فرجکم...^(۲).

... و امّا درباره علّت غیبت که سؤال کرده بودید، پس خدای متعال می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید راجع به چیزهایی که اگر برایتان واضح شود، ناراحتتان می‌کند سؤال نکنید.» به درستی که تمام پدران و اجداد من بیعتی از طاغوت زمان خود را به گردن داشته‌اند، ولی من وقتی که قیام می‌کنم بیعت هیچ طاغوتی به گردنم نخواهد بود ...

... پس به خودتان اجازه ندهید که درباره چیزی که مربوط به شما نمی‌شود سؤال کنید و خودتان را به خاطر دانستن چیزی که علم آنرا از شما نخواسته‌اند به زحمت نیندازید و برای تعجیل در امر فرج، زیاد دعا کنید که این کار برای شما موجب فرج و گشایش در امور خواهد بود...

(۱) - سوره مائده، آیه ۱۰۱.

(۲) - «کمال الدین»، ص ۴۸۵، سطر ۱۳.

که از این جواب معلوم می‌شود که ما نباید از علت غیبت حضرت سؤال کنیم و این کار را امام زمان علیه السلام نهی فرموده‌اند.

در جواب عرض می‌کنیم که: اولاً حضرت بعد از این فرمایش فرموده‌اند علت غیبت آن است که بیعت ظالمان به گردن ایشان نباشد، همان طوری که اجداد بزرگوارشان هم این را فرموده‌اند^(۱). پس ولو گفته‌اند که از علت غیبت سؤال نکنید، ولی در نهایت سبب آن را بیان کرده‌اند؛ همان طوری که در شأن نزول این آیه شریفه هم جریان به همین صورت بوده است^(۲).

در ثانی، با وجود این که این توقع شریف چنین مطلبی را فرموده، اما باز هم می‌بینیم که بزرگان عالم تشیع از قبیل شیخ صدوق و شیخ طوسی و سید مرتضی و علامه مجلسی رحمتهم الله درباره علت غیبت مطالبی را فرموده‌اند^(۳)؛ حال اگر دانستن علت غیبت ممنوع بود، این بزرگواران آن را دنبال نمی‌کردند و بلکه حتی امامان گذشته هم لاقلاً در جواب سؤال‌کنندگان از آن، به همین شکلی که در توقع است جواب می‌دادند، در حالی که این طور نبوده و پاسخ را به آنان می‌داده‌اند و بلکه حتی گاهی خودشان بدون سؤال قبلی علت غیبت را گفته‌اند، همان طوری که از ظاهر فرمایش مولای متقیان امیر مؤمنان علیه السلام چنین برمی‌آید که خودشان بدون مقدمه قبلی فرموده‌اند:

عن امیر المؤمنین علیه السلام ... «و اعلموا أن الأرض لا تخلو من

(۱) - علت دوم غیبت حضرت به فرمایش امام مجتبی و امام صادق علیهم السلام.

(۲) - درباره شأن نزول این آیه شریفه مواردی گفته شده است، از جمله این که: روزی مسلمانان صدر اسلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را با مطالب نامربوط خود سؤال پیچ کردند، به طوری که ایشان غضبناک شدند. لذا فرمودند: «هر چه می‌خواهید از من پرسید، که جوابتان را می‌دهم». در این جا بعضی از افراد می‌پرسیدند که «پدر ما کیست؟» و وقتی که در جواب می‌شنیدند که پدرشان غیر از آن کسی است که به او نسبت داده می‌شوند، ناراحت می‌شدند. در این موقع آیه نازل شد که: «راجع به چیزهایی که اگر برایتان روشن شود ناراحت می‌شوید، سؤال نکنید».

(تفسیر مجمع البیان)، ج ۳، ص ۳۸۶، سطر ۹. و «تفسیر برهان»، ج ۲، ص ۵۳۳، سطر ۱۰.

(۳) - در فصلهای آینده کلمات این بزرگان را نقل می‌کنیم.

حجة لله و لكن الله سيعمى خلقه منها بظلمهم و جورهم و اسرافهم
على أنفسهم... (۱).

...بدانید که زمین هیچ‌گاه از حجت الهی خالی نخواهد
ماند، ولی به‌زودی خدا مردم را به‌خاطر ظلم و ستم و
اسرافى که بر خود روا می‌دارند، نسبت به آن حجت کور و
نابینا می‌کند.

بنابراین یا باید بگوییم که حضرت در این توقيح علت را بیان کرده‌اند، که در این
صورت مشکل حل می‌شود، ولو آن‌که به سؤال‌کننده فرموده‌اند که نباید آن‌را
می‌پرسیده است (۲) و یا آن‌که باید بگوییم که این توقيح قابل قبول نیست و به‌همین دلیل
شیخ صدوق و شیخ طوسی و سید مرتضی و دیگر بزرگان عالم تشیع علیهم‌السلام به آن توجهی
نکرده و به‌دنبال روشن شدن علت بوده‌اند؛ که در این صورت اشکال از ریشه باطل
می‌شود و دیگر چیزی باقی نمی‌ماند که ما را از این سؤال نهی کند.



این احادیث را چه کنیم؟

در این جا توجه به یک نکته لازم است و آن این‌که: حضرت صادق علیه‌السلام در حدیث
«فضل هاشمی» فرموده‌اند که علت غیبت از اسرار الهی است و اجازه ندارند آن‌را برای
ما بیان کنند، حال اگر ما توانستیم قبول کنیم که منظور از سرّی بودن آن فقط برای عده‌ای
از افراد کم‌استعداد بوده، همان طوری که از حدیث «احمد بن اسحاق» معلوم شد، فبها و
الّا اگر نخواهیم این موضوع را قبول کنیم و اصرار داشتیم که حتماً علت غیبت از

(۱) - «بحار الأنوار»، ج ۵۱، ص ۱۱۳، سطر ۲.

(۲) - ممکن است علت نهی از سؤال این باشد که، چون سؤال‌کننده آدم خوبی بوده و امثال او به‌خاطر کم‌بودن
در آن زمان نمی‌توانسته‌اند شرائط ظهور را ایجاد کنند، پس حضرت فرموده‌اند: «از علت نپرسید، که اگر آن‌را
بدانید شما را ناراحت می‌کند چون قادر بر رفع آن نیستید». والله العالم.

اسراری است که کشف شدنی نیست، پس باید مشکلی را حل کنیم و آن این که: در احادیث دیگر می بینیم که امامان ما علّت را بیان کرده اند و از سرّی بودن آن هیچ حرفی به میان نیاورده اند، پس بین اینها تعارض پیش می آید و تکلیف ما آن می شود که برای حل تعارض یکی از این دو کار را انجام دهیم:

- یا باید حدیث «فضل هاشمی» را از درجه اعتبار ساقط کنیم و بگوییم که این روایتی را که نقل کرده است معتبر نیست، چون مقام «زرارة» و امثال او که راوی روایات علّت غیبت هستند از او بالاتر است.

- و یا باید یکی از این توجیهاتی را که گفتیم بپذیریم.

و مسلماً با توجه به این که برای حل تعارض توجیه معقولی داریم، نیازی به ردّ کردن روایت «فضل هاشمی» نیست و در نهایت می گوئیم که: چون بعضی از کسانی که از علّت غیبت سؤال کرده اند استعدادشان کم بوده یا این مورد از مواردی بوده که تقیّه لازم بوده است، در جواب آنها گفته اند این موضوع از اسرار الهی است و نباید به شما گفته شود.

با همه این احوال چون عدّه ای از انبیاء بوده اند که نه غیبت آنها و نه علّت غیبتشان برای ما معلوم است، لذا در گفتن این مطلب که «علّت غیبت انبیاء کشف شد» احتیاط می کنیم و نمی گوئیم که «یکی دیگر از اسباب مخفی شدن امام خودمان را کشف کرده ایم» اگر چه غیبت هزار و صد و شصت و دو ساله حضرت، جای هرگونه احتیاط بی مورد را می گیرد و ما را از آن نهی می کند و قطعاً این نهی از آن نهی که در ظاهر از نامه حضرت به شیعیانشان به دست آمد که فرموده بودند: «از علّت غیبت نپرسید!» قویتر است و باید نسبت به آن بیشترین توجه را داشت.

فصله مطالب فصل پنجم

عوامل غیبت دو نوعند:

الف) یک نوع آنها بیان شده است.

ب) یک نوع آنها را اگرچه گفته اند که مثل علت غیبت انبیاء علیهم السلام است و نباید به ما بگویند، ولی ما با استفاده از کلمات دیگرشان و مطالعه سرگذشت پیامبران کشف کردیم.

اشکال اوّل: چرا فرموده اند علت غیبت را نباید به ما بگویند؟

ممکن است به یکی از این سه دلیل این کار را کرده باشند:

۱ - سؤال کننده ظرفیت نداشته است؛ همان طوری که خیلی از مردم در آن زمانها کم استعداد بوده اند، به شهادت حدیث «أبی الجارود» از امام باقر علیه السلام و «علی بن جعفر» از امام کاظم علیه السلام؛ و الا اگر ظرفیت می داشتند، مثل «زراره» و «احمد بن اسحاق» این سر را به آنها می گفتند.

۲ - خواسته اند خود شیعیان مطلب را به دست آورند تا قدرش را بیشتر بدانند.

۳ - گفته اند نباید به شما تمام علتها را با هم بگوییم.

اشکال دوم: آیا دانستن علت غیبت امام زمان علیه السلام اشکال دارد؟

اگر اشکال داشت ائمه اطهار علیهم السلام این مطلب را به سؤال کنندگان می فرمودند و شخصیتهایی مثل «زراره» و «شیخ صدوق» و «شیخ طوسی» و «سید مرتضی» و «علامه مجلسی رحمته الله علیه» جواب این سؤال را نمی دادند.

فصل ششم

بیینیم چه شد ؟!

حال که غیبت انبیاء و علت آن را دانستیم، به مطلب قبلی برمی گردیم، یعنی بررسی این که کدام یک از علل و عوامل غیبت وجوددارند و کدام یک مدّشان تمام شده است. همان طوری که قبلاً گفتیم به طور طبیعی تمام عوامل برای همیشه وجوددارند و حتی اگر آیات قرآن و احادیث اهل البیت علیهم السلام در خصوص ظهور حضرت بقیة الله الأعظم ارواحناده نبود، روی قاعده نبایستی هیچ گاه ظهور انجام شود، چون این علل و عوامل همیشه باقی هستند و ما یکایک آنها را بررسی کردیم و دیدیم که این مطلب (همیشگی بودن آنها به طور طبیعی) درست می باشد.

تنها در مورد اوّل (خروج امانتهای الهی از صلب کفار) و چهارم (جاری شدن سنت الهی در حضرت) و هفتم (تربیت شیعیان) مسأله مشکوک ماند.

حال با این توصیف آیا واقعاً ظهور باهرالنور حضرت ولی الله الأعظم مولانا الحجة بن الحسن العسکری ارواح العالمین لتراب مقدمه فداء انجام نخواهد شد؟

آیا به خاطر «گناهان مردم»^(۱) یا «ترس از کشته شدن»^(۲) یا «بیعت ظالمان به گردن نبودن»^(۳) یا «آزمایش مردم»^(۴) و یا «به امانت بودن مؤمنین در صلب کفار»^(۵) و «جاری شدن سنت الهی»^(۶) و یا «تربیت شیعیان»^(۷)، این امر مقدّس عملی نخواهد شد؟

(۱) - عامل ششم.

(۲) - عامل پنجم.

(۳) - عامل دوم.

(۴) - عامل سوم.

(۵) - عامل اوّل.

(۶) - عامل چهارم.

هرگز این طور نیست، چون هم وعده ظهور در قرآن کریم و کتب آسمانی و احادیث داده شده است و هم مدت این عوامل طبق مدارک قوی و محکمی که در دست داریم تا حدودی معلوم می باشد. این مدارک که در کتابهای مربوطه و اصیل ما موجودند و حتی با عنایت به آنها سر نخ می آوریم از این قرارند:

حضرت ثقة الاسلام شیخ کلینی رحمته الله در «اصول کافی»^(۸) حدیث صحیحی را نقل کرده اند که همان را شیخ طوسی رحمته الله در کتاب «غیبت» و علامه مجلسی رحمته الله در شرح آن در کتاب «مرآة العقول»^(۹) بیان فرموده اند. حدیث این است، «ابو حمزه ثمالی» می گوید: به حضرت باقر رحمته الله عرض کردم،

عن أبي حمزة الثمالي رحمته الله قال: قلت لأبي جعفر رحمته الله، ان علياً كان يقول «الى السبعين بلاء» و كان يقول، «بعد البلاء رخاء» و قدمضت السبعون و لم نر رخاء. فقال أبو جعفر رحمته الله: «يا ثابت! ان الله تعالى كان وقت هذا الأمر في السبعين، فلما أن قتل الحسين صلوات الله عليه اشتد غضب الله تعالى على أهل الأرض، فأخره الى أربعين و مائة، فحدثناكم فأدعتم الحديث، فكشفتم قناع الستر، و لم يجعل الله له بعد ذلك وقتاً عندنا. و «يَمْحُو اللهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ»^(۱۰).

آقا امیرالمؤمنین رحمته الله می فرمودند: «تا سال هفتادم بلاها و مصائب هست». و می فرمودند: «بعد از بلاء گشایش هست». حال که سال هفتادم گذشته است و ما فرج و گشایش

(۷) - عامل هفتم.

(۸) - «اصول کافی»، جلد ۱، ص ۳۰۰، باب کراهیه التوقیت، ح ۱.

(۹) - مرآة العقول، ج ۴، ص ۱۷۰، سطر ۱۲، الحدیث الأول.

۱۰ - سوره رعد، آیه ۳۹.

را ندیدیم.

حضرت باقر علیه السلام فرمودند:

ای ثابت! (نام ابو حمزه ثمالی) خدای تعالی وقت این امر (فرج و گشایش) را در سال ۷۰ قرار داده بود، وقتی حضرت سیدالشهداء علیه السلام شهید شدند، غضب الهی بر اهل زمین شدت پیدا کرد و این امر را تا سال ۱۴۰ تأخیر انداخت؛ پس ما در این مدت احادیثی را برای شما گفتیم که شما آنها را پخش کرده و به نااهلان گفتید؛ لذا خدای تعالی امر فرج را باز تأخیر انداخت و برای آن دیگر در نزد ما وقتی قرار نداد. و خدای تعالی هرچه را بخواهد (از قضاهای خویش) آنرا محو و آنچه را بخواهد نگه می‌دارد (و محوش نمی‌کند).

ابو حمزه می‌گوید: این مطلب را به امام صادق علیه السلام عرض کردم. حضرت فرمودند: «مطلب همین طور است».

با عنایت به این مدرک قوی و معتبر می‌توان به مطالب جالبی پیرامون عوامل هفتگانه غیبت کبری رسید که ما آن مطالب را در ذیل بررسی عوامل بیان می‌کنیم.

۱- بررسی « حکمت الهی »

از این حدیث فهمیده می‌شود که خدای تعالی در ابتدای امر هیچ غیبتی را برای امام زمان علیه السلام در نظر نگرفته بود و حکمتش اصلاً به این نبود که ایشان غائب شوند، چه رسد به این که این غیبت را لازم و واجب بداند و نخواهد دلیلش را به ما بگوید^(۱)، چون طبق روایت «ابی حمزه ثمالی»، که در آن صحبت از قرارها و حکمت‌های اولیه خداست، بنا بوده تا سال ۷۰ فرج اهل بیت علیهم السلام برسد، و نگفته‌اند که در این سال «اول باید یکی از

(۱) - همان طوری که در حدیث «فضل هاشمی» گذشت.

امامان غیبتی می کرده‌اند و بعد فرج انجام شود.» و از طرفی هم تا این تاریخ همه امامان ظاهر بوده‌اند و هیچ کدامشان غیبت نداشته‌اند، پس اگر قرار بود که در این سال فرج برسد، لابد فرجی بوده است بدون غیبت امام.

بنابراین برنامه غیبت از چیزهایی خواهد بود که بعداً حکمت الهی به دلایلی به آن تعلق گرفته است و الاً معنا ندارد که به خاطر حدیث «فضل هاشمی» بگوییم که «حکمت اولیّه خدا انجام غیبت بوده است.» و از طرفی طبق حدیث «ابی حمزه» بگوییم که «تا سال ۷۰ و بدون هیچ غیبتی باید فرج اهل بیت علیهم‌السلام انجام شود.» زیرا این دو مطلب با هم نمی‌خوانند و تناقض آشکاری است.

نهایت امر این که، شهادت امام حسین علیه‌السلام برنامه خدا را عوض کرد و در همان موعد مقرر قبلی، فرج اهل بیت علیهم‌السلام نرسید و تا سال ۱۴۰ به تأخیر افتاد، در عین حال باز هم حکمت الهی به این نشد که امام آن زمان غیبت کنند، امّا چون شیعیان اسرار ایشان را فاش کردند، مجدداً خدا فرج را به تأخیر انداخت که باز هم می‌بینیم که نگفته‌اند از این به بعد حکمت خدا به غیبت تعلق گرفت و آن را حتمی کرد، بلکه فرموده‌اند: «بعد از این تاریخ، این کار بدون تعیین وقت انجام می‌شود.»

پس خلاصه روشن شد که، اولاً خدا حکمتش به این نبوده که حتماً امام غائب شوند بلکه بعداً این مسأله را ترتیب داد، و در ثانی همان وقتی هم که این تصمیم گرفته شد مقصّر و علت آن مردم بوده‌اند، نهایت در ابتدا همه مسلمانان^(۱)، ولی بعدها فقط شیعیان، آن هم چون کشف اسرار کردند.



آیا فرج اهل بیت علیهم‌السلام فقط به دست امام زمان است؟!

با توجه به مطالبی که در ذیل حدیث اخیر گفته شد، اگر مسأله فرج اهل بیت علیهم‌السلام بنا

(۱) - اگر نخواهیم بگوییم که کوفیان از شیعیان بوده‌اند.

فصل ششم / بینیم چه شد؟! ۱۰۵ ●

نبوده که به خصوص به دست حضرت ولی عصر ارواحنفاذ انجام شود، پس چرا همیشه خدا و پیامبر اکرم ﷺ و معصومین علیهم السلام فرموده‌اند که امام زمان علیهم السلام انتقام مظلومان را از دشمنان می‌گیرد و ایشان زمین را پر از عدل و داد می‌کنند و نگفته‌اند که مثلاً امام دیگری این کار را انجام می‌دهد؛ یعنی از این جا معلوم می‌شود که خدا، تنها آن حضرت را برای امر فرج ذخیره فرموده‌است نه امام دیگری را.

در پاسخ عرض می‌کنیم که، خدای مهربان در ابتداء، مصلحت را برای نظام جهان همان در نظر گرفته بوده که حضرت صادق علیهم السلام در حدیث فرموده‌اند؛ یعنی باید در سال ۷۰ یا ۱۴۰ فرج اهل البیت علیهم السلام می‌رسید، آن‌هم توسط امامی دیگر؛ ولی چون می‌دانسته که حضرت ابی‌عبدالله الحسین علیهم السلام شهید می‌شوند و بعد هم شیعیان افشاء اسرار می‌کنند، در مراحل بعدی حکمتش به این تعلق گرفت که این کار توسط مولای عزیزمان حضرت بقیه‌الله ارواحنفاذ انجام پذیرد، و لذا همیشه و در همه جا هم خودش و هم معصومین علیهم السلام امام زمان علیهم السلام را به عنوان منجی بشریت معرفی کرده‌اند^(۱).

(۱) - البتّه اشکال نشود که: اگر بعد از شهادت امام حسین علیهم السلام و نشر اسرار اهل البیت علیهم السلام قرار شد که فرج به دست حضرت بقیه‌الله علیهم السلام انجام شود، پس چرا پیامبران گذشته و پیامبر اکرم ﷺ و یا امیرالمؤمنین علیهم السلام با این که قبل از ایشان تشریف داشته‌اند، می‌فرموده‌اند که، «برنامه ظهور به دست امام زمان علیهم السلام است» در حالی که باید در زمان آنان، چون هنوز شهادت امام حسین علیهم السلام و افشای اسرار نشده بود، نام معصوم دیگری را بگویند.

در جواب عرض می‌کنیم که: منظور از این که برنامه خدا عوض شد این نیست که در سال ۷۰ یا ۱۴۰ این تغییر صورت گرفت؛ بلکه خدا از همان ابتدای خلقت می‌خواست که اصلاً غیبتی در کار نباشد، اما چون این خواست و اراده، اراده‌ای حتمی نبوده، پس در همان زمان هم می‌دانسته که مسائلی اتفاق می‌افتد که لازم است غیبتی را ایجاد کند؛ لذا اولاً دستور غیبت را صادر کرد، و در ثانی برنامه غیرحتمی فرج را از آن امامی که اول منظور داشت برداشت و برای امام عصر علیهم السلام قرارداد و حتمی کرد، و در همان زمان هم به معصومین علیهم السلام اطلاعش را داد و آنها را از این تغییرات آگاه کرد و ایشان هم به دیگران توضیح دادند.

این حالت (تغییر در قضا و قدر که به آن بداء می‌گویند) در بسیاری از کارهای غیرحتمی خدا وجود دارد؛ از جمله زمان مرگ افراد که حتمی و غیرحتمی دارد، یعنی خدا فقط یک زمان را برای مردن انسان حتمی می‌داند و بقیّه را غیرحتمی می‌داند و طبق شرائطی آن زمان غیرحتمی را تغییر می‌دهد، و این تغییر تا زمانی ادامه دارد که به مرز عمر حتمی برسد، که وقتی به این جا رسید دیگر چون حتمی است، قابل زیاد شدن نخواهد بود.

بنابراین در نهایت معلوم می‌شود که آن سنت الهی (غیبت) که در انبیاء بوده و بنا شد در امام ما هم جاری شود، چیزی بوده که خدا از اول آن را نمی‌خواست، اما همان طوری که اقوام انبیاء با کارهای خود باعث غیبت شدند، حکمت خدا به این تعلق گرفت که امام ما را هم با کارهایی که از شیعیان صادر شد غائب کند.

پس معلوم می‌شود که این عامل غیبت را در این زمان باید جزو «گناه کردن» که عامل ششم بود بدانیم و اصلاً آن را مستقل ندانیم، به طوری که هر راه حلی را برای «گناهان» در نظر گرفتیم، همان را موجب تمام شدن این یکی هم بدانیم.

و خلاصه این که بهتر است که با حذف این مورد از لیست عوامل غیبت، آنها را فقط شش تا بدانیم نه هفت مورد.



۲ - بررسی «جلوگیری از کشته شدن»

عامل دیگر این بود که حضرت به خاطر «جلوگیری از کشته شدن» غیبت کرده‌اند و گفتیم که این عامل هم به خودی خود همیشه هست و هیچ‌گاه از بین نخواهد رفت، به دلیل این که کفار و مشرکین و منافقین و مخالفین همیشه وجود دارند و روز به روز قویتر شده‌اند. ولی آنچه که جالب توجه است و می‌تواند این مشکل را حل کند، توفیق حضرت بقیه الله ارواحنا فداه به شیخ مفید رحمته الله است؛ ایشان در نامه خود به شیخ مفید رحمته الله نوشته‌اند:

«و لو أن أشیاعنا وفقهم الله لطاعته علی اجتماع من القلوب
فی الوفاء بالعهد علیهم، لما تأخر عنهم الیمن بلقائنا و لتعجلت
لهم السعادة بمشاهدتنا علی حق المعرفة و صدقها منهم بنا، فما
یحسبنا عنهم إلا ما یتصل بنا مما نکرهه و لا تؤثره منهم...»^(۱)

(۱) - «کلمة الإمام المهدي عليه السلام»، ص ۱۶۱.

«اگر شیعیان ما - که خدا آنان را در اطاعت و فرمانبرداری موفق کند - همگی برای وفای به عهد و پیمانی که با ما بسته‌اند (اطاعت آن حضرت)، با هم یک‌دل می‌شدند، برکت زیارت و ملاقات ما اصلاً برایشان تأخیر نمی‌افتاد و حتماً سعادت مشاهده و دیدارمان نصیبشان می‌شد به طوری که ما را کاملاً بشناسند.

پس تنها چیزی که باعث مخفی بودن ما از آنهاست کارهای ناپسندی است که انجام می‌دهند و خبرش به ما می‌رسد...».

که حضرت امر ظهور را بسته به ترک گناه و یک‌دل بودن شیعیان می‌دانند، نه چیز دیگر. در لفظ «أشیاعنا» (شیعیان ما) دقت کنید که فرموده‌اند «الناس» (همه مردم) پس اگر احتمال کشته شدن حضرت یکی از چیزهایی است که در حال حاضر مانع ظهور می‌باشد، و از طرفی خودشان می‌فرمایند «تنها علت غیبت، گناه شیعیان است.» لابد این کشته شدن - که خود یکی از گناهان است - ارتباطی با شیعیانشان دارد و بلکه یکی از گناهانی است که آنها می‌توانند مرتکب شوند و باعث ادامه غیبت گردند.

و خلاصه این که از کنار هم گذاشتن این توفیق شریف و آن روایاتی که می‌گویند امام زمان علیه السلام به خاطر جلوگیری از کشته شدن غائبند، می‌توانیم به این نتیجه برسیم که آن حضرت به خاطر «گناه کردن شیعیان» که یکی از آن گناهان «کشتن امام خودشان» است در غیبت به سر می‌برند.

و این مطلب یعنی «ترس از کشته شدن» توسط شیعیان - اگرچه سنگین به نظر می‌رسد - ولی با توجه به حدیثی که از امام باقر علیه السلام رسیده است، راحت تر هضم می‌شود. «ابو خالد کابلی» می‌گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم که، نام قائم علیه السلام را به من بگویند تا او را به اسم بشناسم. فرمودند:

..... مطلع الفجر

سألت أبا جعفر عليه السلام أن يسمي القائم حتى أعرفه باسمه.
فقال: عليه السلام «يا أبا خالد! سألتني عن أمر لو أن بني فاطمة عرفوه
لحرصوا على أن يقطعوه بضعة بضعة^(۱)».

«ای ابا خالد! راجع به کسی از من پرسیدی که اگر اولاد
فاطمه زهرا علیها السلام او را بشناسند، از شدت حرص می خواهند
او را قطعه قطعه کنند».

با توجه به این که اگر بنا باشد که بنی فاطمه علیهم السلام که از بستگان حضرت هستند،
این طور باشند، پس وضع دیگر شیعیان که نسبت خانوادگی هم ندارند معلوم است.
از طرفی این موضوع همان چیزی است که باعث شد سید الشهداء علیه السلام شهید شوند،
یعنی قاتلان حضرت شیعه بودند و حتی برای حضرتش نامه نوشتند، نهایت شیعیان
سست عنصری که امام خویش را به خاطر رضایت و اغراض پست و دنیوی یزید و
ابن زیاد شهید کردند.



مگر می شود شیعیان قاتل باشند!؟

در این جا این موضوع را می شود مطرح کرد که: «آیا اگر ما بخواهیم احادیث
کشته شدن امام را قبول کنیم، ولی نخواهیم آن را به شیعیان مربوط کنیم، و ضمناً توفیق
آقا امام زمان علیه السلام را هم بپذیریم، بهتر نیست که آنها را به این شکل معنا کنیم که: «آقا
امام زمان علیه السلام در همان ابتدای غیبت به خاطر جلوگیری از کشته شدن توسط مخالفان (نه
شیعیان) دست به این کار زده اند، ولی بعدها این موضوع به دلیل گناهان شیعیان ادامه
پیدا کرده است».

و علت این طور معنا کردن هم آن است که ما شیعیان را چنان بدذات و بدکردار

(۱) - «بحار الأنوار»، ج ۵۲، ص ۹۸، ح ۲۱ از «غیبت شیخ طوسی»، ص ۳۳۳، ح ۲۷۸.

ندانسته باشیم که راضی به کشتن امامشان می شوند.

در جواب عرض می کنیم که، اتفاقاً این طور معنا کردن نتیجه اش - اگر بدتر نباشد - مشابه همان است که ما گفتیم.

چون اولاً: در زمانهای بعد از شروع غیبت هم همان طور افراد مخالف وجود داشته اند و حتی بدتر از قبل شده اند و کشته شدن به دست آنها هم یقینی بوده و هست، در حالی که در توقیع اصلاً به آن اشاره ای هم نشده است و علت را فقط گناه شیعیان دانسته اند.

دوم: بر فرض که غیبت حضرت در ابتدا به همان دلیلی باشد که گفتید و بعدها به خاطر گناهان شیعیان بوده باشد؛ در این جا اشکال بدتر آن است که لابد گناهان شیعیان آن قدر کثیف و خطرناک بوده است که مساوی با کشته شدن توسط مخالفان می باشد، و همان طوری که آنها باعث شروع غیبت شده اند، اینها باعث ادامه غیبت شده اند.

پس مطلب همان شد که ما گفتیم، نهایت به شکل دیگر و بدتر.



لذا برای جمع بین «احادیث کشته شدن» و «توقیع شیخ مفید رحمته الله» می گوئیم که: «اگر یکی از عوامل غیبت «ترس از کشته شدن» باشد، منظور آن است که این کار به دست شیعیان انجام می شود، نه کفار و منافقین.

لذا توقیع شریف را این طور معنا می کنیم:

«اگر شیعیان همگی یک دست و یک دل شوند و مصمم باشند که امامشان را یاری کنند و اطاعتش نمایند، ولو آن که حضرت مسائلی را خلاف نظرشان بیان فرمایند (که طبعاً همین مسأله باعث کشته شدن توسط شیعیان خواهد بود و الا دلیل دیگری ندارد) در این صورت اصلاً تأخیر نمی کنند، ولو کفار و منافقین قصد این کار را داشته باشند؛ زیرا خطر دشمنان داخلی به مراتب بیشتر از دشمنان خارجی است.»

پس وضع این علت غیبت هم معلوم شد و به دست آمد که این مورد از آن چیزهایی نیست که برای رفع آن احتیاج به مسأله خاصی باشد و با دست روی گذاشتن ما شیعیان آن حضرت، خود به خود حل شود، بلکه این ما هستیم که باید تصمیم بگیریم که برای آن امام مهربان امنیت جانی را ایجاد کنیم و حتی ایشان را از خطرات کفار نگه داریم و حفظ کنیم.

لذا درباره این عامل هم باید بگوییم که زمان آن با یک تصمیم گرفتن ما تمام می شود و اصلاً باید آنرا از لیست عوامل غیبت حذف کنیم و بگوییم که: «از علل غیبت فقط پنج مورد باقی مانده است، نه هفت مورد» یعنی باید بگوییم که همان طوری که «سنت الهی در انبیاء» از علت های غیبت حذف شد، این مورد هم باید با تصمیم گیری ما از این لیست حذف شود و اصلاً به حساب نیاید و ما باید به فکر راه حل بقیه عوامل باشیم. و یقیناً ما که شیعه حضرتش هستیم نه تنها این تصمیم را می گیریم، بلکه به حال خودمان گریه هم می کنیم که چرا بایستی ما حضرت را چنان از خودمان برنجانیم که به فرمان خدا از ما غائب شوند و حتی امیرالمؤمنین علیه السلام به «اصبغ بن نباته» بفرمایند:

«صاحب هذا الأمر الشريد الطريد الفريد الوحيد^(۱)».

«صاحب امر فرج (امام زمان علیه السلام) آن کسی است که مردم فراری اش داده اند، و او از دست آنها فرار کرده است، و تنها و تنها و تنهاست».

و یا آن که حضرت را چنان آواره کنیم تا خودشان به «علی بن مهزیار» بفرمایند که:

«پدرم امام حسن عسکری علیه السلام به من فرموده اند که، من بیشتر در مکان های پنهان زمین سکونت کنم و از شهرهای ظالمان فاصله بگیرم...^(۲)».

(۱) - «کمال الدین»، ص ۳۰۳، ح ۱۳.

(۲) - «ملاقات با امام زمان علیه السلام»، ج ۱، ص ۳۱۴. «العبقری الحسان»، ج ۲، ص ۱۱۹، سطر ۳۳. «برکات حضرت ولی عصر علیه السلام»، ص ۵۹، تشرف علی بن مهزیار اهوازی رحمته الله.

فصل ششم / ببینیم چه شد؟! ۱۱۱ ●

و این مطلب را هم در توقیعی که پس از حدود ۸۰ سال که از غیبت کبری می‌گذشت به شیخ مفید رحمته الله گوشزد کنند که:

«...نحن و ان كنا ناوین بمكاننا النائی عن مساكن
الظالمین...»^(۱).

... ما اگر چه در جایی که از مسکن ظالمان دور می‌باشد،
اقامت می‌کنیم....

و معلوم است که چون ظالمان در تمام دنیا پراکنده هستند، پس حضرت باید جایی را انتخاب کنند که از آنها به دور باشد، و مسلماً نمی‌توانند جای معینی را به طور دائم برای اقامت خود انتخاب کنند.

پس افسوس بر ما، و وای از اعمال عجیب و غریب ما که باعث چنین جنایتی خودمان باشیم و هنوز فکر کنیم که حضرت خودشان را از خلفای بنی امیه و بنی عباس و یا مسیحیان و یهودیان عصر ما مخفی کرده‌اند.

بنابراین همان طوری که مطلب واضح است، اگر هر کدام از شیعیان امام زمان علیه السلام تصمیم داشته باشند که صرف نظر از کشته شدن مولا توسط ایشان، از آن حضرت دفاع کنند و حتی اجازه ندهند این کار توسط دیگران هم انجام شود، پس این عامل تمام شده و دیگر جایی برای این که آن را از علل و عوامل فعلی غیبت بدانیم نخواهد ماند.

البته ناگفته نماند که یقیناً این شیعیانی که موجب مخفی شدن حضرت به خاطر کشته شدنشان به دست آنها شده‌اند، همه شیعیان آن مولا نیستند، بلکه بعضی از نادانان و جاهلان آنها هستند که چنین دغدغه‌ای را برای آن امام مهربان درست کرده‌اند. و اساساً همیشه همینها موجب آزار و اذیت معصومین علیهم السلام بوده و هستند. همان طوری که آقا امام زمان علیه السلام در نامه دیگری که به مناسبتی به شیعیانشان نوشته‌اند فرموده‌اند:

(۱) - «کلمة الامام المهدي عليه السلام»، ص ۱۵۱.

..... مطلع الفجر

«...قد آذانا جهلاء الشيعة و حماؤهم و من دینه جناح

البعوضة...»^(۱).

...نادانان و جاهلان شیعه و احمقان آنها و کسانی که

دینشان به اندازه بال مگسی ارزش دارد، ما را اذیت می‌کنند...

و به عبارت واضحتر آن‌که، شیعیان حضرت با یک حساب به سه دسته تقسیم

می‌شوند: خیلی خوب، خوب، اشرار.

خیلی خوب آنهایی هستند که همیشه به یاد مولایشان می‌باشند و در فکر یاری

ایشانند و حتی به قدری به حضرت محبت دارند که گناه نمی‌کنند و صفات رذیله را از

خود دور کرده‌اند تا آن مولا از ایشان اندوهگین نشوند، که همین هم باعث می‌شود که

اصلاً برای آنها غیبت زیاد با ظهور فرقی نداشته باشد؛ همان‌طوری که حضرت

سجاد علیه السلام ایشان را به «ابو خالد کابلی رضی الله عنه» معرفی کرده‌اند که:

«...صارت به الغيبة عندهم بمنزلة المشاهدة»^(۲).

«...دوران غیبت برای آنها مثل زمان ظهور است».

و بلکه اینها چون از اولیاء خدا محسوب می‌شوند، آن‌قدر برای او ارزش دارند که

خدا ایمانشان را ملاک قرار داده‌است؛ یعنی چون ایمان آنها با غیبت متزلزل نمی‌شود

آن‌را به وجود آورده‌است، به‌طوری‌که اگر ایمان آنها هم مثل دیگران با غیبت حضرت

نسبت به ایشان متزلزل می‌شد، اصلاً یک لحظه هم غیبت را ایجاد نمی‌کرد؛ به شهادت

حدیثی که از امام صادق علیه السلام نقل شده‌است که فرمودند:

«...و لو علم أنهم يرتابون، ما غیب حجة عنهم طرفة عين، و

لأیكون ذلك الأعلی رأس شرار الناس»^(۳).

...اگر خدا می‌دانست که اولیائش با غیبت امام زمان علیه السلام

(۱) - «مکیال المکارم» ج ۱، ص ۵۳، ح ۹۰، از احتجاج طبرسی ج ۲، ص ۲۸۹، توفیعات ناحیه مقدسه.

(۲) - «کمال الدین»، ص ۳۲۰، سطر ۱۰. (۳) - «مرآة العقول»، ج ۴، ص ۱۹، ح ۱.

به شک و دو دلی می‌افتند، برای یک لحظه هم او را از جلو چشمانشان مخفی نمی‌کرد. و این غیبت جز به ضرر افراد شرور تمام نمی‌شود.

دسته دوم شیعیانی هستند که گاهی گناه می‌کنند و از یاد خدا و امام‌زمانشان غافل می‌شوند، ولی در عین حال همیشه از این حالت خودشان رنج می‌برند که چرا نمی‌توانند در یک حالت روحی و معنوی مناسب و مطلوب به سر برند.

دسته سوم هم افرادی هستند که ولو شیعه آن حضرتند، ولی متأسفانه به قدری لجباز و متکبرند که به هیچ وجه حاضر نیستند زیر بار سخن حق بروند و آن را بپذیرند و حتی اگر به دستشان برسد هر جنایتی را هم مرتکب می‌شوند، همان طوری که نمونه آنها را از اهل کوفه نسبت به امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام و حتی در زمان خودمان شاهد بوده‌ایم.

حال با این تفصیل می‌توان فهمید که مولای عزیزمان همیشه از دست چه کسانی در رنج و عذابند و اگر بناست که غیبتشان به خاطر جلوگیری از کشته شدنشان باشد، این افراد شیعه‌نما چه کسانی هستند، که یقیناً این افراد از دسته اوّل و حتی گروه دوم که شاید بیش از ۸۰ درصد شیعیان را تشکیل می‌دهند نیستند، یعنی این دو دسته مسلماً هیچ وقت این کار حتی به ذهنشان هم خطور نمی‌کند، چه رسد به این که آن را عملی کنند.

باقی می‌ماند ۲۰ درصد، که اینها می‌توانند باعث غیبت حضرت باشند. البته نه آن که اگر این چند درصد اصلاح شوند یا از ناحیه دیگران کنترل شوند ظهور می‌شود، بلکه منظور آن است که این مقدار هستند که با ایجاد ناامنی جانی برای مولایمان مانعی ضخیم را ایجاد کرده‌اند و ائمه اطهار علیهم‌السلام که صحبت از «جلوگیری از کشته شدن» می‌کنند، منظور این دسته‌اند که اگر این مانع هم برداشته شود تنها یکی دیگر از اسباب غیبت برطرف شده‌است.

و اما دیگر شیعیان هم که گاهی مرتکب گناهانی می شوند، خود همین موجب ادامه غیبت می شود، نهایت آنکه این گناهان با یک تصمیم ترک می شوند و با همان تصمیم آن مانع رفع می شود.

خلاصه آنکه در بین علل و عواملی که برای غیبت هست، بعضی برای از بین رفتنشان احتیاج به زمان داریم؛ از جمله همین که باید مدتی را منتظر ماند تا آن دسته‌ای که ایجاد ناامنی می کنند اصلاح شوند. ولی بعضی هم مثل گناه کردنیهای معمولی، با یک تصمیم‌گیری برطرف می شوند.

لذا ما می توانیم این عامل را هم تمام شده حساب کنیم و از این لیست سیاه حذف نماییم، چون در هر زمانی که این تصمیم را بگیریم دیگر از اثر می افتد و از عوامل غیبت فقط پنج تا باقی می ماند.



بقیه شیعیان چطور؟

در این جا یک سؤال درست می شود که: «اگر حضرت از دست شیعیان متوسط و دسته دوم احساس خطری نمی کنند، پس چرا همان طوری که گروه اول مثل دوران ظهور با ایشان مرتبط هستند، اینها با حضرت چنین رابطه‌ای ندارند و چرا حضرت برای این دسته ظاهر نمی شوند؟»

پاسخ این سؤال را در آینده در بحث «بررسی تربیت شیعیان» عرض خواهیم کرد.



۱۳ - بررسی «امتحان مرده»

نوبت به علت و عامل بعدی می رسد. و آن عامل همان طوری که در احادیث ذکر شده است این است که، خواسته‌اند مردم آزمایش و امتحان شوند. و گفتیم که این مورد هم مثل مورد گذشته مختص به زمانی نیست، یعنی همیشه و تا هر زمان که انسانی در کره زمین وجود داشته باشد، امتحان الهی هم هست؛ زیرا خدای تعالی در

آیات متعددی از قرآن کریم فرموده است که خلقت انسان برای آزمایش و امتحان اوست. از جمله:

«الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا^(۱)».

خدایی که مرگ و زندگی را آفرید تا شما را امتحان کند و معلوم کند که کدام یک عملش نیکوتر است.

و هكذا در احادیث فراوانی از خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام این مطلب به چشم می خورد. و خلاصه این موضوع امر واضحی است که احتیاج به استدلال بیشتری ندارد. با این حساب مسأله ظهور هیچ گاه نباید انجام شود.

ولی با عنایت به همان نامه شیخ مفید رحمته الله معلوم می شود که در زمان صدور آن تنها علت غیبت «گناهان شیعیان» و «یک پارچه نبودن» آنان بوده است و از این که هیچ حرفی از امتحان و آزمایش الهی نرده اند معلوم می شود که آن تعداد افرادی که باید به خاطر غیبت امتحان می شدند، آزمایش شده اند، چون اگر هنوز هم افرادی وجود داشت که باید آزمایش می شدند حضرت می فرمودند که یک علت دیگر غیبت ما همان افراد هستند که این را فرموده اند.

چون قبلاً گفته ایم که قرار نیست که غیبت امام زمان روحی فداه به خاطر امتحان شدن تمام مردم و آنهایی که تا روز قیامت به دنیا می آیند به طول بینجامد، بلکه بنا بوده عده مشخصی به این وسیله آزمایش شوند که شده اند و در زمان نوشتن این نامه دیگر اثری از آنها نبوده است، لذا این عامل غیبت هم تمام شده و ذکری از آن به میان نیامده است. ضمن این که مگر بعد از ظهور حضرت، امتحان و آزمایش مردم و شیعیان تمام می شود؟ اصلاً این طور نیست و بلکه همان طوری که برای همه کس واضح است سنت الهی و هدف از خلقت تنها همین است و جز این نیست.

بنابراین اگر یکی از عوامل غیبت «امتحان مردم» بوده است باید خیلی موقتی باشد، نه آن که بخواهند با آن، همه مردم دنیا، چه آنهایی که هستند و چه آنهایی که بعداً می آیند را امتحان کنند، پس این عامل هم تمام شده است و دورانش از قرن‌ها پیش به آخر رسیده و باید در زمان ما از لیست عوامل هفتگانه غیبت حذف شود و بگوییم که از آنها فقط چهار تا باقی مانده است.

ضمناً بد نیست که بدانیم که شیخ طوسی رحمته الله در باره این عامل غیبت نظری دارند که آن را از ریشه باطل می کند؛ یعنی ایشان فرموده اند:

«و أمّا ما روی من الأخبار من امتحان الشيعة في حال الغيبة و صعوبة الأمر عليهم و اختبارهم للضبر عليه، فالوجه فيها الإخبار عمّا يتفق من ذلك من الصّعوبة و المشاقّ، لأن الله تعالى غيّب الإمام ليكون ذلك، و كيف يريد الله ذلك و ما ينال المؤمنین من جهة الظالمین، ظلم منهم لهم و معصية، و الله تعالى لا يريد ذلك^(۱)».

و اما منظور آن اخباری که در آنها از امتحان شیعه و فشارهایی که می بینند خبر داده شده است این است که به ما بفهمانند که اگر غیبت انجام شود این قضایا در آن دوران اتفاق می افتد، نه آن که خدا حضرت را غائب کرده باشد تا این کارها اتفاق بیفتند؛ چگونه خدا این را بخواهد در حالی که این فشارهایی که از ظالمین به مؤمنین می رسد معصیت و ظلم است و او ظلم را نمی خواهد.

که نظر ایشان آن است که «آزمایش و امتحان» از علل غیبت نیست. ولی این فرمایش

(۱) - «غیبت شیخ طوسی»، ص ۳۳۵، سطر ۴.

با وجود حدیثی که در گذشته نقل کردیم مشکل به نظر می‌رسد^(۱). در عین حال دقیقاً مطلب ما را ثابت می‌کند.

بررسی دو عامل « بیعت » و « امانات »

همین مطالب را می‌توان راجع به منشأ دوم (بیعت کسی به گردن نباشد) و پنجم (از بین نرفتن امانات الهی) گفت. به این صورت که:

اگر دنیا به حال خود باقی باشد همیشه ظالمین هستند و می‌خواهند حکومت کنند. و هرگاه حضرت ظاهر شوند طبیعی است که مشکل بیعت با آنها پیش می‌آید^(۲).

پس یا این علت خیلی قوی نیست، چون اگر بخواهد قوی باشد هیچ‌گاه ظهور نخواهد شد، و یا آن‌که اگر قوی باشد موقتی بوده و در زمانی که مولا برای شیخ مفید^(۳) نامه نوشته‌اند اثر خود را از دست داده‌است، و الا اگر آن زمان وجود می‌داشت حضرت یقیناً آن‌را ذکر می‌کردند، و می‌فرمودند که یکی از چیزهایی که باعث غیبت ما شده‌است خطر بیعت با طاغوتهاست، همان‌طوری که در غیبت صغری به دلیل وجود این مانع آن‌را در توقیعی ذکر کرده‌اند و ما قبلاً آن‌را بیان کردیم که می‌فرمایند:

و أمّا علّة ما وقع من الغيبة، فإن الله عزّوجلّ يقول: « يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَن أَشْيَاءٍ إِن تُبَدَّ لَكُمْ تَسْأَلُكُمْ »^(۳) انه لم یکن لأحد من آبائی الأ و قد وقعت فی عنقه بیعة لطاغیة زمانه، و انی أخرج حین أخرج و لابیعة لأحد من الطواغیت فی عنقی ...
... فاغلقوا أبواب السؤال عمّا لأیعینکم و لاتتکلفوا علم ما

(۱) - مکیال المکارم، ج ۱، ص ۱۳۱، ح ۳۰۵.

(۲) - با صرف نظر از این‌که، اگر در این عامل دقت کنیم، شاید بتوان گفت مربوط به آن زمانهایی است که افرادی به نام خلیفه مسلمین حکومتی داشته و بیعتی می‌گرفته‌اند، و الا در زمانهای بعدی که اصلاً بیعتی در کار نبوده و به گردن هیچ‌کس چنین چیزی بار نمی‌شده‌است، خود به خود این عامل منتفی است.

(۳) - سوره مائده، آیه ۱۰۱.

..... مطلع الفجر

قد کفیتم و أكثروا الدّعاء بتعجیل الفرج فان ذلك فرجکم... (۱).

... و اما درباره علّت غیبت که سؤال کرده بودید، پس

خدای متعال می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید راجع

به چیزهایی که اگر برایتان واضح شود، ناراحتتان می‌کند

سؤال نکنید.» به درستی که تمام پدران و اجداد من بیعتی از

طاغوت زمان خود را به گردن داشته‌اند، ولی من وقتی که

قیام می‌کنم بیعت هیچ طاغوتی به گردنم نخواهد بود ...

... پس به خودتان اجازه ندهید که درباره چیزی که

مربوط به شما نمی‌شود سؤال کنید و خودتان را به خاطر

دانستن چیزی که علم آنرا از شما نخواسته‌اند به زحمت

نیندازید و برای تعجیل در امر فرج، زیاد دعا کنید که این کار

برای شما موجب فرج و گشایش در امور خواهد بود... .

بنابراین در زمان ما یقیناً اثری از این مانع نیست و باید از لیست عوامل هفتگانه

غیبت حذف شود و بگوییم از آن عوامل فقط سه تایش باقی مانده‌است؛ یعنی

امام زمان علیه السلام در این زمان به سه علّت از پیش چشم ما مخفی هستند و در غیبت به سر

می‌برند.

همان طوری که موقتی بودن عامل بعدی یعنی «امانات الهی در صلب کفار» هم با

توجه به این توفیق مقدس به دست می‌آید، و معلوم می‌شود که اگر در زمان صدور نامه،

این عامل هم وجود می‌داشت حضرت آن را ذکر می‌کردند در حالی که اصلاً هیچ اسمی

از آن نبرده‌اند.

پس باید بگوییم که این عامل هم از لیست آن عوامل حذف شده‌است و لذا در زمان

ما از آن هفت علتی که در گذشته گفتیم فقط دو تا باقی مانده است که چنانچه این دو عامل از بین بروند آقای ما از پس پرده غیبت بیرون می آیند و دنیا را از عدل و داد پر می کنند.



تا این جا توانستیم از علل هفتگانه غیبت امام عصر ارواحنا فداه پنج عامل را بررسی کنیم و اثبات کنیم که آنها دیگر وجود ندارند و فقط یک مورد از این پنج مورد یعنی «جلوگیری از کشته شدن» بود که گفتیم آن هم در ضمن «گناهان» که ششمین مورد است قرار دارد و معلوم است که آن هم با یک تصمیم ما شیعیان امام زمان علیه السلام حل خواهد شد؛ یعنی با کمتر از چشم به هم زدنی می توانیم خودمان (همگی با هم) آن را انجام دهیم.

آن پنج عامل عبارتند از:

۱ - آزمایش و امتحان مردم.

۲ - خارج شدن امانات الهی (مؤمنین) از صلب کفار.

۳ - جاری شدن سنت الهی در آن حضرت^(۱).

۴ - بیعت کسی به گردن نبودن.

و اما آن عاملی که به ما شیعیان برمی گردد و در ضمن دو تای باقی مانده خواهد بود همان «جلوگیری از کشته شدن» است.

که ما در مباحث آینده وضعیتش را بیشتر روشن می کنیم.



(۱) - اگر این علت بر ما مخفی باشد و الا اگر مخفی نباشد که مطلب خیلی ساده تر حل می شود؛ یعنی این موضوع عامل مستقلاً در غیبت حضرت نخواهد بود.

فصله مطالب فصل ششم

چهار مورد از عوامل هفتگانه غیبت امام زمان علیه السلام در زمان ما به طور کامل از بین رفته‌اند که عبارتند از:

۱- آزمایش و امتحان مردم.

۲- خارج شدن امانات الهی (مؤمنین) از صلب کفار.

۳- جاری شدن سنت الهی در آن حضرت.

۴- بیعت کسی به گردن نبودن.

و یک مورد از آن موارد، یعنی «خطر کشته شدن» حضرت هم اگرچه در این زمان هست، اما چون بازگشتش به عامل ششم یعنی «گناهان» است، بهتر است بگوییم که از موانع ظهور فقط دو مورد باقی مانده و این مورد هم با یک تصمیم‌گیری شیعیان از بین می‌رود.



فصل هفتم

یک بار دیگر : با دقت بیشتر

یک بار دیگر، با دقت بیشتر

بررسی عامل « گناه و نافرمانی »

در فصلهای گذشته خواندیدیم که یکی از عوامل غیبت « گناه و معصیت » است و باز معلوم شد که این عامل اگرچه در کنار دیگر عوامل قرار داده شده است اما به دلیل حساسیتی که دارد خودش موارد دیگری از آنها را در بر می‌گیرد که آن موارد از این قرارند:

۱ - احتمال کشته شدن.

۲ - بیعت طاغوتها.

و باز فهمیدیم که از بین تمام هفت عاملی که قبلاً بیان شد تنها دو عامل در زمان ما باقی مانده است و آن دو یکی « تربیت شیعیان » است و دیگری « گناه و نافرمانی ». حال باید درباره این دو عامل هم صحبت کنیم و آنها را بررسی نماییم تا شاید بتوانیم از رمز و راز آنها هم اطلاعاتی به دست آوریم، اگر چه نمی‌توانیم مدّتشان را به طور دقیق معین کنیم.

البته این موضوع قابل ذکر است که این نتیجه‌ای که ما به آن رسیده‌ایم همان چیزی است که می‌توان چکیده‌اش را در کلمات و سخنان ائمه اطهار علیهم‌السلام و بزرگان عالم تشیع پیدا کرد و آنها به نحوی به این مطلب اشاراتی داشته‌اند.

لذا قبل از این که ما درباره آن مطلبی را عرض کنیم بخشی از این کلمات را

۱ - شیخ صدوق رحمته الله می فرمایند:

«...أنها كانت غيبة من الله عزّوجلّ، و هذه الغيبة التي للإمام عليه السلام هي من قبل أعداء الله تعالى...»^(۱).

«... غیبت حضرت آدم عليه السلام را خدا ایجاد کرد، ولی غیبت امام زمان ما را دشمنان خدا ایجاد کرده اند.»

۲ - و در جای دیگر می فرمایند:

«... و ذلك أن غيبة صاحب زماننا وقعت من جهة الطواغيت...»^(۲).

«... غیبت صاحب زمان ما را طاغوتها ایجاد کرده اند...».

۳ - شیخ طوسی می فرمایند:

«قلنا: مما يقطع على أنه سبب لغيبة الإمام، هو خوفه على نفسه بالقتل باخافة الظالمين أيّاه و منعهم أيّاه من التصرف فيما جعل اليه التدبير و التصرف فيه، فاذا حيل بينه و بين مراده سقط فرض القيام بالإمامة، و اذا خاف على نفسه وجبت غيبته و لزم استتاره...»^(۳).

... از چیزهایی که یقیناً سبب غیبت امام عليه السلام است «ترس ایشان بر جان خویش» است و این را از تهدیدهای ظالمان و جلوگیری آنها از دخالت در اداره امور می توان فهمید. پس اگر بین امام و اهدافشان فاصله بیندازند در این جا وجوب قیام به امر امامت از ایشان ساقط می شود و

(۱) - «کمال الدین»، ص ۱۲، سطر ۸. (۲) - «کمال الدین»، ص ۲۶، سطر ۴.

(۳) - «غیبت شیخ طوسی»، ص ۹۰، سطر ۱۵.

وقتی هم که بر جان خویش بترسند لازم است که مخفی شوند....

۴ - و در جای دیگر می فرمایند:

«لاعلّة تمنع من ظهوره إلا خوفه على نفسه من القتل، لأنه لو كان غير ذلك لما ساع له الاستتار، و كان يتحمّل المشاقّ و الأذى...»^(۱).

هیچ چیزی مانع از ظهور حضرت نیست مگر این که بر جان خویش می ترسند و الا اگر غیر از این باشد که نمی شد حضرت مخفی شوند، چون یقیناً ایشان در آن صورت آزار و اذیتها را تحمل می کردند.

این مطلب را علامه مجلسی رحمته الله هم از ایشان نقل کرده اند^(۲).

۵ - سید مرتضی رحمته الله علّت غیبت را تفصیل داده اند، یعنی علّت را برای اولیاء و دوستان حضرت چیزی و برای ظالمین چیز دیگری دانسته اند. ایشان درباره علّت غیبت از ظالمین فرموده اند:

«أما سبب الغيبة فهو اخافة الظالمين له عليه السلام، و قبضهم يده عن التصرف فيما جعل اليه التصرف و التدبير له، لأن الأمام انما ينتفع به اذا كان ممكناً مطاعاً مخلّئ بينه و بين أغراضه...»^(۳).

«اما سبب غیبت، تهدیدهای ظالمان نسبت به آن حضرت است و این که نمی گذارند ایشان در کارهایی از قبیل خلافت و حکومت که مربوط به خودشان است دخالتی کنند، چون زمانی مردم از امام فائده می برند که اطاعتش کنند

(۱) - «غیبت شیخ طوسی»، ص ۳۲۹، اوّل فصل. (۲) - «بحار الأنوار»، ج ۵، ص ۱۹۰، سطر ۸.

(۳) - «المقنع فی الغیبة»، ص ۵۲، سطر ۶.

و بگذارند اهداف خود را اجرا کنند.»

۶- و در جای دیگر در باب علت غیبت از دوستان و اولیاء حضرت فرموده‌اند:

«و الَّذِي يَجِبُ أَنْ يَجَابَ بِهِ عَنْ هَذَا السُّؤَالِ - الَّذِي قَدَّمْنَا

ذَكَرَهُ فِي عِلَّةِ الْإِسْتِتَارِ مِنْ أَوْلِيَائِهِ - أَنْ نَقُولَ أَوَّلًا: لَا قَاطِعِينَ عَلَيَّ

أَنَّهُ لَا يَظْهَرُ لِجَمِيعِ أَوْلِيَائِهِ، فَإِنَّ هَذَا مَغِيبٌ عَنَّا، وَلَا يَعْرِفُ كُلُّ وَاحِدٍ

مِنَّا إِلَّا حَالِ نَفْسِهِ دُونَ حَالِ غَيْرِهِ، وَإِذَا كُنَّا نَجُوزُ ظَهْرَهُ لَهُمْ كَمَا

نَجُوزُ خَلْفِهِ، فَلَا بَدَّ مِنْ ذِكْرِ الْعِلَّةِ فِيَمَا نَجُوزُهُ مِنْ غَيْبَتِهِ عَنْهُمْ...

«... لا بدّ من أن تكون علة الغيبة عن الأولياء مضاهاية لعلة

الغيبة عن الأعداء في أنها لا تقتضي سقوط التكليف عنهم، و

لا تلحق اللائمة بمكلفهم تعالى، و لا بدّ من أن يكونوا متمكنين من

رفعها و ازالتها، فيظهر لهم. و هذه صفات لا بدّ من أن تحصل لما

تعلل به الغيبة، و إلا أدى الى ما تقدم ذكره من الفساد^(۱)».

... اولاً ما یقین نداریم که حضرت برای تمام دوستانشان

ظاهر نمی‌شوند، بلکه هر کسی از حال خودش خبر دارد و

وقتی که ما ظاهر شدن ایشان را برای دوستانشان ممکن

می‌دانیم، همان طوری که ممکن است این کار اتفاق نیفتد،

پس باید علت غیبت حضرت را از دوستانشان بیان کنیم...

... یقیناً بین دوستان و دشمنان حضرت در این جهت

شبهات هست که هر دو در زمان غیبت تکالیفشان باقی است

و دوستان از جهت باقی بودن تکالیف در این زمان حق هیچ

اعتراضی بر خدا را ندارند و «یقیناً آنها در توانشان هست که

(۱) - «المقنع فی الغیبة»، ص ۶۵، سطر ۲.

غیبت را از بین ببرند تا حضرت برایشان ظاهر شوند...».

۷- و علامه مجلسی رحمته الله در این باره می فرمایند:

«ثم اعلم أن شدة الغضب عليهم، لأنهم صاروا سبباً لغيبة
الأمام عليه السلام بسوء سيرتهم وقبح سريرتهم^(۱)».

«بدان که شدت غضب پروردگار بر مردم بدکردار است؛
زیرا آنها باعث شده اند که امام زمان علیه السلام به خاطر بدی باطن و
زشتی اعمالشان غیبت کنند».

۸- و اما جناب «علی بن مهزیار اهوازی» می گوید:

«وقتی که در مسجد الحرام فرستاده حضرت بقیة الله
ارواحنا فداه را زیارت کردم از جمله از من پرسید که: دنبال چه
هستی؟ عرض کردم: امام محجوب از عالم را. فرمود: ایشان
از شما محجوب نیست، بلکه پرده بد اعمال شماست که او
را پوشانده است^(۲)».

۹- همین طور حدیثی که از امام باقر علیه السلام نقل شد که «ابو خالد کابلی» عرض کرد:

سألت أبا جعفر عليه السلام أن يسمي القائم حتى أعرفه باسمه.
فقال: عليه السلام «يا أبا خالد! سألتني عن أمر لو أن بني فاطمة عرفوه
لحرصوا على أن يقطعوه بضعة بضعة^(۳)».

«ای ابا خالد! راجع به کسی از من پرسیدی که اگر اولاد
فاطمه زهرا علیها السلام او را بشناسند، از شدت حرص می خواهند

(۱) - «مرآة العقول»، ج ۴، ص ۲۰، سطر ۱۵.

(۲) - «ملاقات با امام زمان علیه السلام»، ج ۱، ص ۳۱۴. «العبری الحسان»، ج ۲، ص ۱۱۹، سطر ۳۳. «برکات حضرت
ولی عصر علیه السلام»، ص ۵۹، تشرف علی بن مهزیار اهوازی رحمته الله.

(۳) - «بحار الأنوار»، ج ۵۲، ص ۹۸، ح ۲۱ از «غیبت شیخ طوسی»، ص ۳۳۳، ح ۲۷۸.

او را قطعه قطعه کنند».

۱۰ - همین طور روایاتی که درباره وقت فرج اهل بیت علیهم السلام وارد شده است ولی بعداً این امر به خاطر «گناه شیعیان» به تأخیر افتاد. از جمله همان حدیث صحیح ابو حمزه ثمالی از امام باقر علیه السلام.

۱۱ - همین طور روایتی که از امام ابو جعفر علیه السلام هست که فرموده اند:

«إذا غضب الله تبارک و تعالی علی خلقه نحانا عن جوارهم^(۱)».

اگر خدای تعالی بر مردم غضب کند ما را از بین آنها کنار می کشد.

۱۲ - و در ذیل آن مرحوم مجلسی رحمته الله فرموده اند:

«و يدل علی أن غيبة الإمام علیه السلام غضب علی أكثر الخلق^(۲)».

و دلالت می کند که غیبت امام علیه السلام غضب الهی برای اکثر مردم است.

۱۳ - همین طور حضرت ابو جعفر علیه السلام می فرمایند:

«أن الله اذا كره لنا جوار قوم، نزعنا من بين أظهرهم^(۳)».

خدای متعال اگر مکروه داشت که ما در بین مردم باشیم از بین آنان خارجمان می کند.

۱۴ - و روایتی که امام صادق علیه السلام از حضرت باقر علیه السلام برای «مفضل بن عمر»

نقل می کنند و می فرمایند:

إذا قام القائم قال: «فَرَزْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ^(۴)».

(۲) - «مرآة العقول»، ج ۴، ص ۶۱، ح ۳۱.

(۴) - «کمال الدین»، ص ۳۲۸، ح ۱۰.

(۱) - «مرآة العقول»، ج ۴، ص ۶۱، ح ۳۱.

(۳) - «بحار الأنوار»، ج ۵۲، ص ۹۰، ح ۲.

وقتی حضرت ظهور کردند اعلام می‌کنند: «من وقتی که از شما ترسیدم از دستتان فرار کردم، و آن‌گاه خدا مرا به سوی شما فرستاد».

۱۵ - همین‌طور روایتی که درباره آن حضرت از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که می‌فرمایند:

«صاحب هذا الأمر الشريد الطريد الفريد الوحيد^(۱)».

«صاحب امر فرج (امام‌زمان علیه السلام) آن کسی است که مردم فراری‌اش داده‌اند و او هم از دست آنها فرار کرده‌است و تنها و تنها و تنهاست».

۱۶ - همین‌طور روایاتی که در آنها دستور داده‌شده که شیعیان در دوران غیبت موالات خود را تقویت کنند^(۲)، که از آنها معلوم می‌شود که به خاطر نداشتن این حالت (موالات) غیبت حضرت ایجادشده یا لااقل ادامه پیدا کرده‌است.

۱۷ - و روایاتی که در آنها دستور داده‌اند شیعیان تقوی را رعایت کنند؛ از جمله خود حضرت فرموده‌اند:

«فاتقوا الله جل جلاله و ظاهرونا على انتياشكم من فتنه قد أنافت عليكم...»^(۳).

پس تقوای الهی را رعایت کنید و ما را در خارج کردنتان از فتنه‌ای که بر شما سایه انداخته‌است یاری کنید.

۱۸ - همین‌طور در این جمله‌ای که از خود آقا امام‌زمان علیه السلام به ما رسیده‌است که آن حضرت عرضه می‌دارند:

(۱) - «کمال‌الدین»، ص ۳۰۳، ح ۱۳. (۲) - «کمال‌الدین»، ص ۳۲۸، ح ۸.

(۳) - «کلمة الامام المهدي علیه السلام»، ص ۱۵۳، سطر ۲، نامه حضرت به شیخ مفید. «کمال‌الدین»، ص ۳۴۳، ح ۲۵. «بحار الأنوار»، ج ۵۱، ص ۶۸، ح ۱۰.

مطلع الفجر

«...و أن الغاية عندنا قد تهاوت، و انا لفضبك غاضبون، و انا

على نصر الحق متعاصبون...»^(۱).

«خدایا! از نظر ما غیبت به انتهای خود رسیده است، و ما

به خاطر غضب تو غضبناکیم و برای نصرت حق یک پارچه

و همدلیم...».

که حضرت با این دعایی که در قنوت خود خوانده اند به ما می فهمانند که از نظر ایشان دیگر زمان غیبت به آخر رسیده است، ولی خدا به خاطر غضب بر مردم آنرا ادامه داده است. و این غضب طبق حدیث آقا امیرالمؤمنین علیه السلام به خاطر گناه کردن مردم است، همان طوری که قبلاً آنرا بیان کردیم که فرموده اند:

عن أمير المؤمنين عليه السلام «... و اعلموا أن الأرض لا تخلو من

حجة لله و لكن الله سيعمى خلقه منها بظلمهم و جورهم و اسرافهم

على أنفسهم...»^(۲).

«...بدانید که زمین هیچ گاه از حجت الهی خالی نخواهد

ماند ولی به زودی خدا مردم را به خاطر ظلم و ستم و اسراف

که بر خود روا می دارند نسبت به آن حجت کور و نابینا

می کند.».

بنابراین «گناه و معصیت» است که در زمان ما موجب شده که آقا امام زمان علیه السلام در غیبت به سر برند.

حال باید ببینیم که گناه و معصیت چه کسانی موجب این مصیبت عظمی برای ما شده است.

آیا گناهان تمام مردم دنیا باعث این مسأله شده یا افراد خاصی با این کار موجب

(۱) - «کلمة الإمام المهدي عليه السلام»، ص ۳۲۹ از مهج الدعوات، ص ۶۷ و ۶۸.

(۲) - «بحار الأنوار»، ج ۵۱، ص ۱۱۳، سطر ۲.

غیبت شده‌اند؟

آیا اگر گناهان کفار و مخالفین موجب این کار شده‌است ما شیعیان و دوست‌داران آن امام مهربان تاکی باید در آتش آنها بسوزیم؟

در جواب عرض می‌کنیم که، اگرچه نافرمانیهای آنها خودش موجب قطع برکات و عنایات الهی است و حتی تعدادی از روایات و سخنانی که نقل کردیم شامل آنها هم می‌شود، اما توجه به توقیع حضرت به شیخ مفید رحمته‌الله حقیقتی را برای ما روشن می‌کند که ما در گذشته به نوعی صحبتش را به میان آورده‌ایم^(۱) ولی در عین حال در این جا باز هم آن را گوشزد می‌کنیم و آن این است که:

حضرت امر ظهور را بسته به «ترک گناه» و «یک‌دل بودن شیعیان» می‌دانند نه چیز دیگر چون فرموده‌اند:

و لو أن أشیاعنا... «اگر شیعیان ما همه یک‌دست بودند و گناه نمی‌کردند ظهور ما به تأخیر نمی‌افتاد».

در لفظ «اشیاعنا» (شیعیان ما) دقت کنید که فرموده‌اند «الناس» (همه مردم) پس اگر گناهان همه مردم اعم از کفار و مخالفین و شیعیان مانع ظهور است لازم بود اینها را هم در این توقیع شریف بیان بفرمایند، چون می‌خواهند علت غیبت را بیان کنند، تازه آن‌هم خودشان این نامه را به شیخ مفید رحمته‌الله نوشته‌اند نه آن‌که جواب سؤالات ایشان بوده باشد^(۲).

پس معلوم می‌شود که آنچه که حضرت فرموده‌اند باعث غیبتشان شده‌است،

(۱) - فصل ششم، بررسی عامل دوم (جلوگیری از کشته شدن).

(۲) - چون اگر جواب سؤالات شیخ مفید رحمته‌الله بود، امکان داشت بگوییم که: احتمال دارد ایشان از مولایشان راجع به شیعیان جای خاصی سؤال کرده باشند که «آقا شما چرا در فلان حادثه به فریاد آنها نرسیدید و آنان را از مهلکه نجات ندادید؟» و حضرت در جواب فرموده باشند که، «این کار ما به دلیل گناه کردن آنها بوده‌است.» و امثال این احتمالاتی که باعث می‌شود ما نتوانیم به آن توقیع استناد کنیم. اما وقتی که حضرت خودشان این نامه را نوشته‌اند و تمام اقشار شیعه را مخاطب قرار داده‌اند، پس دیگر جای هیچ‌گونه ابهام و ایرادی به آن نخواهد بود.

گناهان شیعیان است نه کفار و مخالفین، و آنها هستند که با نافرمانیها و معاصی خویش باعث محرومیت خود و بلکه تمام مردم دنیا از وجود مقدس آقا امام زمان ارواحنا فداه می شوند. بنابراین همان طوری که معلوم است تمام شدن این مانع به دست ماست که شیعیان آن مولاییم و نه دیگران، و باز معلوم است که برطرف شدن این عامل نیاز به زمانی طولانی ندارد بلکه با یک تصمیم گیری جدی و قاطعانه این موضوع به پایان می رسد. همان طوری که این مطلب درباره امت حضرت ادریس علیه السلام اتفاق افتاد^(۱). و بلکه حضرت در توقیع دیگری که برای شیخ مفید رحمته الله داشته اند آن را فرموده اند که:

«انا غیر مهملین لمراعاتکم و لاناسین لذکرکم، و لولا ذلك لنزل بکم اللأواء و اصطلمکم الأعداء، فاتقوا الله جل جلاله و ظاهرونا علی انتیاشکم من فتنة قد أنافت علیکم...»^(۲).

«ما در مراعات حال شما کوتاهی نمی کنیم و هیچ گاه شما را از یاد نمی بریم، که اگر این طور نبود بلاها بر شما نازل می شد و دشمنان شما را ریشه کن می کردند؛ پس تقوای الهی را رعایت کنید و ما را در خارج کردن شما از فتنه ای که بر شما سایه انداخته است یاری نمایید...».

که خلاصه توصیه می فرمایند که ما ایشان را با «رعایت تقوی» یاری کنیم تا فتنه طولانی غیبت بر ما به سلامت بگذرد.

بنابراین اگر ما علاقه مندیم که این مانع هم به آخر برسد و از لیست عوامل غیبت حذف شود، باید با یک تصمیم جدی دست از گناهان و نافرمانیها برداریم تا بتوانیم بگوییم که از عوامل هفتگانه غیبت فقط یک مورد باقی مانده است که آن «تربیت شیعیان» است.

(۱) - در فصل سوم به طور مشروح داستان غیبت و ظهور این پیامبر بیان شد.

(۲) - «کلمة الامام المهدي عليه السلام»، ص ۱۵۳.



بررسی عامل « تربیت شیعیان »

همان طوری که مکرر گفته شد یکی از عوامل غیبت که آخرین آنهاست موضوع تربیت شیعیان و پرورش آنهاست. این عامل بزرگترین و مهمترین و حساسترین موضوعی است که باعث شده است آقا حضرت بقیه الله ارواحنا فداه از قرنهای پیش در پس پرده غیبت به سر برند و هر روز و شب هزاران هزاران خون دل بخورند؛

ظلم و ستم بی حد و اندازه ظالمان را ببینند، و با وجود اقتداری که دارند همچنان از آن نیروی بی پایان الهی استفاده نکنند؛

انحرافات بشریت را از جاده هموار «صراط مستقیم» که تأمین کننده همه نیازهای مادی و معنوی است ببینند و باز همچنان سکوت کنند و هیچ نگویند و راضی به رضای پروردگار باشند.

البته گاهی که لازم می بینند برای بیداری شیعیانشان از خواب غفلت پیامی به آنها می دهند و منتظر می مانند که آنها در پاسخ به آن پیام چه می کنند.

خلاصه آن که این عامل موجب شده است که در حال حاضر آقای عزیزمان از پیش چشم ما غائب باشند به طوری که اگر این هم برطرف شود یقیناً ظهور می کنند و همه ما ایشان را با آن جمال زیبا زیارت می کنیم.

تربیت یعنی چه؟

حال منظور از تربیت چیست و این پرورش تا چه زمانی ادامه دارد؟

در جواب عرض می کنیم که منظور آن است که شیعیان باید چنان رشد کنند که در خودشان احساس عطش و نیاز به امام زمان علیه السلام را پیدا کنند.

همان طوری که خدای تعالی در این آیه شریفه می فرماید:

«أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنْ

الْحَقِّ وَالْحَقُّ لَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ

فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ^(۱)».

آیا زمان آن نرسیده است که مؤمنین قلبهایشان را برای «ذکر خدا» و آن مطالب حقی که نازل شده است خاشع کنند، و مثل کسانی نباشند که در گذشته به آنها کتاب تورات و انجیل داده شد ولی به خاطر طولانی شدن فاصله بین خود و پیامبرانشان قلبهایشان قساوت گرفت به طوری که امروز دیگر اکثر آنها فاسق هستند.

که در تفسیر آن در روایات چنین می خوانیم که امام صادق علیه السلام فرمودند:

«منظور از مؤمنینی که در این آیه ذکر شده آنهايي هستند

که در زمان غیبت امام زمان علیه السلام می باشند^(۲)».

یعنی خدا از ما می خواهد که دیگر قلب خود را برای ذکر الهی که امام زمان علیه السلام هستند^(۳) خاشع کنیم و پذیرای ایشان باشیم، نه آن که مثل «یهود» و «نصاری» که قلبشان قساوت گرفت ما هم قسوی القلب شویم و از یاد امامان غافل بمانیم. و باز همان طوری که در حدیث «فضل بن ابی قره» از امام صادق علیه السلام راجع به بنی اسرائیل خواندیم که فرمودند:

أوحى الله الى ابراهيم عليه السلام «أنه سيولد لك». فقال لسارة.

فقالت: «ءَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ^(۴)» فأوحى الله اليه: «أنها ستلد و يعذب

أولادها أربعمئة سنة بردّها الكلام على».

(۱) - سوره حدید، آیه ۱۶.

(۲) - «تفسیر برهان»، ج ۷، ص ۴۴۵ و ۴۴۶، ح ۱ و ۲ و ۳.

(۳) - در «تفسیر برهان»، ج ۴، ص ۲۷۴، از «تفسیر علی بن ابراهیم قمی علیه السلام» در ذیل آیه ۲۸ سوره رعد؛ یعنی «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» دو حدیث نقل شده است که در آنها فرموده اند پیامبر و آل ایشان «ذکر الله» می باشند.

(۴) - سوره هود، آیه ۷۲.

قال ﷺ: «فلما طال على بني إسرائيل العذاب، ضجّوا و بكوا الى الله أربعين صباحاً، فأوحى الله الى موسى و هارون يخلّصهم من فرعون. فحطّ عنهم سبعين و مائة سنة».

قال: فقال أبو عبد الله ﷺ، «هكذا أنتم، لو فعلتم لفرج الله عنّا، فأما اذ لم تكونوا فان الأمر ينتهي الى منتهاه^(۱)».

خدای تعالی به ابراهیم وحی فرستاد که: «به زودی صاحب فرزندی خواهی شد». ابراهیم این مطلب را به همسرش ساره فرمود. ساره گفت:

آیا من فرزندی بیاورم، در حالی که پیرزنی بیش نیستم (مطلب به نظرش حتی برای خدای تعالی هم غیر ممکن رسید).

خدای تعالی فرمود: «به زودی فرزندی به دنیا می آورد و فرزندان او (بنی اسرائیل) تا ۴۰۰ سال معذب خواهند شد، به خاطر این که کلام مرا رد کرد (به این که فرزند آوردن را در این سن، حتی برای خدای قادر نیز غیر ممکن تصور نمود). وقتی عذابها بر بنی اسرائیل طولانی شد، چهل روز ضجّه و زاری کردند، پس خدای تعالی به موسی و هارون وحی فرستاد که: «آنها را از دست فرعون رهایی می بخشد.» و صد و هفتاد سال از عذاب چهارصد ساله آنها را تخفیف داد.

همین طور هستید شما شیعیان، که اگر این کار را بکنید

(۱) - «بحار الأنوار»، ج ۵۲، ص ۱۳۱، ح ۳۴، از «تفسیر عیاشی»، ج ۲، ص ۱۵۴.

..... مطلع الفجر

(گریه و ناله و زاری در درگاه الهی) خدای تعالی فرج ما را می‌رساند. و اما اگر این کار را نکنید، امر غیبت تا آخرین مدّت خود به طول خواهد انجامید.

که رسماً از ما خواسته‌اند در درگاه الهی به خاک بیفتیم و امامان را از خدا بخواهیم. و یقیناً همین بی‌احساس بودن است که باعث شده ما از نعمت ظهور امام محروم بمانیم. و متأسفانه چون بسیاری از افراد شیعه همین طور بی‌احساس هستند پس باید همچنان منتظر ماند تا آنان به این درک و رشد برسند.

همان طوری که خود حضرت این پیغام را به وسیله‌ای فرستاده‌اند که می‌خوانید.
حاج محمد علی فشندی رحمته الله می‌گوید:

در مسجد جمکران قم اعمال را به جا آورده و با همسرم می‌آمدم. دیدم آقای نورانی داخل صحن شده و قصد دارند داخل مسجد بروند. گفتم: این سید در این هوای گرم تابستان رسیده، تشنه است. ظرف آبی به دست او دادم تا بنوشد. پس از آن که ظرف آب را پس داد گفتم: آقا شما دعا کنید و فرج امام زمان علیه السلام را از خدا بخواهید تا امر فرجش نزدیک گردد. فرمود: «شیعیان ما به اندازه آب خوردنی ما را نمی‌خواهند؛ اگر بخواهند دعای ما کنند و فرج ما می‌رسد». این را فرمود و تا نگاه کردم آقا را ندیدم. فهمیدم وجود مقدس امام زمان علیه السلام را زیارت کردم و حضرتش امر به دعا نموده است^(۱).

لذا حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به «علی بن یقظین» فرموده‌اند:

(۱) - «شیفتگان حضرت مهدی علیه السلام»، ج ۱، ص ۱۵۵.

«شیعیان با آرزوها تربیت می شوند»^(۱).

«علی بن یقظین» می گوید:

پدرم یقظین (که از هواداران بنی عباس بود) به من گفت:
چرا آنچه به ما راجع به سلطنت بنی عباس گفته شده بود
انجام شد، ولی آنچه که راجع به فرج اهل بیت به شما
گفته شده بود انجام نشد؟

به او گفتم: آنچه که به ما و شما گفته شده بود هر دو از
یک جا صادر شده است، نهایت این که وعده‌ای که به شما
داده شد سر رسید، اما وعده ما چون زمانش حتمی نبود
هنوز نرسیده است. در عین حال ما را با ایجاد امید و آرزوی
آن دوران تربیت می کنند، چون اگر از همان اول به ما
می گفتند که فرج اهل بیت علیهم السلام تا سال دویست یا سیصدم
انجام می شود هر آینه مردم قساوت قلب می گرفتند و عموم
آنان از اسلام بر می گشتند، اما همیشه به ما گفته اند که
به همین زودی و با سرعت این کار انجام می شود تا قلبهای
مردم حفظ شود و فرج را نزدیک بدانند.

پس با این حساب باید ما شیعیان این موضوع را که مهمترین هدف از اهداف غیبت
آقا امام زمان علیه السلام است در خودمان ایجاد کنیم تا دیگر هفتمین و آخرین عامل غیبت به
آخر برسد و دنیا شاهد ظهور با برکت حضرت بقیه الله روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه
الفداء گردد. و الا روزه روز در بدبختیها و فلاکتهای معنوی و مادی بیشتری قرار می گیریم
همان طوری که قرنهایست با گرفتار شدن به آنها این موضوع برایمان ثابت شده است.

(۱) - «مرآة العقول»، ج ۴، ص ۱۷۶، ح ۶.



پیشگوییها از چه کسانی سخن می‌گویند؟

برای تأیید مطالبی که گفتیم می‌شود با یک دقت مختصر در احادیثی که راجع به دوران غیبت سخن می‌گویند موضوع را فهمید، با این توضیح که: در قریب به اتفاق احادیث مربوط به دوران غیبت، و ظهور، و آخرالزمان، و فتنه‌های آن، همیشه می‌بینیم که صحبت از حالات شیعیان در آن زمانها شده‌است و توجهی به غیر ایشان نیست؛ یعنی مثلاً فرموده‌اند زمانی برسد که شیعیان چه حالتی پیدا کنند یا چه نوع مشکلی پیدا کنند یا چه نوع قرآن بخوانند یا مساجد را تزیین کنند و هكذا که خلاصه نامی از غیر ایشان برده نشده‌است و فقط گفته‌اند در چنین زمانی مثلاً منتظر ظهور باشید و امثال ذلک؛ که خود اینها این مطلب را تقویت می‌کند که موضوع ظهور حضرت، فقط بسته به حالات و خصوصیات از شیعیان است و کاری به دیگران ندارد و معطل آنان نیست.

همان طوری که این موضوع را می‌توان از حدیث گذشته «علی بن یقطين» که گذشت هم به دست آورد. یعنی از این حدیث دو نکته به دست می‌آید:

الف) این که یکی از حکمت‌های غیبت تربیت و پرورش است.

ب) این تربیت برای شیعیان است و نه غیر.



فصله مطالب فصل هفتم

از عوامل غیبت در زمان ما فقط دو مورد باقی است:

۱- گناه و نافرمانی.

۲- تربیت شیعیان اهل بیت علیهم السلام.

و با توجه به توقیع شیخ مفید رحمته الله معلوم شد که حضرت به خاطر «گناهان شیعیان» در غیبت هستند نه دیگران و حتی خدا به خاطر همین مسأله بر آنان غضب کرده و مولا ایشان را از آنها مخفی کرده است و الا خود حضرت در قنوت نمازشان عرضه می‌دارند که:

«خدایا از نظر ما مدت غیبت به پایان رسیده است...!»

و در مورد عامل «تربیت» منظور آن است که باید شیعیان به قدری نسبت به امامشان احساس تشنگی کنند که مثل بنی اسرائیل به طور جدی از خدا درخواست کنند تا امامشان را به آنها برساند. همان طوری که خود آقا امام زمان علیه السلام به «حاج محمد علی فشنیدی رحمته الله» فرمودند:

«شیعیان ما به اندازه آب خوردنی ما را نمی‌خواهند؛ اگر بخواهند دعا می‌کنند و فرج ما می‌رسد.»

فصل هشتم

دروغگویان کیانند!

دروغ‌گویان کیانند؟!

هر کس وقت تعیین کند دروغ‌گوست!

در این جا اشکالی به نظر می‌رسد و آن این است که، در کتاب «غیبت» شیخ طوسی رحمته الله حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که آن حضرت فرموده‌اند:

«كذب الموقتون؛ ما وقتنا فيما مضى و لا نوقت فيما يستقبل^(۱)».

«دروغ می‌گویند کسانی که برای فرج و ظهور وقت تعیین می‌کنند. ما خاندان در گذشته زمانی برای آن تعیین نکرده‌ایم و در آینده هم این کار را نخواهیم کرد».

و همچنین احادیث بسیار زیاد دیگری که مضمونشان این است که «هر کس برای ظهور زمانی را تعیین کند، دروغ‌گو می‌باشد».

حال با توجه به این حدیث و احادیث دیگر و با نظر به حدیث «ابو حمزه ثمالی رضی الله عنه» این دو ظاهراً با هم سازش نداشته و تعارض دارند.

در جواب عرض می‌کنیم که، این که حضرت فرموده‌اند: «هیچ‌گاه وقت تعیین نکرده‌ایم.» منظور از وقت، وقت حتمی و معین است، پس خواسته‌اند بفرمایند که «ما

(۱) - غیبت شیخ طوسی، ص ۴۲۶، ح ۴۱۲.

وقت حتمی و یقینی را تعیین نکرده ایم.» نه آنکه وقت غیر حتمی و احتمالی هم منظور باشد. بنابراین آنچه که در صحیح «ابی حمزه ثمالی رضی الله عنه نقل شده، یعنی این که تا سال ۷۰ یا ۱۴۰ بنا بوده ظهور انجام شود و ایشان هم آن را از زبان امیرالمؤمنین رضی الله عنه نقل کرده یقیناً وقت غیر حتمی بوده است نه حتمی؛ چون اگر وقت یقینی و حتمی بود که نباید تخلف می شد، زیرا وعده است و وعده هم از خدای متعال تخلف پذیر نیست؛ همان طوری که در قرآن کریم هم آمده است:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ (۱)».

«به درستی که خدای تعالی خلف وعده نمی کند.»

پس خلاصه منظور از این که در سال ۷۰ یا ۱۴۰ فرج اهل بیت علیهم السلام می رسد، تعیین وقت غیر حتمی بوده و منظور از وقتهایی که در امثال حدیث اخیر است وقت حتمی می باشد. این مطلب را شیخ طوسی رضی الله عنه هم به نوعی اشاره فرموده اند. ایشان می فرمایند:

«فالوجه في هذه الأخبار أن نقول - أن صحت - أنه لا يمتنع أن

يكون الله تعالى قد وقت هذا الأمر في الأوقات التي ذكرت، فلما

تجدد ما تجدد تغيرت المصلحة، واقتضت تأخيره الى وقت آخر،

وكذلك فيما بعد، ويكون الوقت الأول وكل وقت يجوز أن يؤخر

مشروطاً، بأن لا يتجدد ما يقتضي المصلحة تأخيره، الى أن يجيء

الوقت الذي لا يغيره شيء، فيكون محتوماً (۲)».

«پس منظور این گونه روایات - اگر صحیح باشند -

آن است که اشکالی ندارد که خدای متعال برای امر فرج وقتی

را تعیین کرده باشد، ولی وقتی که ماجراهای بعدی اتفاق افتاد

مصلحت تغییر کرد، و تأخیر فرج تا زمان دیگری تقدیر شد. و

خلاصه همیشه هر کاری که انجام آن مشروط به چیزهایی باشد همین‌طور قابل تغییر است، تا زمانی که وقت حتمی و غیرقابل تغییر آن کار برسد، که در آن هنگام حتماً انجام می‌شود».

و در جای دیگر می‌فرمایند:

«... و الوجه في هذه الأخبار ما قدّمنا ذكره من تغير المصلحة فيه، و اقتضائها تأخير الأمر الى وقت آخر، على ما بيّنا، دون ظهور الأمر له تعالى، فانّا لانقول به و لانجوزه، تعالى الله عن ذلك علواً كبيراً^(۱)».

«... پس در توجیه این اخباری که برای ظهور وقت تعیین می‌کنند همان چیزی را می‌گوییم که در گذشته گفته‌ایم و آن این‌که، مصلحت این شد که این کار به تأخیر بیفتد تا زمانی که لازم باشد، نه آن‌که خدا از اول این مسأله را نمی‌دانسته و بنایش بر ظهور در همان سالها بوده باشد ولی بعداً که دید موانعی پیش آمد نظرش تغییر کرد و زمان ظهور را عوض نمود».

«این موضوع را که خدا بعداً متوجه چیزی شود ما محال می‌دانیم، و خدا از آن خیلی بلندمرتبه‌تر است».

علامه مجلسی رحمته الله هم می‌فرمایند:

«... و هذه من الأمور البدائية كما مرّ تحقيقها مراراً^(۲)».

«امر ظهور از اموری است که در آن بداء اتفاق می‌افتد،

(۱) - «غیبت شیخ طوسی»، ص ۴۳۱، ذیل ح ۴۲۲.

(۲) - «مرآة العقول»، ج ۴، ص ۱۷۱، سطر ۲.

همان طوری که مکرّر آن را تحقیق کرده و گفته ایم» (لذا اگر چه در زمانی قرار ظهور بوده باشد، امّا این قرار چون حتمی نیست و بلکه احتمالی است زمانش قابل تغییر می باشد).

همچنین در جای دیگر در ذیل حدیث «ابی حمزه» می فرمایند:

«مع أنه لا ضرورة في تصحيح هذا الخبر الى ظهور أمر يدلّ على ذلك، و لا موافقة السبعين لشهادة الحسين عليه السلام، فانه بيان للتقديرات المكتوبة في كتاب المحو و الأثبات، و التغييرات الواقعة فيها، و ان لم يعلم بكيفيتها و جهتها^(۱)».

«ضرورتی نیست که ما برای آن که بخواهیم این حدیث را تصحیح کنیم به توجیهاات خاصی دست بزنیم... بلکه اینها از اموری است که در کتاب محو و اثباتند و قابل بداء هستند، اگر چه ما خصوصیات آنها را ندانیم».

و باز درباره روایاتی که تعیین کنندگان وقت را تکذیب می کنند می فرمایند:

«كذب الوقتون، أي على سبيل الحتم؛ فلا ينافي ما ورد من الأخبار البدائية...^(۲)».

«دروغ می گویند تعیین کنندگان وقت ظهور» یعنی آنهایی که وقت حتمی برای فرج تعیین می کنند؛ پس این روایت با اخباری که در آنها وقت تعیین شده است منافاتی ندارد».

و در جای دیگر می فرمایند:

«ثم ان هذه التوقيتات - على تقدير صحة أخبارها - لا ينافي

(۱) - «مرآة العقول»، ج ۴، ص ۱۷۲، سطر ۷.

(۲) - «مرآة العقول»، ج ۴، ص ۱۷۲ سطر ۱۹، ذیل حدیث ۲.

النهی عن التوقیت، اذ المراد بها النهی عن التوقیت علی الحتم، لاعلی وجه یحتمل البداء، كما صرح فی الأخبار السالفة، أو عن التصریح به، فلا ینافی الرمز و البیان علی وجه یحتمل الوجوه الكثیره، او یخصص بغير المعصوم علیه السلام؛ و ینافی الآخر بعض الأخبار، و الأول أظهر...

«...مع أن احتمال البداء قائم فی کل من احتمالاتها، كما مرّت الاشارة الیه فی خبر «ابن یقظین» و «الثمالی» و غیرهما...»^(۱).

«این تعیین وقتها - بر فرض صحت روایاتش - منافاتی با روایات نهی از تعیین وقت ندارند، چون منظور از نهی از وقت گذاشتن در آن روایات می‌تواند یکی از این موارد باشد: - یا منظور تعیین وقت حتمی است.

- یا منظور تعیین صریح است نه رمز و اشاره (پس اگر با اشاره و رمز باشد ایرادی ندارد)^(۲).

- یا منظور تعیین وقت است برای غیر معصومین علیهم السلام؛ اگرچه بعضی از روایات این توجیه را رد می‌کنند.

«بنابراین همان احتمال اول که تعیین حتمی است از همه ظاهرتر است. (پس منظور از این که نباید وقت ظهور را تعیین کرد، یعنی وقتی حتمی را نباید معین کرد، و الا غیر حتمی اشکالی ندارد).

«با همه اینها می‌توان گفت تمام این وقت‌هایی که در امثال حدیث «ابو حمزه» تعیین شده صحیحند اگر بداء نشود».

(۱) «بحار الأنوار»، ج ۵۲، ص ۱۲۱، سطر ۱۲. (۲) - البته این مطلب قابل اشکال است.

پس جواب این اشکال هم به دست آمد.

□

ظهور امام زمان علیه السلام متممی است

از کل مطالبی که تا به حال گفته شد به دست آمد که تمامی عوامل هفتگانه غیبت حضرت بقیة الله ارواحنا فداه به استثنای دو مورد زمانشان گذشته و مدتشان سپری شده است، و آنچه باقی مانده همان مسأله «گناه و نافرمانی» و «تربیت شیعیان» می باشد، و طبعاً این دو مورد هم به دست خود ماست نه دیگری و نه حتی به دست خدای تعالی و امام زمان علیه السلام، چون بنا نیست که آنها از قدرت خود استفاده کنند و اجباراً مردم را به این کارها وادارند. البته این به آن معنا نیست که اگر شیعیان هیچ گاه دست از گناه و معصیت نکشند و خودشان را به حدّ لازم رشد ندهند، حضرت هم ظهور نکنند، بلکه خدای تعالی در این صورت مسأله ظهور و فرج را تا آخرین مدّت و مهلت خودش به تأخیر می اندازد. همان طوری که این مطلب را امام صادق علیه السلام به «فضل بن ابی قره» فرمودند و ما روایتش را چند بار نقل کردیم، ولی چون نقل آن باز هم مفید است مجدداً آن را ذکر می کنیم. حضرت فرمودند:

خدای تعالی به ابراهیم وحی فرستاد که: «به زودی صاحب فرزندی خواهی شد». ابراهیم این مطلب را به همسرش ساره فرمود. ساره گفت:

آیا من فرزندی بیاورم، در حالی که پیرزنی بیش نیستم (مطلب به نظرش حتی برای خدای تعالی هم غیر ممکن رسید). خدای تعالی فرمود: «به زودی فرزندی به دنیا می آورد و فرزندان او (بنی اسرائیل) تا ۴۰۰ سال معذب خواهند شد، به خاطر این که کلام مرا رد کرد (به این که فرزند آوردن را در این سن، حتی برای خدای قادر نیز غیر ممکن تصور نمود).

وقتی عذابها بر بنی‌اسرائیل طولانی شد، چهل روز ضجّه و زاری کردند، پس خدای تعالی به موسی و هارون وحی فرستاد که: «آنها را از دست فرعون رهایی می‌بخشد.» و صد و هفتاد سال از عذاب چهارصد ساله آنها را تخفیف داد.

همین‌طور هستید شما شیعیان، که اگر این‌کار را بکنید (گریه و ناله و زاری در درگاه الهی) خدای تعالی فرج ما را می‌رساند. و اما اگر این‌کار را نکنید، امر غیبت تا آخرین مدّت خود به طول خواهد انجامید^(۱).

بنابراین معلوم می‌شود که اگر ما برای ظهور کاری نکنیم خدا ولو آن را انجام می‌دهد ولی این کار وقتی صورت می‌گیرد که به آخرین حد خود برسد، حال این مدّت چقدر است الله العالم.

این مطالب (که همه عوامل به جز دو مورد رفع شده‌اند) را توانستیم با عنایت به مضمون حدیث صحیح «ابو حمزه ثمالی رضی الله عنه» از امام باقر و امام صادق علیهما السلام و نامه امام زمان علیه السلام به شیخ مفید رضی الله عنه اثبات کنیم. در عین حال دو حدیث دیگر را هم برای محکم‌تر بودن ادعایمان نقل می‌کنیم.

۱ - «اسحاق بن عمار» در حدیث موثق خود می‌گوید: حضرت صادق علیه السلام به من فرمودند،

«یا ابا اسحق ان هذا الأمر قد أخر مرتین^(۲)».

«ای اسحاق! این امر فرج دو مرتبه به تأخیر افتاده است.»

۲ - هم چنین از آن حضرت نقل شده است که فرمودند:

(۱) - «بحار الأنوار»، ج ۵۲، ص ۱۳۱، ح ۳۴، از «تفسیر عیاشی»، ج ۲، ص ۱۵۴.

(۲) - «غیبت نعمانی»، ص ۲۹۲، ح ۹.

عن عثمان النوا قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول، «كان هذا الأمر فيّ، فأخّره الله، و يفعل بعد في ذرّيتي ما يشاء^(۱)».

«امر فرج را خدای تعالی می‌خواست بر دست من انجام دهد، ولی آن را به تأخیر انداخت و در هر کدام از ذرّیه‌ام که بخواهد انجام می‌دهد».

که خلاصه می‌بینیم موضوع فرج اهل البیت علیهم السلام چیزی است که از همان زمانها باید انجام می‌شده است، اما با درست شدن آن موانع و سدهای بزرگ این امر دچار تأخیرات زیاد گردید؛ یعنی نه فقط یک بار تأخیر که بسیار زیاد تأخیر و از این که می‌بینیم در ظرف کمتر از یک قرن (بین سالهای ۶۰ تا ۱۴۰) با وجود ظهور ائمه اطهار علیهم السلام این قدر زمان فرج به عقب افتاد پس باید خودمان حساب قرنهای بعدی را که امام غائب بوده و هستند را بکنیم.



تاریخ گواهی می‌دهد

چون در این چند روایت صحبت از فرج در سال ۷۰ و ۱۴۰ و عصر امامت امام باقر و امام صادق علیهم السلام شده است خوبست که این موضوع را از نظر تاریخی هم به طور خلاصه بررسی کنیم که اگر به حدود دوران امامت این دو امام بزرگوار نگاهی بیندازیم، متوجه می‌شویم که در آن زمان به خاطر اختلافات امویان و عباسیان زمینه بسیار مناسبی برای تشکیل حکومت و فرج اهل البیت علیهم السلام و دوستانشان فراهم بوده است ولی متأسفانه به دلیل غفلت شیعیان و آماده اطاعت نبودن آنان از فرمانهای امامشان این امر مقدّس عملی نشد، و همان طوری که خودشان در حدیثی که به تازگی نقل کردیم فرموده‌اند، این امر از امام صادق علیهم السلام برداشته شد و به تأخیر افتاد.

(۱) - غیبت شیخ طوسی رحمته الله، ص ۴۲۸، ح ۴۱۸.

بنابراین و با توجه به این دلایل محکم با کمال جرأت می‌توان گفت ظهور امام‌زمان علیه السلام تا به حال تأخیر شده‌است و واقعاً از وقت خودش به عقب افتاده، لذا ما باید برای آن فکری کنیم و به دنبال برداشتن موانع آن باشیم و آنها را رفع کنیم و الاً هرچه بگذرد دیرتر می‌شود و طبعاً مصائب و محنتها هم بیشتر می‌شوند و این امر هیچ‌گاه تحقق نخواهد یافت مگر آن‌که به پیمانۀ خودش برسد.



پگونه در ظرف یک شب کارهای ظهور انجام می‌شود؟

یکی از چیزهایی که در لابه‌لای احادیث و روایات فرموده‌اند این است که:
«خدای تعالی کار ظهور حضرت را در ظرف یک شب انجام می‌دهد.

حضرت باقر علیه السلام فرمودند:

«یصلح الله عزوجل أمره فی لیلة واحدة^(۱)».

«خدا کارهای مربوط به ظهور او را یک‌شبه

انجام می‌دهد».

شاید این قبیل احادیث مرادشان این است که از ما شیعیان حرکت و تصمیم و از خدای تعالی انجام ظهور و فرج، پس با یک تصمیم می‌توانیم حضرتش را دعوت کنیم و ایشان هم تشریف آورده، و دنیا را (نه تنها ما را) از ظلم و ستم و هزاران بدبختی و فلاکت مادی و معنوی خارج سازند آن‌هم با نیروهای الهی و معنوی که مسلماً سازندگی و اصلاح اوضاع عالم توسط حضرت بقیة الله الأعظم ارواحنا فداه خیلی سریع انجام خواهد شد.



(۱) - «کمال‌الدین»، ج ۱، ص ۳۲۹، ح ۱۲.

فصله مطالب فصل هشتم

آن دسته احادیثی که فرموده‌اند: «کسانی که برای ظهور وقت تعیین می‌کنند دروغ‌گویند.» منظورشان این است که نباید برای ظهور وقت حتمی تعیین کرد و لذا خود ائمه علیهم‌السلام که گاهی وقت تعیین کرده‌اند، وقت غیر حتمی بوده است.

و به شهادت حدیث امام صادق علیه‌السلام به «عثمان النواء» قرار بوده امر فرج به دست ایشان باشد، ولی این کار به خاطر افشای اسرار اهل‌البیت علیهم‌السلام توسط شیعیان به تأخیر افتاد، که این موضوع را با مراجعه به تاریخ آن زمان هم می‌توان فهمید.



فصل نهم

راههای خروج از غیبت

در عصر ما

راههای خروج از غیبت در عصر ما

تا این جا معلوم شد که در زمان ما چه چیزهایی باعث ادامه غیبت امام زمان علیه السلام هستند و اشکال کار کجاست و این ما هستیم که باید برای از بین بردن این اشکالات آستین همت را بالا بزنیم و به فکر رفعشان باشیم.

اما از کجا باید شروع کنیم و چگونه می توانیم در رفع این موانع موفق شویم؟ آیا خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام همان طوری که از غیبت و اسرار و عوامل آن برایمان گفته اند، در زمینه رفع این مشکل هم دستورالعمل و راهی که بشود آن را پیاده کرد، بیان کرده اند، یا خودمان باید با فکر خویش از این دوران سیاه خارج شویم؟

در جواب عرض می کنیم که، اگرچه ما باعث این غیبت محنت اثر شده ایم، ولی در عین حال آن مهربانان باز هم از لطف خویش کم نکرده اند و برای این امر مهم هم راههایی را پیش پای ما گذاشته اند.

بنابراین ما هم با توسل به کلمات آنان اولین قدم را برای نجات از این زندان مخوف برداشته و ان شاء الله گامهای بعدی را پس از آن برمی داریم.

خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام فرموده اند که، در زمان غیبت چه کارهایی را باید انجام دهید تا از آن مهلکه خارج شوید، و دستورات شما شیعیان و کسانی که غیبت به خاطر عمل نکردن به وظیفه تان است، در آن زمان چیست.

این دستورات عبارتند از:

۱ - پناه بردن به خدا

اولین دستوری که در زمان غیبت برای ما شیعیان فرموده‌اند این است که در آن دوران به خدای مهربان پناه ببریم و به این وسیله از آن وضعیت خارج شویم.

«ابو حمزه ثمالی» از امام محمد باقر علیه السلام نقل می‌کند که ایشان فرمودند:

«به درستی که نزدیکترین مردم به خدای عزّ و جلّ و داناترین آنها به او و مهربانترین افراد نسبت به مردم، پیامبر اکرم و ائمه هدی علیهم السلام هستند؛ هر جا داخل شدند شما هم داخل شوید و از هر کس جدا شدند شما هم جدا شوید. به درستی که حق در آنهاست و آنها اوصیاء پیامبرند و همین‌ها پیشوایان شما هستند. هر جا آنها را دیدید از آنها پیروی کنید و اگر زمانی رسید که هیچ‌کدام از ایشان را ندیدید (غیبت آنها پیش آمد) «به خدای تعالی پناه ببرید» و بر روش و سنت صحیحی که عمل می‌کرده‌اید (پیروی از ائمه اطهار علیهم السلام) باشید و دوست بدارید کسی را که قبلاً دوست داشته‌اید (اهل‌البیت علیهم السلام) و دشمن دارید هر کس را دشمن داشته‌اید (دشمنان اهل‌البیت علیهم السلام) پس در این صورت چقدر زود و سریع فرج به شما روی می‌آورد^(۱)».

□

۲ - عمل کردن به سنت اهل‌بیت علیهم السلام

این دستور را که در حدیث قبلی هم خواندیم به عنوان مورد دیگری که توجه به آن ما را از زمان غیبت امام زمان خارج می‌کند بیان کرده‌اند. لذا اضافه بر آن حدیث

(۱) - «کمال‌الدین»، ج ۱، ص ۳۲۸، ح ۸.

روایت دیگری را هم در این زمینه نقل می‌کنیم.

«ابان بن تغلب رضی الله عنه می‌گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمودند،

«زمانی برسد که مردم هیچ کاری نتوانند بکنند. در آن زمان علم بین دو مسجد (مکه و مدینه) جمع می‌شود، همان طوری که مار در لانه خود جمع می‌شود^(۱). در این هنگام خدای تعالی ستاره مردم (امامشان) را برایشان ظاهر می‌کند.»

«ابان بن تغلب» می‌گوید: پرسیدم منظور از این که هیچ کاری نمی‌توانند بکنند چیست؟ حضرت فرمودند: غیبت و نبودن امام. پرسیدم: پس ما در آن زمان چه کنیم؟ فرمودند:

«بر دین و روش اهل البیت علیهم السلام استوار باشید (عمل به دستورات دینی کنید) تا خدای تعالی ستاره (امام) شما را برایتان ظاهر سازد^(۲).»



۳ - محبت اهل البیت علیهم السلام و بیزاریبودن از دشمنان آنها

مورد بعدی محبت اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام و بیزاریبودن از دشمنان آنهاست. که اگرچه این موضوع در خیلی جاها مفید است، ولی بی‌شک برای رفع مشکل غیبت اثر مخصوصی دارد که در حدیثی که «ابو حمزه ثمالی» از امام باقر علیه السلام نقل کرده بود و ما تمام آنرا ذکر کردیم مطلب به وضوح دیده می‌شود که فرمودند:

«...دوست بدارید کسی را که قبلاً دوست داشته‌اید
(اهل البیت علیهم السلام را) و دشمن دارید هر کس را دشمن

(۱) - شاید کنایه از آن است که علم جمع می‌شود و کسی به آن دسترسی نخواهد داشت، نه آنکه اصلاً از بین

(۲) - «بحار الأنوار»، ج ۵۲، ص ۱۳۴، ح ۳۸.

رفته باشد.

داشته‌اید (دشمنان اهل‌البیت علیهم‌السلام را) پس چقدر زود و سریع فرج به شما روی می‌آورد...^(۱)»

که می‌بینیم اثر خیلی مهمی را برای این موضوع که از اصول اولیه اسلامی و دینی است بیان فرموده‌اند.



۴ - رعایت تقوی و پرهیزکاری

مورد چهارمی که در این زمینه هست رعایت اصل مهم و اساسی تقوی و پرهیزکاری است که مثل موضوع قبلی در همه جا لازم است و بلکه اگر وجود نداشته باشد اعمال انسان قبول نمی‌شود، همان‌طوری که خدای تعالی در قرآن کریم می‌فرماید:

«إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ»^(۲)

«خدا فقط اعمال اهل تقوا را قبول می‌کند».

نهایت این‌که در خصوص از بین بردن غیبت امام‌زمان علیه‌السلام اثر بسیار مهم و حساسی دارد که حضرت صادق علیه‌السلام به یکی از اصحابشان فرمودند:

«به‌درستی که برای صاحب این امر غیبتی هست؛ پس

باید هر بنده‌ای تقوی و پرهیزکاری را پیشه کند و به

دستورات دینش پایبند باشد»^(۳).

پس با رعایت آن می‌توانیم به نتیجه فوق‌العاده‌ای برسیم.



۵ - انتظار فرج

یکی دیگر از مواردی که به‌عنوان دستورالعمل دوران غیبت برای ما بیان شده و خیلی هم به آن اهمیت داده‌اند، موضوع «انتظار فرج» است. درباره این عامل بسیار مهم

(۲) - سوره مائده، آیه ۲۷.

(۱) - «کمال‌الدین»، ج ۱، ص ۳۲۸، ح ۸.

(۳) - «کمال‌الدین»، ج ۲، ص ۳۴۳، ح ۲۵.

احادیث زیادی وارد شده که نشان‌دهنده خصوصیت ممتاز آن است، و این به دلیل اثر سازنده‌ای است که بر روح و اخلاق دارد.

از جمله دستوراتی که در این زمینه وارد شده این است که خدای تعالی می‌فرماید:

«فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ^(۱)».

«شما منتظر باشید، به درستی که من هم همراه شما از

منتظران هستم».

«محمد بن الفضیل» می‌گوید: از حضرت رضاعلی^(ع) راجع به فرج پرسیدم. حضرت

فرمودند:

«آیا نمی‌دانی که انتظار فرج خود از فرج است (و مقدمه

فرج و گشایش کامل خواهد بود) خدای تعالی می‌فرماید،

شما منتظر باشید، من هم به همراه شما از منتظران (ظهور و

فرج حضرت بقیه الله الأعظم^(ع) هستم^(۲)».

همچنین «ابو خالد کابلی^(ع)» از امام سجاده^(ع) نقل می‌کند که:

«انتظار الفرّج من أعظم الفرّج^(۳)».

«انتظار فرج (حضرت بقیه الله ارواحنا فداه) از بزرگترین

گشایشهاست».

و جناب «علی بن مهزیار» می‌گوید: نامه‌ای برای امام هادی^(ع) نوشتم و از ایشان

راجع به فرج پرسیدم. حضرت در جوابم نوشتند:

«إذا غاب صاحبكم عن دار الظالمين فتوقّعوا الفرّج^(۴)».

«هرگاه امام شما از بین ظالمان و ستمگران مخفی شد،

(۱) - سوره اعراف، آیه ۷۱.

(۲) - «تفسیر برهان»، ج ۴، ص ۷۱ از «تفسیر عیاشی»، ج ۲، ص ۱۳۸، ح ۵۰.

(۳) - «بحار الأنوار»، ج ۵۲، ص ۱۲۲، ح ۴. (۴) - «کمال الدین»، ج ۲، ص ۳۸۰، ح ۲.

چشم به راه فرج آن حضرت باشید».

در این زمینه «مفضل بن عمر جعفی» (راوی توحید مفضل) از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که حضرت فرمودند:

«أقرب ما يكون العباد من الله عز وجل، و أرضى ما يكون عنهم، إذا افتقدوا حجة الله عز وجل، فلم يظهر لهم، و لم يعلموا بمكانه، و هم في ذلك يعلمون أنه لم تبطل حجج الله عنهم و بيناته، فعندها فتوقعوا الفرج صباحاً و مساءً. و ان أشد ما يكون غضب الله تعالى على أعدائه إذا افتقدوا حجة الله فلم يظهر لهم، و قد علم أن أوليائه لا يرتابون، و لو علم أنهم يرتابون لما غيب عنهم حجته طرفة عين، و لا يكون ذلك إلا على رأس شرار الناس^(۱)».

«نزدیکترین جایی که خدای تعالی به بندگانش هست و همچنین بیشترین زمانی که از ایشان راضی است، وقتی است که حجت الهی را از دست بدهند و او برایشان ظاهر نشود و جایش را ندانند؛ در عین حال یقین دارند که آن حجت باقی است و باطل نشده، پس در آن هنگام هر صبح و شام منتظر فرج باشید».

«و بیشترین زمانی که خدا نسبت به دشمنانش خشمگین می‌شود وقتی است که حجت الهی در بین مردم نباشد و برایشان ظاهر نشود».

«خدای تعالی می‌داند که دوستانش (با غیبت) به

شک و شبهه نمی‌افتند (و از دین بیرون نمی‌روند) و اگر می‌دانست آنها از دین خارج می‌شوند هیچ‌گاه حجت خود را از جلو چشم آنها غائب نمی‌کرد (اصلاً غیبت نمی‌شد). و از غیبت حضرت بقیة الله علیه السلام جز به مردم بدکردار (که به خاطر شک و دلی نسبت به حضرت از دین بیرون می‌روند) ضرری نمی‌رسد».

همین‌طور «حسن بن جهم» می‌گوید: از حضرت رضا علیه السلام این‌طور خواستم که، راجع به فرج برای من قدری توضیح فرمایید. حضرت فرمودند:

«أولست تعلم أن انتظار الفرج من الفرج؟» قلت: لا أدري إلا أن تعلمني. فقال عليه السلام: «نعم، انتظار الفرج من الفرج»^(۱).

«آیا نمی‌دانی که انتظار فرج خود بخشی از فرج است؟» عرض کردم: نه نمی‌دانم چیزی را مگر آن‌که شما به من تعلیم دهید.

فرمودند: «بله، انتظار فرج خودش بخشی از فرج است»^(۲).

و در این خصوص روایتی را «ابوبصیر» نقل کرده است. او می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم،

«جعلت فداك، متى الفرج؟ فقال عليه السلام: يا أبا بصير! أنت ممن

(۱) - «بحار الأنوار»، ج ۵۲، ص ۱۳۰، ح ۲۹.

(۲) - طبعاً انتظار فرج مقدمه فرج است. چون اگر همین انتظار نباشد فرج کامل که بعد از انتظار آن است حاصل نخواهد شد.

ممکن است این قسمت حدیث را به این شکل معنا کنیم که: «از اثرات فرج یکی همین انتظاری است که صاحبش آن را داراست».

..... مطلع الفجر

یرید دنیا؟ من عرف هذا الأمر فقد فرج عنه بانتظاره^(۱)».

فدای شما کردم، فرج و گشایش کی می رسد؟

حضرت فرمودند: «ای ابابصیر! مگر تو از کسانی هستی

که طالب دنیایند (و فرج را فقط به معنای راحتی دنیوی و

مادی می دانند)؟! هر کس این امر (واقعیت دین و ظهور

حضرتش ولی عصر^(عجل) را بشناسد (و قبول کند) پس همین

منتظر بودن برای او فرج و گشایش خواهد بود».

و اما مولایم حضرت عبدالعظیم حسنی^(عجل) می فرمایند:

دخلت علی سیدی محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن

محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب^(عجل) و أنا أريد أن

أسأله عن القائم أهو المهديّ أو غيره، فابتدأني فقال لي:

«يا أبا القاسم! ان القائم منا هو المهديّ الَّذي يجب أن ينتظر

في غيبته و يطاع في ظهوره، و هو الثالث من ولدي. و الَّذي بعث

محمدًا بالنبوة، و خصّنا بالأمامة، أنه لو لم يبق من الدنيا اليوم

واحد، لطول الله ذلك اليوم حتّى يخرج فيه فيملاً الأرض قسطاً و

عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً، و أن الله تبارك و تعالی ليصلح له

أمره في ليلة كما أصلح أمر كلمه موسى^(عجل)، اذ ذهب ليقتبس

لأهله ناراً فرجع و هو رسول نبي».

ثم قال^(عجل): «أفضل أعمال شيعتنا انتظار الفرج^(۲)».

به حضور حضرت امام محمدتقی^(عجل) رسیدم

در حالی که می خواستم از ایشان راجع به قائم اهل بیت^(عجل)

(۲) - «کمال الدین»، ج ۲، ص ۳۷۷، ح ۱.

(۱) - «بحار الأنوار»، ج ۵۲، ص ۱۴۲، ح ۵۴.

فصل نهم / راههای خروج از غیبت ۱۶۳ ●

(امامی که از اهل البیت علیهم السلام قیام می‌کند) سؤال کنم، که آیا ایشان همان حضرت مهدی علیه السلام است یا کسی غیر از آن حضرت.

آقا امام جواد علیه السلام قبل از آن که من چیزی بگویم فرمودند:
«ای ابوالقاسم! (کنیه حضرت عبدالعظیم حسنی رضی الله عنه)
به درستی که قائم ما همان مهدی است که «واجب است در
زمان غیبت منتظرش بود» و در زمان ظهورش اطاعت شود.
او نواده سوم من است. قسم به آن کسی که رسول الله صلی الله علیه و آله را به
نبوت مبعوث کرد، و امامت را فقط در ما قرارداد، اگر از عمر
دنیا تنها یک روز باقی بماند حتماً آن روز را خدای مقتدر
آن قدر طولانی می‌کند تا ایشان قیام فرماید، و زمین را پر از
عدل و داد نماید بعد از آن که پر از ظلم و ستم شده باشد.
و به درستی که خدای تعالی برنامه‌های ظهور او را
یک شبه آماده می‌کند، همان طوری که برنامه حضرت
موسی علیه السلام را مهیا نمود، یعنی وقتی که موسی برای آوردن
آتش رفت فردی معمولی بود، اما هنگامی که برگشت پیامبر
گردید و بر امتش مبعوث شده بود».

بعد حضرت جواد علیه السلام فرمودند:

«با فضیلت ترین اعمال شیعیان ما انتظار فرج است».

اینها دستوراتی بود که در خصوص «انتظار فرج» از منابع موجود استخراج کردیم، و البته روایات دیگری هم در این زمینه داریم که به خاطر اختصار به همین چند مورد

اكتفامی كنیم^(۱).



معنای انتظار

بد نیست که در این جا انتظار را معنا کنیم و بگوییم:

انتظار یعنی چه؟ این چه چیزی است که افضل عبادات است و این همه مورد تأکید خدای تعالی در قرآن کریم، و اصرار معصومین علیهم السلام در احادیث و روایات می باشد؟ آیا تنها همین که بگوییم منتظریم همان کفایت می کند یا این که مطلب چیز بزرگتر و مهمتری است؟

در جواب می گوییم: درست است که اگر انتظار را به این شکل معنا کنیم بالأخره فوایدی هم خواهد داشت، ولی یقیناً و وجداناً این انتظار آن چیزی نخواهد بود که از ما خواسته اند؛ زیرا اگر واقعاً کسی منتظر چیزی باشد حتماً خود را آماده می کند تا از آن چیز آن طوری که باید و شاید استقبال کند و نسبت به آن هیچ کوتاهی نداشته باشد.

برای روشنتر شدن این موضوع به این مثال توجه کنید:

کشاورزی که می خواهد از زمین زراعتی خویش بهره ای ببرد و نیاز به باران دارد، اگر همین طور کنار زمین خود نشسته و چشم به راه ابر و باران باشد، آیا این فائده ای به حالش خواهد داشت؟ یقیناً نه، بلکه بایستی زمین خود را شخم بزند و بذر در آن بپاشد و کارهای مقدماتی کشت و زرع را انجام دهد، تا این که وقتی باران رحمت الهی باریدن گرفت، بتواند از آن کمال استفاده را ببرد و زحمت و انتظار او به موقع خود نتیجه بدهد. پس این یک نحوه انتظار است، و آن کسی که کنار زمین زراعتی خویش بی تفاوت نشسته ولی چشم به ابر و آسمان دوخته هم یک انتظار است، اما کدام یک از این دو با عقل و منطق و وجدان جور در می آید؟

(۱) - برای دانستن آیات و احادیث بیشتر در این زمینه به کتابهای «بحار الأنوار»، «کمال الدین» و «مکیال المکارم» مراجعه شود.

یقیناً آن صورتی که مقدمات باران را مهیا کرده باشد؛ و الا اگر این مقدمات را آماده نکرده باشد و حتی باران هم بیارد، هیچ فائده‌ای برای او نخواهد داشت و «این باران که در لطافت طبعش خلاف نیست، در باغ لاله روید و در شوره‌زار خس».

عین این مثال را در خصوص انتظار حضرت ولی عصر ارواحنا فداه می‌توانیم بگوییم، یعنی اگر کسی فقط بگوید: «من منتظر آن مصلح کل هستم.» این ارزش چندانی نخواهد داشت؛ در مقابل کسی که بگوید: «منتظرم آن سرور و مولای عزیز بیاید، پس به وضع خودم برسم، به زندگی ام برسم و آن را مورد رضایت حضرتش کنم، به وضع کار و کاسبی ام برسم، به وضع چشم و زبان و گوش و قلبم برسم که مورد رضایت حضرت باشند، به وضع روحیات و اخلاقیاتم برسم، تا اگر مولی تشریف‌آوردند از آنها رنجیده خاطر نشوند».

یقیناً این شخص خود را مهیا و منتظر باران رحمت حضرت ولی عصر علیه السلام قرار داده است و همین که مولا ظهور فرمایند، اولین کسی که از آن وجود نازنین بهره‌می‌برد همین شخص خواهد بود؛ اگرچه قبل از آن هم بی‌بهره نبوده است، به شهادت حدیث «ابو خالد کابلی» از امام سجاده علیه السلام که در گذشته آن را نقل کردیم که حضرت فرمودند: «اینها در زمان غیبت به حدی از کمال رسیده‌اند که، آن دوران برایشان مثل ظهور شده است».

بنابراین معلوم می‌شود که اگر این همه تأکید و اصرار بر انتظار فرج شده روی چه علت و حکمتی بوده است. و همین را هم عقل و وجدان و انسانیت و قرآن و احادیث می‌پذیرند و به آن هم امر می‌کنند.

ضمن این که افضل اعمال بودن، که راجع به انتظار گفته شده نمی‌تواند چیزی جز این باشد. زیرا به چیزی عمل می‌گویند که به مرحله اجرا درآید. و آنچه مسلم است این است که اگر کسی به خاطر انتظار دست به دعا برداشت، و یا دست از خلاف‌کاریهای همیشگی اش کشید، یا کارهای صالح و نیک انجام داد، این را عمل می‌گویند، و خیلی

بعید است که حرف و لقلقه زبان که به روح و دل نرسیده باشد را انتظار بگویند.

لذا انتظار یعنی، دعای برای فرج و عمل برای فرج که نتیجه این دو:

تسریع در امر ظهور و فرج است.



۶ - دعای زیاد برای تعجیل فرج.

دستور دیگری که برای این زمانی که ما در آن به سر می‌بریم به ما داده شده و به عنوان درمان این گرفتاری به ما معرفی شده است آن است که برای فرج «زیاد دعا کنیم». این مطلب را می‌توانیم از روایت زیر به خوبی بفهمیم.

«اسحاق بن یعقوب» می‌گوید: از جناب «محمد بن عثمان العمروی رضی الله عنه» (نائب دوم حضرت ولی عصر علیه السلام در غیبت صغری) درخواست کردم نامه مرا خدمت حضرت بقیة الله الأعظم ارواحنا فداه برساند، چون در آن سوالاتی داشتم که بر من مشکل شده بود. پس از مدتی توقیع و نامه حضرت در جواب نامه‌ام رسید (چون طولانی است فقط شاهد خودمان را نقل می‌کنیم) که:

«و أكثروا الدعاء بتعجيل الفرج، فان ذلك فرجكم و السلام

عليك يا اسحاق بن يعقوب و على من اتبع الهدى^(۱)».

«برای تعجیل در امر فرج زیاد دعا کنید که خود همین

موجب گشایش و فرج الهی برای شماست».

همچنین حدیثی که مکرر آنرا ذکر کرده‌ایم ولی در عین حال باز هم فوائد

بی‌شماری دارد، به این موضوع صراحت دارد. «فضل بن ابی قره» می‌گوید: که از

امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمودند،

خدای تعالی به ابراهیم علیه السلام وحی فرستاد که: «به‌زودی

صاحب فرزندی خواهد شد». ابراهیم علیه السلام این مطلب را به ساره فرمود. ساره گفت:

آیا من فرزندی بیاورم درحالی که پیرزنی بیش نیستم (این امر امکان ندارد).

خدای تعالی به ابراهیم علیه السلام وحی فرستاد که: «ساره به زودی صاحب فرزندی می شود و فرزندان و نوادگان او تا چهارصد سال مورد عذاب و شکنجه قرار می گیرند، به خاطر این که کلام مرا با این سخن خویش رد کرد».

هنگامی که عذاب بر بنی اسرائیل طول کشید چهل روز (فقط) در درگاه الهی ضجه و گریه کردند. در این جا خدای تعالی به موسی و هارون وحی فرستاد که:

«آنان را از فرعون رهایی می بخشد.» و صد و هفتاد سال از کل مدت چهارصد سال را کم کرد.

شما شیعیان هم همین طور هستید که اگر این کار را بکنید (در درگاه الهی ضجه و ناله کنید) حتماً خدای تعالی فرج ما را می رساند. اما اگر این کار را نکنید، غیبت (حضرت بقیة الله روحی فداء) تا آخرین زمان ممکن به طول می انجامد^(۱).

۷ - اعتقاد به این که مل مشکلات فقط با ظهور است

آخرین چیزی که از آن برای خارج شدن از دوران غیبت می توان استفاده زیادی کرد، این است که معتقد باشیم که تنها کسی که می تواند همه دنیا را اصلاح کند و تمام مردم را

(۱) - «بحار الأنوار»، ج ۵۲، ص ۱۳۱، ح ۳۴، از «تفسیر عیاشی»، ج ۲، ص ۱۵۴.

از شیرینی صلح و صفا و عدالت بهره‌مند سازد، وجود مقدّس حضرت بقیة الله ارواحنا فداه است.

ناگفته نماند که این اعتقاد منافاتی با مسأله مهمّ «امر به معروف» و «نهی از منکر» ندارد. بلکه یکی از وظائف شیعیان آن است که تا حدّ امکان این دو واجب الهی را با کمال جدّیت انجام دهند و آنها را برپا بدارند، نهایت این که اصلاح کلّ دنیا، آن هم با وجود این ابرقدرتها و طاغوت‌های بزرگ کاری است که فقط از دست آن امام مقتدر و نیرومند بر می‌آید.

مضافاً بر این که ظهور حضرت فقط برای سرکوب کردن طاغوتها و ظالمان نیست که بگوییم خود مردم می‌توانند با همبستگی و یک پارچگی آنان را سرنگون کنند^(۱)، بلکه آثار و برکات ظهور امام زمان علیه السلام به قدری زیاد است که این موضوع در برابر آنها بسیار اندک است، و یقیناً آن پیشرفتهای علمی و فرهنگی و اخلاقی و... چیزهایی است که جز با اتکاء به منبع وحی و واسطه الهی دسترسی به آنها ممکن نیست.

بنابراین باید معتقد باشیم که تنها شخصیتی که می‌تواند تمام مردم دنیا را از مهالک نجات دهد، و آنها را به سعادت دنیا و آخرت برساند، حضرت بقیة الله ارواحنا فداه هستند. لذا امام صادق علیه السلام در این باره فرموده‌اند:

«ما یكون هذا الأمر حتى لا يبقى صنف من الناس الا قد وُلّوا
على الناس حتى لا يقول قائل انا لو ولينا لعدلنا، ثم يقوم القائم
بالحق والعدل^(۲)».

«امر فرج انجام نمی‌شود مگر زمانی که تمام اصناف
مردم حکومت را به دست بگیرند، و این به خاطر آن است که
بعداً کسانی نگویند که اگر سلطنت به دست ما می‌رسید ما

(۱) - همان طوری که در طول تاریخ این کار را زیاد انجام داده‌اند.

(۲) - «بحار الأنوار»، ج ۵۲، ص ۲۴۴، ح ۱۱۹ از «غیبت نعمانی».

هم عدالت را در دنیا منتشر می کردیم. و (خلاصه بعد از آن که همه اصناف حکومت کردند) قائم علیه السلام ظهور می کند و حق و عدالت را برپا می دارد».



نتیجه گیری

حال با توجه به این چند موردی که برای خارج شدن از غیبت امام زمان علیه السلام از آیات و احادیث بیان شد، کاملاً مطلب ما معلوم می شود، یعنی درمان درد کشنده غیبت کبری، و حل مشکل ظهور نکردن حضرت بقیه الله ارواحنا فداه همین ها و عمل به آنهاست. و ما به خاطر آن که از تفصیل زیاد جلوگیری کنیم، برای هر مورد به همین مقدار اکتفا کردیم^(۱). بنابراین معلوم می شود که در هر زمانی که اینها عمل شود - چه در گذشته و زمانهای ابتدایی غیبت و چه الآن و یا خدای ناکرده بعدها - همان زمان امام عصر علیه السلام ظهور خواهند نمود، و یقیناً در زمان ما عمل نکردن به آنهاست که موجب ادامه غیبت کبری شده است.



(۱) - احادیث بسیار زیاد دیگری هم در این زمینه هست که می توان به کتابهای مفصل در این باب از قبیل «کمال الدین»، «بحار الأنوار» ج ۵۲، «غیبت شیخ طوسی رحمته الله»، «غیبت نعمانی» و «مکیال المکارم» و غیره مراجعه نمود.

فصله مطالب فصل نهم

در احادیثی که از ائمه اطهار علیهم السلام به ما رسیده است هفت دستور برای خارج شدن از غیبت بیان شده است که از این قرارند:

۱- پناه بردن به خدا.

۲- عمل کردن به سنت اهل بیت علیهم السلام.

۳- محبت اهل البیت علیهم السلام و بیزار بودن از دشمنان آنها.

۴- رعایت تقوی و پرهیزکاری.

۵- انتظار فرج.

۶- دعای زیاد برای تعجیل فرج.

۷- اعتقاد به این که حل مشکلات فقط با ظهور است.

یقیناً منظور از انتظار، که این قدر به آن تأکید شده است تنها گفتن این که «ما منتظریم» کافی نیست، بلکه باید مثل کشاورزی که در انتظار باران مقدمات کشت و زرع را انجام می دهد، ما هم روح خودمان را آماده کنیم، و از همه نظر مطیع آن بزرگوا باشیم تا وقتی که تشریف آوردند، از وجود مقدّسشان کمال استفاده را ببریم.



فصل دهم

قضایای پیرامون دعا برای فرج

قضایای پیرامون دعا برای فرج

در این فصل با وجود احادیث زیادی که در گذشته برای خارج شدن از دوران غیبت گفتیم، باز هم به خاطر آن که تأکید خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام را بر مسأله «دعا برای فرج» بیشتر بفهمیم، قضایا و تشریفات را در این باره نقل می‌کنیم. به امید آن که با عمل به این دستورات مقدمات ظهور آقا و مولا یمان را فراهم کرده باشیم.

قضیه اول: تشرّف ماہ ممدعلی فشندی علیه السلام

در مسجد جمکران قم اعمال را به جا آورده و با همسرم می‌آمدم. دیدم آقای نورانی داخل صحن شده و قصد دارند داخل مسجد بروند. گفتم: این سید در این هوای گرم تابستان رسیده، تشنه است. ظرف آبی به دست او دادم تا بنوشد. پس از آن که ظرف آب را پس داد گفتم: آقا شما دعا کنید و فرج امام زمان علیه السلام را از خدا بخواهید تا امر فرجش نزدیک گردد.

فرمود: «شیعیان ما به اندازه آب خوردنی ما را نمی‌خواهند؛ اگر بخواهند دعا می‌کنند و فرج ما می‌رسد».

این را فرمود و تا نگاه کردم آقا را ندیدم. فهمیدم وجود مقدس امام زمان علیه السلام را زیارت

کردم و حضرتش امر به دعا نموده است^(۱).

□

قضیه دوم: تشرّف آیه الله سید محمد هاشمی گلپایگانی در عالم رؤیا

حجة الإسلام و المسلمین آقای حاج شیخ محمد باقر ملبوبی صاحب کتاب «الوقائع و الحوادث» خوابی را که خود از مرحوم آیه الله سید محمد هاشمی گلپایگانی شنیده اند، طبق درخواست نویسنده چنین مرقوم فرموده اند:

حجة الإسلام مرحوم سید محمد گلپایگانی، فرزند آیه الله سید جمال گلپایگانی رحمة الله علیهما فرمود:

پس از فوت مرحوم پدرم، شبی در خواب حضورشان مشرف و ایشان در اطاقی مفروش به زیلو و فاقد اثاث نشسته اند. گفتم: پدر اگر خبری نیست ما هم دنبال کارمان برویم. وضع طلبگی در گذشته و حال همین است که به چشم می خورد. فرمود: پسر حرف مزین! هم اکنون ولی امر عجل الله فرجه الشریف تشریف می آورند. آن گاه پدرم از جا برخواست. متوجه شدم محبوب کل عالم تشریف آوردند. پس از عرض سلام و جواب، حضرت قبل از این که من حرفی بزنم فرمود: «سید محمد، مقام پدرت این حجره محقر نیست، بلکه مقامش آن جاست».

بر اثر اشاره دست حضرت نگاه کردم، قصری با شکوه، ساختمانی با عظمت که **يُذْرِكُ وَلَا يُوصَفُ** است دیدم و خوشحال گردیدم.

عرض کردم: یا بن رسول الله، آیا وقت ظهور موفور السرور رسیده است تا دیدگان همه به جمال و حضور و ظهورت روشن شود؟
فرمود:

«لم تبق من العلامات الا المحتومات و ربما (أو فریما علی

(۱) - «شیفتگان حضرت مهدی علیه السلام»، ج ۱، ص ۱۵۵.

تردید منی) أوقعت فی مدة قليلة؛ فعلیکم بدعاء الفرّج».

«از علائم ظهور فقط علامات حتمی مانده است، و شاید

آنها نیز در مدّتی کوتاه به وقوع پیوندند. پس بر شما است که

دعا برای فرج نمایید^(۱).



قضیه سوم: تشرف آقا شیخ مسین سامرائی

حضرت آیه الله حاج میرزا احمد سیبویه، ساکن طهران از آقا شیخ حسین سامرائی که از اتقیاء اله منبر در عراق بودند نقل فرمودند:

در ایامی که در سامراء مشرف بودم، روز جمعه ای، طرف عصر در محراب مقدس رفتم. دیدم غیر از من احدی نیست و من حالی پیدا کرده و متوجه مقام صاحب الامر صلوات الله علیه شدم. در آن حال صدایی از پشت سر شنیدم که به فارسی فرمود:

«به شیعیان و دوستان ما بگویید که، خدا را قسم دهند به حق عمه ام حضرت زینب سلام الله علیها که فرج مرا نزدیک گرداند^(۲)».



قضیه چهارم: شفای مفلوح، سفارش به دعای فرج

یکی از خدمه جمکران می گوید: یک روز قبل از عاشورای حسینی در مسجد جمکران در حال قدم زدن بودم. مسجد خلوت بود. ناگاه متوجه مردی شدم که بسیار هیجان زده بود و به خدام مسجد که می رسید آنها را می بوسید و بغل می کرد. جلو رفتم بینم جریان چیست؟ آن مرد مرا هم در آغوش کشید و بوسید و اشک می ریخت. از او جریان را پرسیدم. گفت: چند وقت قبل با اتومبیل تصادف کردم و فلج شدم. پاهایم از کار افتاد. هر شب متوسّل به خدا و ائمه معصومین علیهم السلام می شدم.

(۱) - «شیفتگان حضرت مهدی علیه السلام»، ج ۱، ص ۱۸۴.

(۲) - «شیفتگان حضرت مهدی علیه السلام»، ج ۱، ص ۲۵۱.

امروز همراه خانواده‌ام به مسجد جمکران آمدم. از ظهر به بعد حال خوشی داشتم. متوسل به آقا شدم و از ایشان تقاضای شفای خود را می‌کردم. نیم‌ساعت قبل ناگاه دیدم مسجد نور عجیب و بوی خوشی دارد. به اطراف نگاه کردم، دیدم مولا امیرالمؤمنین و امام حسین و قمر بنی هاشم و امام زمان علیهم‌السلام در مسجد حضور دارند. با دیدن آنها دست و پای خود را گم کردم. نمی‌دانستم که چه کنم، که ناگاه آقا امام زمان علیه‌السلام به طرف من نگاه کردند و لطف ایشان شامل حال من شد به من فرمودند:

شما خوب شدید، «بروید به دیگران بگویید برای ظهورم دعا کنند که ظهور ان‌شاء الله نزدیک است».

و باز فرمودند: «امشب عزاداری خوب و مفصلی در این مکان برقرار می‌شود که ما در این جا می‌باشیم^(۱)».



قضیه پنجم: سفارش به دعای ندبه

مرحوم پدرم آقای حاج سید رضای ابطحی رضوان الله علیه برای من نقل می‌کرد: علت آن‌که در مشهد دعای ندبه مرسوم شد که خوانده شود این بود که: یکی از تجار اصفهان که مورد وثوق من و جمعی از علماء بود نقل می‌کرد: من در منزل اتاق بزرگی را به عنوان حسینیه اختصاص داده‌ام و اکثراً در آن جا روضه خوانی می‌کنم. شبی در خواب دیدم که من از منزل خارج شده‌ام و به طرف بازار می‌روم، ولی جمعی از علماء اصفهان به طرف منزل ما می‌آیند. وقتی به من رسیدند گفتند: فلانی کجا می‌روی؟ مگر نمی‌دانی منزلت روضه است؟ گفتم: نه، منزل ما روضه نیست. گفتند: چرا منزلت روضه است و ما هم آن جا می‌رویم و حضرت بقیه الله علیه‌السلام هم آن جا تشریف دارند.

(۱) - «مسجد جمکران تجلیگاه صاحب‌الزمان علیه‌السلام»، ص ۱۲۵، محرم ۱۴۱۲.

من فوراً با عجله خواستم به طرف منزل بروم، آنها به من گفتند: با ادب وارد منزل شو. من مؤدبانه وارد شدم، دیدم جمعی از علماء در حسینیه نشسته و در صدر مجلس هم حضرت ولی عصر علیه السلام نشسته‌اند.

وقتی به قیافه آن حضرت دقیق شدم، مثل آن‌که ایشان را در جایی دیده‌ام، لذا از آن حضرت سؤال کردم که آقا من شما را کجا دیده‌ام؟

فرمود: «همین امسال، در مکه، در آن نیمه شب در مسجدالحرام، وقتی آمدی نزد من و لباسهایت را نزد من گذاشتی و من به تو گفتم، مفاتیح را زیر لباسهایت بگذار.»

تاجر اصفهانی می‌گفت: همین طور بود. یک شب در مکه خواب از سرم پریده بود. با خود گفتم: چه بهتر که به مسجدالحرام مشرف شوم و در آن جا بیتوته کنم و مشغول عبادت بشوم. لذا وارد مسجدالحرام شدم، به اطراف نگاه کردم که کسی را پیدا کنم لباسهایم را نزد او بگذارم و بروم وضو بگیرم. دیدم آقای در گوشه‌ای نشسته‌اند. خدمتش مشرف شدم و لباسهایم را نزد او گذاشتم. و می‌خواستم مفاتیح را روی لباسهایم بگذارم، فرمود: «مفاتیح را زیر لباسهایت بگذار.» و من طبق دستور ایشان عمل کردم و مفاتیح را زیر لباسهایم گذاشتم و رفتم و وضو گرفتم و برگشتم و تا صبح در خدمتش و در کنارش مشغول عبادت بودم، ولی در تمام این مدت حتی احتمال هم نمی‌دادم که او امام عصر روحی فداه باشد.

به هر حال در خواب از آقا سؤال کردم: فرج شما کی خواهد شد؟

فرمود: «نزدیک است؛ به شیعیان ما بگویند دعای ندبه روزهای جمعه بخوانند^(۱)».



قضیه ششم: دستور حضرت مجتبی علیه السلام به منبرها

صاحب کتاب «مکیال المکارم» از قول یکی از دوستانشان می‌فرماید: شبی در

(۱) - «ملاقات با امام زمان علیه السلام»، ج ۱، ص ۶۵، ملاقات هفتم.

خواب یا مکاشفه دیدم مولایمان امام حسن مجتبی علیه السلام را، پس ایشان به من مطالبی فرمودند که مضمونش این است:

«روی منبرها به مردم بگویید، و امرشان کنید توبه کنند و دعا کنند برای فرج حضرت ولی عصر علیه السلام و تعجیل ظهور ایشان. این دعا کردن مثل نماز میت واجب کفایی نیست که اگر بعضی از مردم انجام دهند از دیگران ساقط شود، بلکه مثل نمازهای پنجگانه شبانه روزی است که بر هر فرد از مکلفین واجب می شود^(۱)».



قصیه هفتم: دعا کنید صاحب این مسجد بیاید

مطلب دیگر جریان دوم حاج ولی الله. من با مرحوم امامی بساط چایی و آبدارخانه را اول نزدیک مسجد قرار داده بودیم. هر کس وارد مسجد می شد و می خواست برای اعمال داخل مسجد برود، دعوت می کردیم تا چایی بخورد. شبی بود که مرحوم آقای امامی گفت: ظرفهای آب خالی شده، یکی از آقایان این ظرفها را از آب انبار پر کند و بیاورد. کسی جواب نداد. من خودم دو ظرف را برداشتم و به طرف آب انبار رفتم. نزدیک آب انبار ترس و وحشتی احساس کردم. آب انبار تاریک و من هم دو ظرف سنگین را باید آب کنم و از پله ها بالا بیایم.

خلاصه دچار ترس و هراس شدم. ناگاه جوانی درب آب انبار ایستاده و کأن نیت مرا خواند. رو به من نمود و گفت: «شما برای خدا قدم برداشته و می خواهی آب ببری، مترس! خدا تو را کمک می کند، برو.» و چند نوبت پشت سر هم فرمود: «دعا کن خدا صاحب این مسجد را برساند».

من نفهمیدم چطور وارد آب انبار شدم و ظرفها را پر کردم و بالا آمدم. همین قدر متوجه شدم که آن جوان به من کمک کرده و نزدیک آبدارخانه رسیدیم. من دست بردم

(۱) - «مکیال المکارم»، ج ۱، ص ۴۳۸، سطر ۹.

یک استکان چائی برداشتم خواستم به دست او بدهم، دیدم کسی نیست. به دو نفر از افرادی که آن جا بودند گفتم:

این جوان کجا رفت؟ گفتند: ما کسی را با تو ندیدیم. فهمیدم که از ناحیه آقا مرا یاری دادند و آقا این جوان را به کمک من فرستاده است^(۱).



قضیه هشتم: به شیعه‌ها بگو برام دعا کند

یک نفر از رفقا از یزد نامه‌ای به من نوشته، آدمی دینی خوبی است، از عاشقان امام زمان علیه السلام است، از رفقای من است. در نامه نوشته که من را چند روز است منقلب کرده. گرچه این پیغام خیلی به علماء رسیده، به مرحوم مجلسی گفته، به شیخ مرتضی انصاری گفته، به مرحوم حاج شیخ عبدالکریم گفته، به مرحوم آقا سید ابوالحسن اصفهانی گفته، به بعضی از اوتاد دیگر گفته.

این بنده خدا نوشته، من چهل شب چهارشنبه از یزد می‌آمدم قم مسجد جمکران، توسلی و حاجتی داشتم.

نوشته، شب چهارشنبه چهلمی دو هفته قبل بود. در مسجد جمکران خسته بودم، گفتم ساعتی اول شب بخوابم، سحر بلندشوم، برنامه‌ام را انجام دهم. صحن حیاط هوا گرم بود. خوابیده بودم، یک وقت دیدم از در مسجد جمکران یک مشت طلبه‌ها ریختند تو. گفتم چه خبر است؟ گفتند: آقا آمده.

گفت: من خوشحال دویدم رفتم جلو، آقا را دیدم، اما نتوانستم جلو بروم. گفتم: آقا آمده‌اند که آمده باشند؟

خودش فرمود: «نه، برو به مردم بگو دعا کنند خدا فرجم را نزدیک کند».

به خدا قسم! آی مردم! دعاها تان اثر دارد. ناله‌ها تان اثر دارد.

(۱) - «شیفتگان حضرت مهدی علیه السلام»، ج ۲، ص ۲۹۵.

خود آقا به مرحوم مجلسی فرموده: «مجلسی به شیعه‌ها بگو برام دعا کنند».
هی پیغام می‌دهد. به خدا دلش خونست^(۱).



قضیه نهم: نامه محبت‌آمیز به شیعیان در سالهای اخیر

در سالهای اخیر؛ یعنی سال ۱۴۰۴ هجری قمری نامه‌ای با یک دنیا محبت به شیعیان خود فرستادند.

شرح این نامه را از این جا آغاز می‌کنیم که، حدوداً سال ۱۴۱۰ هجری قمری بود که یکی از علماء بزرگ اهل معنی قضیه زیر را برای من و جمعی از دوستان اهل بیت عصمت علیهم‌السلام چنین نقل فرمودند:

یکی از دوستان امام عصر ارواحنا فداه نامه‌ای را از لبنان با قضیه مربوط به آنرا برایمان به این شرح ارسال نموده‌اند:

امام جماعت یکی از مساجد لبنان، به نام مسجد «السیده نرجس علیها‌السلام» یعنی مسجد حضرت نرگس مادر بزرگوار امام عصر ارواحنا فداه و افراد هیأت امنای مسجد، قسم مؤکد یاد نموده‌اند که در این مسجد در ماه محرم به نام حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام مؤمنین را اطعام می‌نمودیم.

و برای این منظور، به عنوان شرکت مردم در ثواب این عمل، صندوقی در آن محل نصب کرده بودیم، و چنانکه معمول است، صندوق دارای قفل، و فقط روزنه باریکی داشت که بتوان سگه یا اسکناسی را تا کرده، داخل آن بیندازند.

پس از مدتی که آنرا باز نمودیم، با کمال تعجب نامه‌ای به همراه شکلات بزرگ لبنانی در آن یافتیم که به هر صورت بخواهیم محاسبه نماییم، محال است بتوان آنرا از روزنه باریک، در صندوق داخل نموده باشند، و فقط باید با معجزه‌ای این کار

(۱) - «نغمه‌هایی از بلبل بوستان حضرت مهدی علیه‌السلام»، ج ۲، ص ۲۵۵.

انجام شده باشد، زیرا کلید آن نیز فقط دست خودمان بود.

وقتی نامه را باز نمودیم این جملات با ترتیب خاصی در آن نوشته شده بود: (که لازم

به تذکر است آن خط مبارک هیبت و عظمتی را در دل انسان ایجاد می کرد)

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

«وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ^(۱)»

«صَدَقَ اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ»

«أَنَا الْمَهْدِيُّ الْمُنْتَظَرُ»

«أَقَمْتُ الصَّلَاةَ فِي مَسْجِدِكُمْ»

«وَأَكَلْتُ مِمَّا أَكَلْتُمْ»

«وَدَعَوْتُ لَكُمْ»

«فَادْعُوا لِي بِالْفَرَجِ»

ترجمه این جملات:

«به نام خداوند بخشنده مهربان»

ای پیامبر ما! به مردم بگو: «هر عملی را که می خواهید انجام دهید، اما بدانید عمل

شما را خدا و رسول او و مؤمنون (ائمه هدی عليهم السلام) می بینند.»

راست فرموده است خداوند بلند مرتبه با عظمت.

من مهدی منتظر هستم.

در مسجد شما نماز را برپا داشتم.

و از آنچه شما خوردید من هم خوردم.

و برای شما دعا نمودم.

پس شما هم برای فرج من دعا کنید.

پس از نقل این نامه، دوستان آن حضرت از این همه لطف اشک شوق می ریختند و گریه می کردند.

در تأیید این نامه، چند روز بعد یکی از روحانیین معظم در حرم مطهر حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام، به طور اتفاقی تشرّفی به محضر مقدّس حضرت بقیة الله عجل الله تعالی فرجه الشریف پیدانموده و از آن حضرت درباره نامه فوق سؤال کرده بود، که حضرت در جواب فرموده بودند: «بلی، آن نامه از ما می باشد».

و من خودم آن روحانی عزیز و متّقی را دیدم و دوباره از ایشان هم تشرّف را پرسیدم، و ایشان آنرا برایم همان گونه که در بالا ذکر شد، بازگو فرمودند^(۱).



قضیه دهم: من صبر می کنم

از قضایای قبل جانسوزتر آن که، یکی از فقهاء آل محمد صلی الله علیه و آله و مراجع بزرگوار، سال ۱۴۱۵ هجری قمری چنین نقل می فرمود:

یکی از اشخاص مورد اعتماد، اخیراً حضرت بقیة الله ارواحنا فداه را در عالم رؤیا دید که تابلویی را روی سینه مبارکشان آویخته اند و در آن این جملات تقریباً به این صورت به چشم می خورد:

أَنَا صَابِرٌ عَلَىٰ هَذَا الْأَمْرِ

وَ لَكِن

أُنْدُبُونِي، أُنْدُبُونِي، أُنْدُبُونِي.

یعنی بر این امر صبر می کنم، و لکن با سوز و ناله، بلند بر من گریه کنید، گریه کنید، گریه کنید^(۲).



(۲) - «راهی به سوی نور»، ص ۱۸۰.

(۱) - «راهی به سوی نور»، ص ۱۳۲.

قضیه یازدهم: پیام به آیت الله قمی

حاج آقای اثنی عشری که از مروّجین دین و خاندان رسالت می باشند و در تهران سکونت دارند، داستان شنیدنی از مشهد و از بیت آیت الله آقای حاج آقا حسن قمی نقل کرده اند که جالب است، این شما و این هم داستان او از مشهد:

هر هفته شبهای سه شنبه آیت الله آقای حاج آقا حسن قمی در منزل خویش مجلس دعا و توسل داشتند و برای سلامتی و فرج امام عصر علیه السلام دعا می خواندند. راستی مجلس پرمعنویت و با روحی بود، خودشان با گریه و شور و خلوص و صف ناپذیری، دعای توسل را می خواندند و همه را دگرگون می ساختند.

یکی از شبهای سه شنبه، پس از مراسم دعا، من در گوشه ای نشسته و غرق در شور و اخلاص بودم که یکی آمد و گفت: آیت الله شما را می خواهد.

رفتم، دیدم که آقای قمی تنها در اطاق نشسته است. سلام گفتم و نشستم و فرمودند: کسی برای من و شما پیامی آورده است.

نگاه کردم، دیدم جوان خوش چهره و زیبایی آمد و کنار درب ایستاد و روبه آیت الله کرد و گفت: «من از طرف حضرت بقیه الله الأعظم برای شما و آقای اثنی عشری پیام دارم.»

آیت الله فرمودند: بگو پیامت چیست؟

گفت: «من مأموریت دارم به شما بگویم که حضرت فرمود،

برو به حاج آقا حسن قمی و اثنی عشری بگو، برای فرج من دعا کنید و این که خدا مرا از زندان غیبت نجات دهد.

این جمله را گفتم و رفتم. من از پی او روان شدم تا بیشتر با او صحبت کنم، اما گویی یک لحظه از نظرم ناپدید شد. دیدم آیت الله قمی هم حالش منقلب شد و در گریه و

اضطراب است^(۱).**قضیه چهاردهم: پیامی به یکی از فائمه‌های متدین**

این قضیه را در ماه مبارک رمضان سال ۱۴۲۱ که به شهر مقدس شوش دانیال عاشق برای تبلیغ رفته بودم، پس از حدود دو روز بعد از جریان، از همسر صاحب قضیه شنیدم و از ایشان خواستم که آن را برای من بنویسند، و در این جا نقل می‌کنم:

در تاریخ ۱۳۷۹ / ۹ / ۲۱ یا ۹ / ۲۲، در ماه مبارک رمضان، شبی که در خواب بودم، در عالم خواب دیدم که در میان حیاط منزل در حال گذر بودم که یک چیزی شبیه به پوست سیاهی توجّه مرا به خود جلب کرد، درحالی که اطرافیان توجهی به آن نداشتند و من به طرف آن کشیده شدم. آن را گرفتم و آن پوست سیاه را باز کردم. در میان آن نامه‌ای یافتم که با دست خطی زیبا نوشته شده بود و آن نوشته با خط مشکی بود. آن را خواندم و بعد از خواندن حال عجیبی به من دست داد و کاملاً منقلب گشتم، و در حالی که گریه و زاری می‌کردم، آن را می‌بوسیدم و به دیگران نشان می‌دادم، اما آنها هیچ‌گونه عکس‌العملی نشان نمی‌دادند و بی تفاوت بودند.

محتوای نامه این بود:

چرا برای ظهور امامتان دعا نمی‌کنید؟ کسی که برای فرج، محتاج دعای شما می‌باشد؟

و در زیر آن امضاء نموده و نام خود، یعنی امام مهدی عجل الله فرجه را نوشته بودند.

**قضیه پانزدهم: اگر مؤمن پس از نمازهایش...**

صاحب «مکیال المکارم» از قول یکی از زنده‌های مؤمنه که در عالم رؤیا و در زمان

(۱) - «کرامات صالحین»، ص ۱۷۶.

فصل دهم / قضایایی پیرامون دعا برای فرج ۱۸۵ ●

تسلط کفار بر این مملکت این خواب را دیده بود، نقل می کند که کسی در آن جا این مطلب را فرموده بود:

«اگر مؤمن پس از نمازهایش در دعانمودن برای فرج مولایش مواظبت و مداومت کند، همان طور که وقتی خودش مریض یا مقروض یا گرفتاری دیگری دارد برای رفع گرفتاری خود بر دعا کردن مواظبت می نماید، به شکلی که فراق امام زمان علیه السلام باعث غم و ناراحتی او شده و قلبش را شکسته و حالش را پریشان نموده باشد، چنین دعایی در این حالت موجب یکی از این دو امر می شود:

یا موجب می شود امام زمانش سریعتر ظهور فرماید.

و یا غم و ناراحتی آن مؤمن با برطرف شدن گرفتاریهایش، و نجات از فتنه ها مبدل به خوشحالی می شود^(۱).



پس درمان درد هم که معلوم شده است، حال باید دید ما شیعیان حضرتش چقدر همت داریم که این امام عزیز و مهربان را دیگر از پس پرده غیبت خارج نماییم.



(۱) - «مکیال المکارم»، ج ۱، ص ۴۶۰، سطر ۴.

فصله مطالب فصل دهم

در قضایایی حضرت پیامهایی را به ما شیعیان داده‌اند.
حاج محمد علی فشنندی: «شیعیان ما به اندازه آب خوردنی ما را نمی‌خواهند؛ اگر بخواهند دعای ما می‌رسد».
آیه‌الله گلپایگانی: «پس بر شما است که دعا برای فرج نمایید».
آقا شیخ حسین سامرائی: «به شیعیان و دوستان ما بگویید که خدا را قسم دهند به حق عمّه‌ام حضرت زینب سلام‌الله علیها که فرج مرا نزدیک گرداند».
شخص فلجی در مسجد جمکران: «بروید به دیگران بگویید برای ظهورم دعا کنند که ظهور ان شاء الله نزدیک است».
تاجری اصفهانی: «به شیعیان ما بگویید دعای ندبه روزهای جمعه بخوانند».
سیدی از اصفهان: «روی منبرها به مردم بگویید و امرشان کنید توبه کنند و دعا کنند برای فرج حضرت ولی عصر علیه السلام و تعجیل ظهور ایشان؛ این دعا کردن مثل نماز میت واجب کفایی نیست که اگر بعضی از مردم انجام دهند از دیگران ساقط شود، بلکه مثل نمازهای پنجگانه شبانه‌روزی است که بر هر فرد از مکلفین واجب می‌شود».
به نقل مرحوم کافی علیه السلام: «برو به مردم بگو دعا کنند خدا فرجم را نزدیک کند... مجلسی به شیعه‌ها بگو برام دعا کنند».
آیه‌الله قمی: «برای فرج من دعا کنید و این که خدا مرا از زندان غیبت نجات دهد».
خانمی متدینه: «چرا برای ظهور امامتان دعای می‌کنید؛ کسی که برای فرج محتاج دعای شما می‌باشد؟»

فصل یازدهم

بالآخرہ تا کی ۱۶

بالآخره تا کی؟!

نتیجه نهایی

حال با توجه به آیه قرآن (فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ) و احادیث و قضایایی که ذکر شد، معلوم می شود که انتظار و دعا برای فرج و رعایت تقوی و موارد دیگری که گفتیم، دخالت تام و تمامی در تسریع ظهور خواهند داشت. و با توجه به آنچه قبلاً گفته شد و آنچه الآن بیان کردیم، این موضوع به دست می آید که غیبت حضرت ولی عصر علیه السلام لا اقل در زمان ما یعنی پس از گذشت هزار و صد و شصت و سه سال از شروع آن معلول دو عامل است که از این قبیلند:

۱- گناه کردن و ترک واجبات الهی توسط شیعیان حضرت.

۲- انتظار و آمادگی واقعی نداشتن برای ظهور حضرت بقیة الله روحی فدا.

که خود حضرت در همان نامه شیخ مفید رحمته الله به هر دو تصریح کرده اند، چون ایشان می فرمایند:

«و لو أن أشیاعنا وفقهم الله لطاعته علی اجتماع من القلوب

فی الوفاء بالعهد علیهم، لما تأخر عنهم الیمن بلقائنا و لتعجلت

لهم السعادة بمشاهدتنا علی حق المعرفة و صدقها منهم بنا، فما

یحسبنا عنهم الا ما يتصل بنا مما نكرهه و لا تؤثره منهم... (۱).

«اگر شیعیان ما - که خدا آنان را در اطاعت و فرمانبرداری موفق کند - همگی برای وفای به عهد و پیمانی که با ما بسته‌اند (اطاعت آن حضرت)، با هم یک‌دل می‌شدند، برکت زیارت و ملاقات ما اصلاً برایشان تأخیر نمی‌افتاد و حتماً سعادت مشاهده و دیدارمان نصیبشان می‌شد به طوری که ما را کاملاً بشناسند.

پس تنها چیزی که باعث مخفی‌بودن ما از آنهاست کارهای ناپسندی است که انجام می‌دهند و خبرش به ما می‌رسد...».

و البته این که حضرت علت محبوس‌بودن خود را از شیعیان، فقط «گناه کردن» آنها می‌فرمایند خودش پیام‌آور مطلب مهمی است، و آن این که، این دو عامل در حقیقت یک چیز بیشتر نیست و آن «گناه کردن و ترک واجبات» است.

به دلیل این که یکی از وظائف و واجبات مسلم شیعیان، که ترک آن گناه است، این است که در حدّ توان آنچه را که باعث نزدیک‌شدن زمان ظهور است انجام دهند، و یقیناً آماده فرج و ظهور بودن یکی از اسباب مؤثر در تعجیل ظهور خواهد بود، همان طوری که این موضوع را در قضایایی که خواندیم به وضوح می‌بینیم.

والأ معنی ندارد که این همه آیه و حدیث و قضایایی که نقل شد، و یقیناً موارد بسیار دیگری هم هست که ما بیان نکرده‌ایم، داشته باشیم که همگی ما را امر به آمادگی و دعاء برای فرج بکنند، بعد بگوییم که دعای ما تأثیری در این امر مهمّ و مقدّس نداشته و ندارد.

و اساساً این خلاف روش پروردگار است که به مردم بگوید برای چیزی دعا کنند و آن را از او بخواهند، در حالی که نخواهد آن را انجام دهد. همان طوری که حضرت سجاده علیه السلام در دعای ابو حمزه ثمالی عرض می کنند که:

«و لیس من صفاتک یا سیدی أن تأمر بالسؤال و تمنع العطیة».

«خدایا! از صفات تو این نیست که به ما امر به خواستن

چیزی بکنی، ولی از عطا کردن آن دریغ فرمایی».

بنابراین چون این دو موضوع اصلش یکی است لذا حضرت بقیة الله ارواحنا فداه در توفیق شریف به همان یک چیز تصریح کرده اند. ولی ما این دو را روی اهمیتی که دارند جدا بیان نمودیم، همان طوری که در روایات هم همین کار را کرده اند.

ضمناً ناگفته نماند که اگر کسی بخواهد در بعضی از قضایایی که ذکر کردیم شک کند، که چون در خواب بوده و خواب حجت شرعی نیست و اعتبار ندارد، در جوابش دو نکته را عرض می کنیم:

اولاً: درست است که خواب حجت شرعی نیست، ولی چنانچه شاهی از آیات و احادیث داشته باشد، رؤیای صادق و حجت خواهد بود. و شواهد قرآنی و حدیثی این موارد هم که بسیار است و ما نمونه هایش را ذکر کردیم.

ثانیاً: قضایایی را که در بیداری اتفاق افتاده هم نقل کردیم، که بر فرض اشکال داشتن خوابها، به این دسته استناد کنیم.

پس این را باید قبول کنیم که ما، یعنی شیعیان حضرت بقیة الله الأعظم ارواحنا فداه تا به حال به خاطر همین بی توجهی به امر عمل به تکالیف و واجبات شرعی و عدم توجه جدی به مسأله انتظار فرج و دعاء برای آن حضرت، آن هم فرج برای خود حضرت و رفع موانع و حجابهای معنوی مان، نه برای این که فقط کسب و کار و دنیای آبادتری داشته باشیم، باعث تأخیر ظهور آن امام عزیز و مهربان شده ایم.

و به خاطر این که مطلبمان جالب تر و بهتر در روحتان جای بگیرد به حدیث «ابوبصیر» از امام صادق علیه السلام خوب توجه فرمایید که حضرت به او فرمودند:

«مگر تو فرج را برای دنیا می خواهی؟!»

و خلاصه این که غیبت حضرت را به همین شکل می توان پایان داد. اگر چه ممکن است این امر به نظر بعضی از افراد کمی نامأنوس به نظر برسد، ولی به هر حال این چیزی است که ما آن را از آیات قرآن و احادیث اهل البیت علیهم السلام و کلمات علمای بزرگ عالم تشیع - چه گذشتگان و چه بعدیها - به دست آوردیم. در عین حال به خاطر آن که برای این مطلب شاهد محسوس و قابل لمس تری را ارائه داده باشیم توجهتان را به مطلبی مهم در این زمینه جلب می کنیم:

ظهور فصوصی در غیبت کبری ۲

آیا می دانید با تشرّفاتى که در دوران تاریک غیبت کبری انجام شده، در واقع نمونه کوچکی از ظهور حضرت نشان داده می شود، و این قضایا نشان دهنده آن است که اگر ما جداً مولایمان را طلب کنیم و به دنبال ایشان باشیم، مورد لطفشان قرار می گیریم و امر ظهور به وقوع می پیوندد؟

آری، در بسیاری از این قضایا و ملاقاتهایی که این افراد در مکانهای مختلف^(۱) به حضور مقدّس حضرت ولّی عصر ارواحنا فداه داشته اند، همگی بر این باور بوده اند که با تشرّف ۴۰ شب به آن مکانها^(۲) به فیض دیدار آن محبوب عالم و سرور خلایق نائل می شوند و در عمل هم به این کار موفق شده اند^(۳).

(۱) - از جمله مسجد سهله و کوفه و مسجد جمکران و حرم سیدالشهدا علیه السلام و حرم حضرت رضا علیه السلام و مکه و مدینه و غیر ذلک.

(۲) - شب چهارشنبه یا غیر آن؛ گرچه شبهای چهارشنبه بیشتر معمول است.

(۳) - کتابهای تشرّفات به محضر امام زمان علیه السلام از این قضایا پر است.

یقیناً رمز این که اینها موفق به آن فیض عظیم می شوند و یا شفامی گیرند و یا مشکیشان حل می شود^(۱)، همان لطف و مهربانی حضرت است، و الاً به طور طبیعی راه تشرّف باید مسدود باشد، چون زمان، زمان غیبت کبراست، و این کار انجام شده است و ما هم به وسیله انجام آن، می توانیم به دو موضوع مهم پی ببریم:

اول: آن که در این دوران، یک «ظهور خصوصی» برای آن افراد ایجاد شده است.

دوم: آن که اگر ما مردم شیعه، دسته جمعی به دنبال صاحبمان باشیم، مورد عنایت ایشان قرار می گیریم و «ظهور عمومی و همگانی» انجام می شود.

با صرف نظر از این دسته، گروه دیگری از شیعیان حضرت هستند که به فرمایش امام سجاد علیه السلام، دوران غیبت برایشان مثل زمان ظهور است، یعنی ولو حضرت در غیبت به سر می برند، اما برای اینها حالتی است، مثل زمانی که مولایشان را مشاهده می کنند. این مطلب را «ابو خالد کابلی» از ایشان نقل می کند و ما در گذشته آن را ذکر کردیم که حضرت فرمودند:

«یا أبا خالد! ان أهل زمان غیبة القائلین بامامته و المنتظرین لظهوره، أفضل من أهل کلّ زمان، لأن الله تبارک و تعالی أعطاهم من العقول و الأفهام و المعرفة ما صارت به الغیبة عندهم بمنزلة المشاهدة...»^(۲).

«ای ابو خالد! به درستی که اهل زمان غیبتش، آنهایی که به امامتش قائلند و منتظر ظهورش هستند، از اهل همه زمانها با فضیلت ترند، چون خدای متعال به آنها چنان عقل و درک و معرفتی داده است که دوران غیبت برای آنان مثل زمان

(۱) - بماند آنهایی که بسیارند و به خاطر عشق و علاقه آن حضرت فقط به این مکانها رفته و سریعاً تشریفی برایشان حاصل شده است و حتی بعضاً آن حضرت را همان وقت هم شناخته و اظهار ارادت کرده اند.

(۲) - «کمال الدین»، ص ۳۲۰، سطر ۹.

ظهور است...».

بنابراین با توجه به این دو دسته‌ای که در دوران غیبت هستند، اما به خاطر حالتی یا عملی توانسته‌اند ولو به طور موقتی برای خودشان الگویی از دوران ظهور و حضور امام عصر ارواحنا فداه را ایجاد کنند، معلوم می‌شود که آنچه که گفتیم و علت غیبت دانستیم به جا و صحیح است.



به‌پا فیزیم از فواب گران فویش ... ۱

حال همان طوری که در گذشته مطلبی را از حضرت صادق علیه السلام خواندیم که در حدیثی فرمودند:

«بنی اسرائیل چهل روز (فقط چهل روز) گریه و ناله کردند و ۱۷۰ سال از غیبت چهارصد ساله حضرت موسی کم شد (یعنی چیزی در حدود نصف مدّت مقرر) همان طور هم اگر شما شیعیان گریه و ناله کنید، خدای تعالی از باقی مانده مدّت غیبت صرف نظر خواهد نمود.»

اگر ما هم این کار را با کمال جدّیت و رسمیت انجام دهیم، یقیناً به نتایج فوق العاده‌ای خواهیم رسید، و ان شاء الله با این کارها آقایمان از پس پرده غیبت خارج می‌شوند و ظهور می‌کنند. یعنی مهربانی حضرت هم همین را اقتضاء می‌کند و می‌گوید. شاهد ما همان تشرّفات است که ذکر شد و هزاران تشرّف دیگر که در آنها مهربانی مولایمان به خوبی دیده می‌شود، و حتّی این امر نسبت به غیر شیعیان نیز محسوس است.

علاوه بر این که ای دوستان و شیعیان آقا امام زمان - که جانمان به قربانش - مگر قرار بوده که غیبت آن حضرت چند سال طول بکشد که ما بگوییم مثلاً:

«از بنی اسرائیل نصف مدّت کم شد نه بیشتر، ولی از ما هرچه هم کم شود باز هم فعلاً

فصل یازدهم / بالأخره تا کی؟! ۱۹۵ ●

زود است؛ یعنی ما هر قدر هم ضجّه و ناله بزنیم، حتی اگر ظهور بخواهد به جلو بیفتد باز در زمان ما نخواهد بود؟!»

مگر هزار و صد و شصت و سه سال، کم مدّتی است؟

نمی‌خواهم مدّتی را برای غیبت تعیین کنم، چون این کار را نهی کرده‌اند، ولی طبق برداشتهایی که با هم از آیات و احادیث و قضایا داشته‌ایم جرأت می‌کنیم و این مطلب را می‌گوییم که:

بالأخره وقت گذشته، و فجر صادق در حال دمیدن، و خورشید جمال آن جمال‌الله در حال طلوع است.

پس باید آستین همّت را بالا کنیم، و مثل بنی اسرائیل ضجّه و ناله بزنیم و مولایمان را بخواهیم، این کار اگر جدّی دنبال شود، یقیناً خیلی طول نمی‌کشد، یعنی آن را بعضی از شیعیان در زمان امام باقر علیه السلام انجام دادند، ولی چون همگانی نبود به جایی نرسید.

«عبدالحمید واسطی» می‌گوید: به حضرت باقر علیه السلام عرض کردم،

أصلحك الله! و الله لقد تركنا أسواقنا انتظاراً لهذا الأمر حتى

أوشك الرجل منا يسأل في يديه.

فقال عليه السلام: «يا عبدالحميد! أترى من حبس نفسه على الله

لا يجعل الله له مخرجاً؟ بلى و الله ليجعلن الله له مخرجاً؛ رحم الله

عبداً حبس نفسه علينا، رحم الله عبداً أحيا أمرنا».

قال: قلت، فان متّ قبل أن أدرك القائم عليه السلام؟

فقال عليه السلام: «ألقائل منكم ان أدركت القائم من آل محمّد

نصرته، كالمقارع معه بسيفه، و الشهيد معه له شهادتان^(۱)».

خدا شما را حفظ کند! به خدا قسم ما جمعی از شیعیان،

(۱) - «بحار الأنوار»، ج ۵۲، ص ۱۲۶، ح ۱۶، از محاسن برقی.

بازارها را رها کرده‌ایم، و زیاد به فکر آنها نیستیم، به خاطر انتظار امر فرج و ظهور، به طوری که بعضی از ماها از نظر مادی در فشار و سختی قرار گرفته‌ایم (نظرتان چیست؟) حضرت فرمودند:

«ای عبدالحمید! آیا خیال می‌کنی اگر کسی به خاطر خدا از کارهایی خودداری کند، خدای تعالی برای او وسیله و گشایشی قرار نمی‌دهد؟ آری! به خدا قسم این چنین شخصی پروردگارش برای او گشایش و فرج خواهد فرمود.

«خدا رحمت‌کند بنده‌ای را که به خاطر ما (و فرجمان) از خیلی کارها خودداری کند (و بیشتر همتش را صرف آمادگی برای ظهور می‌کند) خدا رحمت‌کند بنده‌ای که امر ما را احیا کند» (دین و مکتب ما را با عمل به آن زنده کند).

عرض کردم: اگر من قبل از قیام حضرت بقیة الله ارواحنا فداه از دنیا بروم چگونه؟

فرمودند: «هر کس از شما این مطلب را بگوید، که اگر قائم آل محمد علیه السلام را درک می‌کردم یاری اش می‌نمودم، مثل کسی خواهد بود که با حضرتش شمشیر زده باشد، و کسی هم که در رکاب ایشان شهید شود، اجر دو شهید را خواهد داشت.

که در این حدیث به وضوح دیده می‌شود که امام باقر علیه السلام راوی آن را از این کار نهی که نکردند، بماند، بلکه شکی که او داشت، آن را هم با کلام خویش رفع کردند. پس معلوم می‌شود که اشکال کار و ایراد موضوع کجاست و این ما هستیم که به خاطر «آماده نبودن» و «گناه کردن» باعث شده‌ایم حضرت ظهور نکنند.

پس بر ما واجب است که، به خاطر رضای مولایمان هم که شده، و به خاطر خارج شدن آن آقای مهربان از حبس غیبت، دست از گناه و معصیت برداریم و به درگاه الهی توبه و انابه کنیم و فرج ایشان را بخواهیم تا خدای تعالی این لطف را نسبت به ما انجام دهد.

و یقیناً اگر این کارها را انجام دهیم بیش از پیش مشمول دعا‌های آن حضرت خواهیم شد؛ چون مولای عزیز و مهربانمان به حدی لطف دارند که در حالات طبیعی، و حتی نه در زمانی که شیعیان به فکر ایشان باشند، آنان را دعای کنند، چه رسد به زمانی که یک شیعه به فکر ایشان و ظهورشان و برطرف نمودن موانع غیبت بیفتد، و برای تعجیل در فرج دعا کند.

این ادعایی بدون مدرک نیست و شاهدش قضیه‌ای است که مرحوم صاحب «مکیال المکارم» آن را نقل کرده‌اند. ایشان می‌فرمایند:

یکی از برادران صالح من می‌گوید: در عالم خواب امام زمان روحی فداه را زیارت کردم. ایشان فرمودند: «من دعا می‌کنم برای هر مؤمنی که در مجالس عزاء بعد از ذکر مصائب سیدالشهدا علیه السلام مرا دعا می‌کند^(۱)».

همین طور «سید بن طاووس رحمته الله» می‌فرماید که:

در یک سحرگاه در سرداب مطهر غیبت، از حضرت صاحب الامر ارواحنا فداه این مناجات را شنیده‌ام که به خدای مهربان عرض می‌کنند:

«اللَّهُمَّ إِنَّ شَيْعَتَنَا خُلِقَتْ مِنْ شُعَاعِ أَنْوَارِنَا وَ بَقِيَّةِ طِبْتِنَا وَ قَدْ فَعَلُوا ذُنُوبًا كَثِيرَةً اِتِّكَالًا عَلَى حُبِّنَا وَ وِلَايَتِنَا فَإِنْ كَانَتْ ذُنُوبُهُمْ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمْ فَاصْفَحْ عَنْهُمْ فَقَدْ رَضِينَا وَ مَا كَانَ مِنْهَا فِيمَا بَيْنَهُمْ

(۱) - «مکیال المکارم»، ج ۱، ص ۳۳۴، سطر ۱۹.

فَأَصْلِحْ بَيْنَهُمْ وَ قَاَصْ بِهَا عَنْ خُمُسِنَا وَأَدْخِلْهُمْ الْجَنَّةَ فَرَحْرَحُهُمْ
عَنِ النَّارِ وَلَا تَجْمَعُ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ أَعْدَائِنَا فِي سَخَطِكَ».

«خدایا شیعیان ما را از شعاع نور ما و بقیه طینت ما
خلق کرده‌ای، آنها گناهان زیادی به اتکاء محبت ما و ولایت
ما کرده‌اند. اگر گناهان آنها گناهی است که در ارتباط با توست،
از آنها بگذر که ما راضی شده‌ایم. و آنچه از گناهان در ارتباط
با خودشان هست، خودت بین آنها را اصلاح کن، و از
خمس‌ی که حق ماست به آنها بده تا راضی شوند. و آنها را از
آتش جهنم نجات بده. و آنها را با دشمنان ما در سخط خود
جمع نفرما^(۱)».

و صاحب کتاب «راهی به سوی نور» که خود از شیفتگان آقا امام‌زمان ارواحنا فداه
هستند، قضیه‌ای را از یکی از علمای اهل معنی نقل کرده‌اند که ما آن را در این جا بازگو
می‌کنیم. ایشان می‌فرمایند:

همین فقیه والامقام، برای من و عده‌ای از دوستان خاندان عصمت و طهارت علیهم‌السلام
تشریفی دیگر از یکی از علمای معروف «نجف اشرف» را با ذکر آدرس در سال ۱۴۱۵
هجری قمری نقل فرمودند، که خلاصه آن این است که ایشان فرمود:

در حرم مطهر امیرالمؤمنین علیه‌السلام مشغول زیارت بودم و اطراف ضریح مطهر چند
نفری بیشتر نبودند، و حرم بسیار خلوت بود. آقای بزرگواری (که بعداً متوجه شدم
حضرت ولی عصر ارواحنا فداه بوده‌اند) را دیدم که با حال خاصی این دعا و جملات را
می‌خواند:

(۱) - «العبقری الحسان»، ج ۲، ص ۱۴۹، یا قوته ۲. «برکات حضرت ولی عصر علیه‌السلام»، ص ۳۰۷.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللَّهُمَّ هَذَا دِينُكَ أَصْبَحَ بَاكِيًا لِفَقْدِ وَلِيِّكَ فَصَلِّ عَلَيَّ
مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَ وَلِيِّكَ رَحْمَةً لِدِينِكَ.
اللَّهُمَّ وَ هَذَا كِتَابُكَ أَصْبَحَ بَاكِيًا لِفَقْدِ وَلِيِّكَ فَصَلِّ عَلَيَّ
مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَ وَلِيِّكَ رَحْمَةً لِكِتَابِكَ.
اللَّهُمَّ وَ هَذِهِ أَعْيُنُ الْمُؤْمِنِينَ أَصْبَحَتْ بَاكِيَةً لِفَقْدِ وَلِيِّكَ
فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَ وَلِيِّكَ رَحْمَةً
لِلْمُؤْمِنِينَ.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ.

یعنی: خدایا! این دین تو است که اکنون به خاطر
غیبت ولایت گریان شده، بارالها بر محمد و آل محمد
رحمت خاص خود را نازل و فرج ولایت را زودتر
برسان تا به دین خود رحم کرده باشی.

پروردگارا! و این کتاب تو است که برای فراق
ولایت گریان شده، پس بر محمد و آل محمد رحمت
فرست و در فرج ولایت تعجیل فرما.

و خدایا! این چشمهای مؤمنین است که در فراق
ولایت گریان شده، پس بر محمد و آل محمد رحمت
فرست تا به مؤمنین رحم کرده باشی.

خدایا بر محمد و آل محمد رحمت فرست.

آن عالم محترم و بزرگوار فرمود: پس از شنیدن این جملات جان سوز، به طرف آن
شخص بزرگ رفتم تا او را از نزدیک زیارت کنم، ولی با آنکه چند نفر انگشت شمار
بیشتر در حرم نبودند، هرچه گشتم ایشان را پیدا نکردم و مطمئن شدم وجود مقدس

حضرت بقیة الله ارواحناده را زیارت نموده‌ام^(۱).

خدای تعالی همیشه ما را مشمول دعای خیر مولایمان حضرت بقیة الله الأعظم ارواحناده بفرماید.

□

بنابراین آقا حضرت ولی عصر^{علیه السلام} و مولا و امام زمان عزیزمان روحی فداه منتظر تصمیم‌گیری و اراده آهنین من و شما هستید.

□

فصله مطالب فصل یازدهم

از توفیق شیخ مفید رحمته معلوم می شود که حضرت بقیة الله ارواحنا فداه «آماده نبودن شیعیان» را برای ظهور گناه می دانند و از آن رنج می برند.

و از این که افرادی در زمان غیبت با توسلاتی از قبیل تشرف به مسجد جمکران و امثال آن به خدمت حضرت رسیده اند، با این که علی القاعده هیچ کس نباید امام را ملاقات کند - چون غیبت کبراست - معلوم می شود که اگر همه مردم شیعه با هم و مثل بنی اسرائیل آن حضرت را بخواهند، خدا فرجشان را می رساند، چون فرموده اند که کارهای ظهور حضرت را خدا ظرف یک شب انجام می دهد.

همین طور از این که عده ای در زمان غیبت، چنان درک و فهم دارند که به فرمایش امام سجاد علیه السلام غیبت با ظهور برایشان فرقی نمی کند، به دست می آید که باقی افراد خودشان مقصّرند که مولایشان را نمی بینند.

و باز از حدیثی که از امام باقر علیه السلام نقل شد معلوم می شود که خاندان عصمت علیهم السلام دوست دارند که شیعیانشان مقداری از وقت خود را صرف مهیاشدن برای ظهور نمایند، اگرچه در ظاهر خیال کنند که این امر موجب تنگدستی آنان می شود.



فصل دوازدهم

گله‌های دوستانه!۱۶

با توجه به مطالبی که در فصلهای گذشته مخصوصاً فصل اخیر گفته شد، هر انسان منصف و با وجدانی قضاوت می‌کند که نسبت به «ترک گناه» و «آمادگی برای ظهور» امام‌زمان علیه السلام هر کاری که از دستش برمی‌آید، باید انجام دهد، و حتی دیگران را هم به این کار تشویق و ترغیب کند، و یقیناً این کار از مهمترین واجباتی است که خدا ما را به آن امر کرده، و بلکه از بارزترین مصادیق و نمونه‌های «امر به معروف و نهی از منکر» است. حال اگر ما این کار را به نحو احسن انجام دادیم که چه بهتر، و مسلماً مشمول دعا‌های آن حضرت هستیم، همان طوری که در قضیه‌ای هم حضرت به این مسأله تصریح کرده‌اند و ما آن را در فصل گذشته نقل کردیم^(۱). و اما اگر نسبت به این موضوع بی‌تفاوت بودیم، و به آن اهمیتی ندادیم، اضافه بر آن که در فلاکتها و گرفتاریهای خودمان دست و پا خواهیم زد، موجب غم و اندوه آن امام مهربان شده‌ایم، به طوری که حتی گاهی برایمان پیغام می‌فرستند و به آن وسیله ما را نسبت به وظایفمان یادآوری می‌کنند.

در این رابطه قضایای مختلفی هست که ما بعضی از آنها را در این جا نقل می‌کنیم.

(۱) - حکایت یکی از دوستان صاحب «مکیال المکارم».

قضیه اول: مردم مرا فراموش کرده‌اند

صاحب کتاب «راهی به سوی نور» می‌فرماید:

یکی از دوستان و شیفتگان حضرت بقیة الله ارواحنافداه در شب جمعه ۱۱ رجب ۱۴۱۲ (مطابق با دیماه ۱۳۷۰) برایم نقل فرمودند که:

چند شب قبل در خواب دیدم شما ماشین سبز رنگی داشتید و من هم در صندلی عقب آن نشسته بودم، و مشاهده کردم حضرت بقیة الله ارواحنافداه نیز بر صندلی جلو نشسته‌اند^(۱).

ایشان فرمود: حضرت ولی عصر ارواحنافداه دستور حرکت دادند. رفتیم تا به بیابان وسیعی که همه مردم در آن جا جمع بودند رسیدیم. ما در جای بلندی مشرف بر جمعیت ایستادیم و حضرت ولی عصر علیه السلام از ماشین پیاده شدند، ولی مردم به ایشان توجهی نداشتند و مشغول کارهای خود بودند (من گفتم: تا این جا دو نشانه برای صادقانه بودن این رؤیا دیدیم؛ یکی ماشین که در خواب دیده بودند، در بیداری همان طور بود، و دوم غفلت مردم از امام عصر ارواحنافداه که اگر در خواب هم نبینیم باز هم مثل روز روشن است، مردم به همه چیز بیشتر از امام زمان علیه السلام اهمّیت می‌دهند و از آن بزرگوار بسیار غافل می‌باشند).

ایشان گفتند: سپس آن حضرت رو به ما کرده و خصوصاً خطاب به شما با حالت خاصی که تند و گویای مظلومیت و سوز دل آن حضرت بود فرمودند:

«چرا به مردم نمی‌گویی امام زمانم مظلوم است؟ برو بگو مردم مرا فراموش کرده‌اند، بگو امام زمانم غریب است، مردم به یاد من نیستند!»

این کلمات بدن مرا به لرزه درآورد، و شما هم در خواب می‌گفتید: چشم. چشم.

(۱) - لازم به ذکر است که، بعد از نقل این خواب، به دوست عزیزمان گفتم: «من چند روز است ماشین سبزرنگی خریده‌ام.» و وقتی آنرا به ایشان نشان دادم گفتم: «عین همان ماشینی است که در خواب دیده بودم و حضرت ولی عصر علیه السلام در آن نشسته بودند.»

سپس آن حضرت، با اشاره مطلبی را به من فرمودند که بعداً در بیداری آن را به شما بگویم.

گفتم: آن مطلب چه بود؟

ایشان مطلبی خصوصی مربوط به خودم، که کسی جز خداوند متعال از آن خبر نداشت را به من گفت، که با گفتن این مطلب یقین کردم این رؤیا صادقانه بوده و من وظیفه شرعی دارم بیش از گذشته، هر چه می‌توانم مردم را با امام عصر ارواحنفاذیه بیشتر آشنا کنم^(۱).



قضیه دوم: ما کارگران زیادی داریم

در کتاب «ملاقات با امام عصر علیه السلام» آمده است که:

مرحوم مغفور مشهدی حسن یزدی که از صلحاء منتظرین امام زمان علیه السلام بوده است می‌گوید:

تقریباً در سنه ۱۳۵۰ شمسی، یک روز صبح زود به «کوه خَلج^(۲)» رفتم و در آن جا مشغول زیارت خواندن و توسل به امام زمان ارواحنفاذیه شدم. حال خوبی داشتم و دائماً با حضرتش مناجات می‌کردم و می‌گفتم: ای کاش ظهور می‌کردید و من ظهور شما را درک می‌کردم.

آن روز روز تعطیلی بود. پس از توسل از «کوه خَلج» به منزل رفتم و قدری استراحت کردم.

در عالم رؤیا یا خواب و بیداری دیدم در همان مکان روی «کوه خَلج» هستم و آقایم و مولایم صاحب الزمان روحی له الفداء هم هستند. آقا در حالی که دستهایشان را بر پشت گذاشته بودند، به طرف شهر مشهد نگاه می‌کردند.

(۲) - کوهی در سمت قبله مشهد مقدس.

(۱) - «راهی به سوی نور»، ص ۱۶۴.

گفتم: آقا تشریف بیاورید داخل شهر (منظورم ظهور آن حضرت بود).

فرمودند: «من در این شهر غریبم».

گفتم: آقا اگر کاری دارید من برایتان انجام دهم.

فرمودند: «ما کارگران زیادی داریم، ولی آنها حق ما را می‌خورند و اکثراً یک قدم

برای من بر نمی‌دارند و به یاد من نیستند».

در این هنگام از خواب بیدار شدم. در فراق آن حضرت و برای غربت آن حضرت

بسیار اشک ریختم^(۱).



قضیه سوم: چرا به خضر علیه السلام ... ۱۲

یکی از دوستان اهل معنا و موثق که از ارادتمندان آقا امام زمان روحی فداه است،

جریان زیر را که برای خودش اتفاق افتاده بود، به این صورت نقل می‌کرد که:

یک شب، قبل از این که بخوابم، به یاد حضرت خضر علیه السلام افتادم، و این که ایشان در

خدمت آقا امام زمان علیه السلام هستند. و در همان حال به یاد مولایم حضرت بقیه الله روحی فداه

افتادم و دلم برای ایشان تنگ شد. لذا در همان حال با حال خوشی که داشتم با خودم

گفتم: خوب است که به حضرت خضر علیه السلام سلام کنم و از ایشان بخواهم که سلام مرا به

آقایم برسانند.

همین که این فکر به ذهنم خطور کرد، در همان لحظه با تمام وجود احساس کردم که

حضرت فرمودند: «چرا به خضر بگویی! مستقیم به خودم بگو».



قضیه چهارم: اگر روزی سه نفر منتظر باشند... ۱

یکی از دوستان مورد اعتمادم که از نویسندگان و دارای تألیفاتی هستند، در روز دوم

(۱) - «ملاقات با امام عصر علیه السلام»، ص ۱۰۲.

شوال سال ۱۴۲۱ به من تلفن زد و گفت: شب گذشته در وقت سحر، در عالم رؤیا دیدم که خدمت آقا امام‌زمان علیه السلام هستم. حضرت با حالت خاصی می‌فرمودند: «اگر هر روزی سه نفر منتظر من باشند، ظهور ده سال جلو می‌افتد». و بعد با یک حالت افسوسی می‌فرمودند: «اگر در ماه رمضان منتظر بودید چه می‌شد؟!» (نمی‌دانید چه می‌شد و چه اثری داشت).



قضیه پنجم: فدایا من چه کسی جز تو را دارم؟

صاحب کتاب «راهی به سوی نور» قضیه دیگری را از یکی از علمای اهل معنی نقل کرده‌اند، که با دقت در آن می‌توانیم بفهمیم که کار بر امام ما چقدر سخت شده‌است و ایشان الآن در چه حالی به سر می‌برند.

ناگفته نماند که این قضیه را خودم هم از این عالم بزرگوار و فقیه اهل‌البیت علیهم السلام شنیده‌ام، ولی به خاطر آن‌که در خصوصیات کم و زیاد نشده‌باشد، از این کتاب نقل می‌کنم. ایشان می‌فرماید:

در همین رابطه فقیهی از فقهاء آل‌محمد علیهم السلام که حَقّاً مصداق «فأما من كان من الفقهاء صائناً لنفسه، حافظاً لدينه، مخالفاً لهواه، مطيعاً لأمر مولاه» و ولیی از اولیاء خداست نقل فرمود که:

در ماه ذی‌حجه الحرام ۱۴۱۴ هجری قمری که برای مراسم حجّ در مکه مشرف بودم در هنگام طواف بیت‌الله الحرام به ناگاه و به‌طور اتفاقی متوجه شدم پشت سر حضرت بقیة‌الله ارواحنا لتراب مقدمه‌الفداء قرار گرفته‌ام، و شنیدم که آن حضرت این جمله که حاکی از مظلومیت و اضطراب بود را با خدای خود مناجات می‌نمودند که:

«الهی و ربی من لی غیرک أسأله کشف ضری و النظر فی امری»

محبوبم! عزیزم! ای پرورش‌دهنده‌ام! من چه کسی جز تو را دارم که از او

مطلع الفجر

برطرف شدن غربت و مشکلم را بخوام، و چه کسی را دارم که امر ظهورم را اصلاح فرماید^(۱).

ناگفته نماند که در روایاتی در ذیل آیه شریفه **أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يُكْشِفُ السُّوءَ وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ**^(۲) از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمودند:

عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «نزلت في القائم من آل محمد عليه السلام، هو والله المضطر إذا صلى في المقام ركعتين، و دعا الى الله فأجابه و يكشف السوء و يجعله خليفة في الأرض^(۳)».

این آیه درباره قائم آل محمد صلی الله علیه و آله نازل شده است، که به خدا قسم! اوست مضطری که وقتی در مقام (ابراهیم علیه السلام) در مسجد الحرام) دو رکعت نماز بخواند، خدا دعایش را مستجاب می کند، و سوء و بدی را برمی دارد و او را خلیفه و جانشین خود در زمین می کند.

بنابراین اگر حضرت را در طواف بیت الله الحرام می بینند که ناله اضطرارشان بلند شده است، یقیناً این اضطرار همان شکل اضطراری است که در کنار مقام حضرت ابراهیم علیه السلام، در شبی که خدا اذن ظهور را به ایشان می دهد، از آن مولا بلند می شود، و بالأخره آن خدایی که **مُجِيبُ دَعْوَةِ الْمُضْطَرِّينَ** و پاسخ دهنده بیچارگان و پروردگار مهربان است، به آن پاسخ مثبت می دهد و به اجابت می رساند.

□

(۱) - «راهی به سوی نور»، ص ۱۶۸. (۲) - سوره نمل، آیه ۶۲.

(۳) - «المحجّة فیما نزل فی القائم الحجّة عليه السلام»، ص ۱۶۵، سطر ۳. روایات دیگری هم در همان مدرک هست؛ مراجعه شود.

قضیه ششم: اهل مله به آداب مقام من عمل نمی‌کنند

شیخ «ابن ابی الجواد نعمانی» از کسانی است که - به فرمایش بعضی از بزرگان - به حضور حضرت ولی عصر ارواحنا فدا، رسیده است و در آن جا به حضرت عرض می‌کند: مولای من، برای شما مقامی در «نعمانیّه» و مقامی در «حله» است. چه اوقاتی در این دو مکان تشریف دارید؟ فرمودند:

«شب و روز سه‌شنبه در نعمانیّه، و شب و روز جمعه در حله می‌باشم؛ اما اهل حله به آداب مقام من رفتار نمی‌کنند. هیچ شخصی نیست که به مقام من وارد شود و به آداب آن عمل نماید؛ یعنی بر من و ائمه اطهار علیهم‌السلام سلام کند و دوازده بار صلوات بفرستد بعد هم دو رکعت نماز با دو سوره بخواند و در آن دو رکعت، با خدای تعالی مناجات کند، مگر آن‌که خدای تعالی آنچه را که می‌خواهد به او عطا می‌فرماید».

عرض کردم: مولا جان، آن مناجات را به من تعلیم فرمایید.
فرمودند:

«اللَّهُمَّ قَدْ أَخَذَ التَّأْدِيبُ مِنِّي حَتَّى مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ وَ إِنْ كَانَ مَا أَقْتَرْتُهُ مِنَ الذُّنُوبِ اسْتَحِقُّ بِهِ أَضْغَافَ مَا أَدْبَتْنِي بِهِ وَ أَنْتَ حَلِيمٌ ذُو أَنْابٍ تَغْفُو عَنْ كَثِيرٍ حَتَّى يَسْبِقَ عَفْوُكَ وَ رَحْمَتُكَ عَذَابَكَ.»

و سه مرتبه این دعا را تکرار فرمودند، تا حفظ شدم^(۱).

□

(۱) - «برکات حضرت ولی عصر علیه‌السلام»، ص ۸۰.

فصله مطالب فصل دوازدهم

گاهی که حضرت می بینند ما شیعیان خیلی در خواب غفلتیم، از ما گله می کنند و به وسائطی ما را مطلع می فرمایند. از جمله فرموده اند:

صاحب کتاب «راهی به سوی نور»: چرا به مردم نمی گویی امام زمانم مظلوم است؟ برو بگو مردم مرا فراموش کرده اند، بگو امام زمانم غریب است، مردم به یاد من نیستند!

مشهدی حسن یزدی: ما کارگران زیادی داریم، ولی آنها حق ما را می خورند و اکثراً یک قدم برای من بر نمی دارند و به یاد من نیستند.

یکی از اهل معنا: چرا به خضر بگویی! مستقیم به خودم بگو.

یکی از نویسندگان مورد اعتماد: اگر هر روزی سه نفر منتظر من باشند، ظهور ده سال جلو می افتد.

یکی از فقهای معاصر و اهل معنا: محبوبم! عزیزم! ای پرورش دهنده ام! من چه کسی جز تو را دارم که از او بر طرف شدن غربت و مشکلم را بخواهم، و چه کسی را دارم که امر ظهورم را اصلاح فرماید.

شیخ ابن ابی الجواد نعمانی: اهل حله به آداب مقام من رفتار نمی کنند.



پس به ندای آن حضرت همین الآن باید لبیک بگوییم، و آن مولای مهربان را از دوران سیاه و ظلمانی غیبت خارج نماییم.

امید است هرچه سریعتر، و در تحت توجهات و الطاف آن حضرت، تمامی شیعیان‌شان جمال دل‌آرای آن محبوب عالم که در بین ماهاست را با معرفت کامل زیارت کنند، و خودشان را بر قدم‌های حضرتش انداخته و آن‌جا ضجّه بزنند و ناله کنند و بگویند:

«ای مولای عزیز! چقدر سخت و دشوار بود دوران سیاه

غیبت شما که آن‌را سپری کردیم».

و در آن‌جا همدیگر را ببینیم و در آغوش بکشیم و اشک شوق ریخته و بگوییم:

الحمد لله رب العالمین

از خدای تعالی توفیق هرچه بیشتر را برای همه شیعیان و موالیان و دوستان حضرت خواهانم.



خلاصه کتاب

مطالب این کتاب در ۱۲ فصل تنظیم شده است که خلاصه آن را می خوانید:

فصل اوّل

عوامل غیبت امام زمان علیه السلام هفت مورد هستند:

- ۱- از بین رفتن امانتهای الهی.
- ۲- نبودن بیعت کسی به گردن حضرت.
- ۳- امتحان و آزمایش مردم.
- ۴- جاری شدن سنت انبیاء گذشته بر حضرت.
- ۵- جلوگیری از کشته شدن.
- ۶- گناه و معصیت مردم.
- ۷- تربیت شیعیان.

فصل دهم

اکثر عوامل غیبت، به طور طبیعی تا قیامت وجود دارند، و اگر وعده های حتمی الهی درباره

ظهور نبود، هیچ گاه امام زمان علیه السلام نمی توانستند تشریف بیاورند.

برای اثبات ادعایمان این عوامل را بررسی کردیم:

- ۱- گناه و نافرمانی
- ۲- احتمال کشته شدن
- ۳- بیعت طاغوتها
- ۴- امتحان و آزمایش مردم
- ۵- اجرای سنت انبیاء بر امام زمان علیه السلام

که سه مورد اوّل همگی به هم مربوط هستند و در واقع اگر یکی از آنها که «گناه و نافرمانی»

است رفع شود دو مورد دیگر هم حل می شوند و اگر آن یکی باقی باشد محال است که - به طور

طبیعی - دو علت دیگر رفع شوند.

و اما مورد چهارم هم چون سنت الهی بر آن است که تمام مردم در دنیا آزمایش شوند، پس آن هم تا قیامت وجود خواهد داشت.

ولی علت پنجم؛ یعنی جاری شدن سنت انبیاء بر حضرت را در فصل آینده می خوانیم.

فصل سوم

از بین پیامبران الهی تعدادی از آنان مدتی را در غیبت به سر برده اند، که بعضی از آنها عبارتند از:

۲۰ سال

۱ - حضرت ادریس علیه السلام

۲ - حضرت هود علیه السلام

۳ - حضرت صالح علیه السلام

۴ هفته

۴ - حضرت یونس علیه السلام

حدود ۸۰ سال

دو غیبت

۵ - حضرت موسی علیه السلام

۶ - حضرت یحیی علیه السلام و جمعی از پیامبران بنی اسرائیل.

وقتی که حضرت یحیی ظهور کردند فرمودند:

«علت مصائب شما و غیبت پیامبرانتان گناهای بوده که انجام می دادید».

فصل چهارم

علت غیبت انبیاء از این قرار است:

۱ - حضرت ادریس علیه السلام به خاطر ایمان نیاوردن قومشان به اذن خدا غائب شدند ولی بعداً

چون آنها توبه کردند و ایشان باز می خواست این کار را ادامه دهد، مورد توبیخ خدا قرار گرفت.

۲ - حضرت یوسف علیه السلام اولاً به خاطر توجه بیشتر پدر به ایشان و ثانیاً به خاطر رد کردن سائل

از در خانه غائب شد.

۳ - حضرت موسی علیه السلام به خاطر متولد نشدنشان غائب بوده اند (از دسترس بنی اسرائیل خارج

بوده اند) که مدتی زیادی از این غیبت با دعای بنی اسرائیل کم شد و بنا به فرمایش امام صادق علیه السلام

ما شیعیان هم اگر این کار را بکنیم، خدا از باقی مانده غیبت امام زمان علیه السلام صرف نظر می کند.

۴ - حضرت یونس علیه السلام روی غضب بی جای خود و نپذیرفتن ولایت عالی امیرالمؤمنین علیه السلام غائب شد و مورد مؤاخذه خدا قرار گرفت.

۵ - حضرت ابراهیم علیه السلام دو غیبتش از دست نمرود و یکی اش برای عبرت گرفتن از دنیا بوده است.

۶ - حضرت یحیی و جمعی از پیامبران بنی اسرائیل به خاطر گناهان آنان غائب بوده اند.

فصل پنجم

عوامل غیبت دو نوعند:

الف) یک نوع آنها بیان شده است.

ب) یک نوع آنها را اگرچه گفته اند که مثل علت غیبت انبیاء علیهم السلام است و نباید به ما بگویند، ولی ما با استفاده از کلمات دیگرشان و مطالعه سرگذشت پیامبران کشف کردیم.

اشکال اول: چرا فرموده اند علت غیبت را نباید به ما بگویند؟

ممکن است به یکی از این سه دلیل این کار را کرده باشند:

۱ - سؤال کننده ظرفیت نداشته است؛ همان طوری که خیلی از مردم در آن زمانها کم استعداد بوده اند، به شهادت حدیث «أبی الجارود» از امام باقر علیه السلام و «علی بن جعفر» از امام کاظم علیه السلام؛ و الا اگر ظرفیت می داشتند، مثل «زراره» و «احمد بن اسحاق» این سر را به آنها می گفتند.

۲ - خواسته اند خود شیعیان مطلب را به دست آورند تا قدرش را بیشتر بدانند.

۳ - گفته اند نباید به شما تمام علتها را با هم بگوییم.

اشکال دوم: آیا دانستن علت غیبت امام زمان علیه السلام اشکال دارد؟

اگر اشکال داشت ائمه اطهار علیهم السلام این مطلب را به سؤال کنندگان می فرمودند و شخصیتهایی

مثل «زراره» و «شیخ صدوق» و «شیخ طوسی» و «سید مرتضی» و «علامه مجلسی علیه السلام» جواب

این سؤال را نمی دادند.

فصل ششم

چهار مورد از عوامل هفتگانه غیبت امام زمان علیه السلام در زمان ما به طور کامل از بین رفته‌اند که عبارتند از:

۱ - آزمایش و امتحان مردم.

۲ - خارج شدن امانات الهی (مؤمنین) از صلب کفار.

۳ - جاری شدن سنت الهی در آن حضرت.

۴ - بیعت کسی به گردن نبودن.

و یک مورد از آن موارد، یعنی «خطر کشته شدن» حضرت هم اگرچه در این زمان هست، اما چون بازگشتش به عامل ششم یعنی «گناهان» است، بهتر است بگوییم که از موانع ظهور فقط دو مورد باقی مانده و این مورد هم با یک تصمیم‌گیری شیعیان از بین می‌رود.

فصل هفتم

از عوامل غیبت در زمان ما فقط دو مورد باقی است:

۱ - گناه و نافرمانی.

۲ - تربیت شیعیان اهل بیت علیهم السلام.

و با توجه به توقیع شیخ مفید رحمته الله معلوم شد که حضرت به خاطر «گناهان شیعیان» در غیبت هستند نه دیگران و حتی خدا به خاطر همین مسأله بر آنان غضب کرده و مولایشان را از آنها مخفی کرده است و الا خود حضرت در قنوت نمازشان عرضه می‌دارند که:

«خدایا از نظر ما مدت غیبت به پایان رسیده است...!»

و در مورد عامل «تربیت» منظور آن است که باید شیعیان به قدری نسبت به امامشان احساس تشنگی کنند که مثل بنی اسرائیل به طور جدی از خدا درخواست کنند تا امامشان را به آنها برساند.

همان طوری که خود آقا امام زمان علیه السلام به «حاج محمد علی فشندی رحمته الله» فرمودند:

«شیعیان ما به اندازه آب خوردنی ما را نمی‌خواهند؛ اگر بخواهند دعا می‌کنند و فرج ما می‌رسد.»

فصل هشتم

آن دسته احادیثی که فرموده‌اند: «کسانی که برای ظهور وقت تعیین می‌کنند دروغ‌گویند.» منظورشان این است که نباید برای ظهور وقت حتمی تعیین کرد و لذا خود ائمه علیهم‌السلام که گاهی وقت تعیین کرده‌اند، وقت غیرحتمی بوده‌است.

و به شهادت حدیث امام صادق علیه‌السلام به «عثمان النواء» قرار بوده امر فرج به دست ایشان باشد، ولی این کار به خاطر افشای اسرار اهل‌البیت علیهم‌السلام توسط شیعیان به تأخیر افتاد، که این موضوع را با مراجعه به تاریخ آن زمان هم می‌توان فهمید.

فصل نهم

در احادیثی که از ائمه اطهار علیهم‌السلام به ما رسیده‌است هفت دستور برای خارج شدن از غیبت بیان شده‌است که از این قرارند:

۱ - پناه بردن به خدا.

۲ - عمل کردن به سنت اهل‌بیت علیهم‌السلام.

۳ - محبت اهل‌البیت علیهم‌السلام و بیزاربودن از دشمنان آنها.

۴ - رعایت تقوی و پرهیزکاری.

۵ - انتظار فرج.

۶ - دعای زیاد برای تعجیل فرج.

۷ - اعتقاد به این که حل مشکلات فقط با ظهور است.

یقیناً منظور از انتظار، که این قدر به آن تأکید شده‌است تنها گفتن این که «ما منتظریم» کافی نیست، بلکه باید مثل کشاورزی که در انتظار باران مقدمات کشت و زرع را انجام می‌دهد، ما هم روح خودمان را آماده کنیم، و از همه نظر مطیع آن بزرگوار باشیم تا وقتی که تشریف آوردند، از وجود مقدّسشان کمال استفاده را ببریم.

فصل دهم

در قضایایی حضرت پیامهایی را به ما شیعیان داده‌اند.

حاج محمدعلی فشندی: «شیعیان ما به اندازه آب خوردنی ما را نمی‌خواهند؛ اگر بخواهند دعای ما می‌رسد».

آیه‌الله گلپایگانی: «پس بر شما است که دعا برای فرج نمایید».

آقا شیخ حسین سامرائی: «به شیعیان و دوستان ما بگویید که خدا را قسم دهند به حق عمه‌ام حضرت زینب سلام‌الله علیها که فرج مرا نزدیک گرداند».

شخص فلجی در مسجد جمکران: «بروید به دیگران بگویید برای ظهور دعا کنند که ظهور ان شاء الله نزدیک است».

تاجری اصفهانی: «به شیعیان ما بگویید دعای ندبه روزهای جمعه بخوانند».

سیدی از اصفهان: «روی منبرها به مردم بگویید و امرشان کنید توبه کنند و دعا کنند برای فرج حضرت ولی عصر علیه السلام و تعجیل ظهور ایشان؛ این دعا کردن مثل نماز میت واجب کفایی نیست که اگر بعضی از مردم انجام دهند از دیگران ساقط شود، بلکه مثل نمازهای پنجگانه شبانه‌روزی است که بر هر فرد از مکلفین واجب می‌شود».

به نقل مرحوم کافی رحمته الله: «برو به مردم بگو دعا کنند خدا فرج را نزدیک کند... مجلسی به شیعه‌ها بگو برام دعا کنند».

آیه‌الله قمی: «برای فرج من دعا کنید و این که خدا مرا از زندان غیبت نجات دهد».

خانمی متدینه: «چرا برای ظهور امامتان دعای می‌کنید؛ کسی که برای فرج محتاج دعای شما می‌باشد؟»

فصل یازدهم

از توفیق شیخ مفید رحمته الله معلوم می‌شود که حضرت بقیه‌الله ارواحنا فداه «آماده نبودن شیعیان» را برای ظهور گناه می‌دانند و از آن رنج می‌برند.

و از این که افرادی در زمان غیبت با توسلاتی از قبیل تشرف به مسجد جمکران و امثال آن به خدمت حضرت رسیده‌اند، با این که علی‌القاعده هیچ کس نباید امام را ملاقات کند - چون غیبت کبراست - معلوم می‌شود که اگر همه مردم شیعه با هم و مثل بنی اسرائیل آن حضرت را بخواهند،

خدا فرجشان را می‌رساند، چون فرموده‌اند که کارهای ظهور حضرت را خدا ظرف یک شب انجام می‌دهد.

همین‌طور از این‌که عده‌ای در زمان غیبت، چنان درک و فهم دارند که به فرمایش امام سجاد علیه السلام غیبت با ظهور برایشان فرقی نمی‌کند، به دست می‌آید که باقی افراد خودشان مقصّرند که مولایشان را نمی‌بینند.

و باز از حدیثی که از امام باقر علیه السلام نقل شد معلوم می‌شود که خاندان عصمت علیهم السلام دوست دارند که شیعیان‌شان مقداری از وقت خود را صرف مهیّا شدن برای ظهور نمایند، اگرچه در ظاهر خیال‌کنند که این امر موجب تنگدستی آنان می‌شود.

فصل دوازدهم

گاهی که حضرت می‌بینند ما شیعیان خیلی در خواب غفلتیم، از ما گله می‌کنند و به وسائلی ما را مطلع می‌فرمایند. از جمله فرموده‌اند:

صاحب کتاب «راهی به سوی نور»: چرا به مردم نمی‌گویی امام‌زمانم مظلوم است؟ برو بگو مردم مرا فراموش کرده‌اند، بگو امام‌زمانم غریب است، مردم به یاد من نیستند!
مشهدی حسن یزدی: ما کارگران زیادی داریم، ولی آنها حقّ ما را می‌خورند و اکثراً یک قدم برای من بر نمی‌دارند و به یاد من نیستند.

یکی از اهل معنا: چرا به خضر بگویی! مستقیم به خودم بگو.

یکی از نویسندگان مورد اعتماد: اگر هر روزی سه نفر منتظر من باشند، ظهور ده سال جلو می‌افتد.

یکی از فقهای معاصر و اهل معنا: محبوبم! عزیزم! ای پرورش‌دهنده‌ام! من چه کسی جز تو را دارم که از او برطرف شدن غریب و مشکلم را بخواهم، و چه کسی را دارم که امر ظهورم را اصلاح فرماید.

شیخ ابن‌ابی‌الجواد نعمانی: اهل حله به آداب مقام من رفتار نمی‌کنند.

عن الرضا عليه السلام قال:

من لم يشكر المنعم من المخلوقين

لم يشكر الله عز وجل^(۱)

به این وسیله از عنایات مولایم حضرت
بقیة الله الأعظم روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء که
مرا مورد لطف خویش قرار داده و موفق به نوشتن
این کتاب نمودند، تشکر و سپاسگزاری می نمایم.
همچنین از تمام اساتید بزرگوایم، مخصوصاً
استاد گرانمایه ام حضرت آیه الله ابطحی خراسانی
مدظله العالی که مرا با مولای عزیزم و آقای غریبم
امام زمان روحی فداء به نحو دیگری آشنا فرمودند،
تشکر و قدردانی می نمایم.

□

(۱) - کسی که از مردم تشکر نکند، از خدا تشکر نکرده است. «مستدرک سفینة البحار»، ج ۶، ص ۲۷ از کتاب الأخلاق، ص ۱۳۴.

مداری

- ۱- اصول کافی شیخ کلینی رحمته اللہ علیہ
- ۲- بحار الأنوار علامہ مجلسی رحمته اللہ علیہ
- ۳- برکات حضرت ولی عصر علیہ السلام سید جواد معلم
- ۴- بصائر الدرجات صفار رحمته اللہ علیہ
- ۵- تفسیر برهان سید ہاشم بحرانی رحمته اللہ علیہ
- ۶- تفسیر عیاشی ابونصر محمد بن العیاش رحمته اللہ علیہ
- ۷- تفسیر مجمع البیان شیخ طبرسی رحمته اللہ علیہ
- ۸- راہی بہ سوی نور علی رضا نعمتی
- ۹- شیفتگان حضرت مهدی علیہ السلام احمد قاضی زاہدی
- ۱۰- العبقری الحسان شیخ علی اکبر نہاوندی رحمته اللہ علیہ
- ۱۱- علل الشرائع شیخ صدوق رحمته اللہ علیہ
- ۱۲- غیبت شیخ طوسی رحمته اللہ علیہ
- ۱۳- غیبت نعمانی رحمته اللہ علیہ
- ۱۴- کرامات صالحین شیخ محمد شریف رازی رحمته اللہ علیہ
- ۱۵- کلمة الإمام المہدی علیہ السلام سید حسن شیرازی رحمته اللہ علیہ
- ۱۶- کمال الدین شیخ صدوق رحمته اللہ علیہ
- ۱۷- المحجة فیما نزل فی القائم الحجّة علیہ السلام
- ۱۸- مرآة العقول علامہ مجلسی رحمته اللہ علیہ
- ۱۹- مسجد مقدس جمکران، تجلیگاہ صاحب الزمان علیہ السلام
- ۲۰- مصلح غیبی سید حسن ابطحی
- ۲۱- مصلح آخر الزمان سید حسن ابطحی
- ۲۲- المقنع فی الغیبة سید مرتضی علم الہدی رحمته اللہ علیہ
- ۲۳- مکیال المکارم میرزا محمد تقی موسوی اصفہانی رحمته اللہ علیہ
- ۲۴- ملاقات با امام زمان علیہ السلام سید حسن ابطحی
- ۲۵- ملاقات با امام عصر علیہ السلام سید جعفر رفیعی
- ۲۶- نغمہ ہایی از بلبل بوستان حضرت مهدی علیہ السلام
- ۲۷- مستدرک سفینة البحار شیخ علی نمازی شاهرودی رحمته اللہ علیہ
- تحقیق علی اکبر غفاری ۱۱۰ جلدی
- منشورات اعلمی ۹ جلدی، بیروت
- علمیہ اسلامیہ ۱۰ جلدی، بیروت
- چاپ ہفتم
- حاذق
- ۲ جلدی، چاپ سنگی
- دار الحجّة
- مؤسسة المعارف الاسلامیة
- تحقیق آقای علی اکبر غفاری
- حاذق
- بیروت
- تحقیق آقای علی اکبر غفاری
- سید ہاشم بحرانی رحمته اللہ علیہ
- ۲۶ جلدی
- سید جعفر میر عظیمی
- مؤسسہ آل البیت علیہم السلام
- مؤسسہ الإمام المہدی علیہ السلام
- ۲ جلدی
- مرحوم کافی رحمته اللہ علیہ
- بنیاد بعثت